

کتاب راه

به نام خدای مهر و عشق

مسیح و اولین زن پیرو او

نوشته : کارن . ل . کینگ

ترجمه : دکتر بهاره دادرس

فصل اولیه: آشنایی

مسیحیت اولیه و انجیل مریم مجدلیه

امروزه افراد اندکی هستند که با انجیل مریم مجدلیه آشنایی دارند. این کتاب در اوایل قرن دوم میلادی به رشته تحریر درآمده است. حدود ۱۵ قرن بعد تنها نسخه ای که از آن کشف و ترجمه گردید باعث شد افرادی اندک با انجیل مریم مجدلیه آشنا شوند.

جالب اینکه حتی جزئیات این کتاب برای ما پنهان مانده است .

آنچه می دانیم از این قرار است که یک نسخه دست نویس توسط فردی به نام "carl Reinhart"^۱ در **قاهره** خریداری شد و او آنرا به سال ۱۸۹۶ با خودش به برلین آورد. این صفحات که به زبان یونانی بودند در قرن بیستم جمع آوری و ترجمه شدند.

اما هنوز هم یک کپی کامل از انجیل مریم مجدلیه در دسترس نمی باشد.

کمتر از ۸ صفحه از نسخه پاپیروس باستانی باقی مانده اند که این بدان معنا است که نیمی از این کتاب شاید برای ما تا ابد مجهول بماند.

در حال حاضر این صفحات که اسکن شده اند نظریه جالبی را راجع به تاریخچه گمشده مسیحیت ارائه می دهد که برای ۱۵ قرن مخفی مانده بود.

^۱ طبق کتاب نوشته کارن.ال . کینگ با عنوان "مسیح و اولین زن پیرو او"

این خلاصه به طور حیرت انگیزی از تغییری رادیکالی از آموزشهای مسیح روایت می کند که می توان بعنوان راهی برای دانش روحانی به کار رود.

در این انجیل برشمردن مصائب و مرگ مسیح بعنوان راهی برای زندگی ابدی مردود است . این کتاب روشن می کند که شناختن مریم مجدلیه بعنوان یک تن فروش اشتباه بوده است . هر آنچه که هست او وابسته به یک داستان الهی است.

این کتاب نشان می دهد که او (مریم مجدلیه) در یک مسیر مستحکم رو به جلو بوده و استدلالی متقاعد کننده برای هر نوشته در اوایل پیدایش مسیحیت بود و برای حقانیت رهبری زنان (یعنی در مسیحیت زنان حق رهبری و رهبر شدن داشته اند). این موضوع باعث انتقاد شدید از قدرت نامشروع و یک دیدگاه خیال پرست و کمالی روحانی نشده است.

این کتاب باعث درگیری دیدگاه رمانتیک ما درباره هماهنگی و اتفاق نظر بین رهبران اوایل مسیحیت می شود.

این کتاب ما را به تفکری دوباره باز می دارد درباره آموزه های اساسی قدرت کلیسا و تمامی نوشته هایی که در باب زنان به رشته تحریر در آمده اند.

۶ صفحه اول این کتاب با کمال تأسف گم شده اند انجیل مجدلیه از آنجایی آغاز می شود که بحث و صحبتی را بین حضرت مسیح و پیروانش به تصویر می کشد که در اطراف وی حلقه زده اند وایشان در حال پاسخ دادن به پیروانشان در باب پایان دنیای فانی و نیز طبیعت گناه می باشد. مسیح آموزش می دهد که هر چیزی چه دنیایی چه روحانی همه در هم آمیخته و از یک منشاء خلق شده اند و در پایان جهان این جدایی بین هیچ چیز نخواهد بود. هر طبیعتی در پایان به ریشه و اصل خویش باز می گردد. اما طبیعت گناه به این طبیعت دنیای فانی گره خورده است. مردم گناه می کنند زیرا طبیعت اصلی خویش را از یاد برده اند و به جای آن عاشق طبیعت پست تری می شوند که آنها را فریب می دهد و به سوی بیماری و مرگ سوق می دهد . نجات واقعی با کشف طبیعت حقیقی روح انسان اتفاق می افتد و اینکه از پس دام های فریبنده و سوسه های جهان فانی بربیاید .

مسیح از این درسها به این نتیجه میرسد که شاگردانش باید هشیار باشند که فریب نخورده و از رهبری های خودسرانه پیروی نکنند و نیز سرخود قوانین و مقرراتی را وضع نکنند. بر عکس آنها را به جستجوی فرزند انسانیت حقیقی که در درونشان است می فرستد و نیز افزایش صلح درونی شان.

پس از آنکه آنها را به راه صحیح هدایت می کند مسیحا از نزدشان عظمت می کند. اما شاگردان مسیح با طیب خاطر موعظه کردن احکام انجیل را نمی پذیرند. به جای آن بحثی میان حواریون در می گیرد. همه حواریون بجز مریم مجدلیه^۲ از درک موعظه و مباحث مسیح عاجز می مانند. خصوصاً مبحث آزادی ای که از درون فرد بر می خیزد. آنان شوریده و سراسیمه می شوند که اگر آنچه گفته شده بپذیرند سرنوشت دردناکی همانند مسیح خواهند یافت. مریم مجدلیه به آنان تسلی خاطر می دهد و به درخواست پیتر درسهایی از مسیح را که از خود ایشان دریافت کرده است بازگو می کند.

مسیح برای وی طبیعت نبوت و ارتقاء روح را شرح داده است. برای مریم مجدلیه شرح داده است که چگونه بر نبرد برعلیه شر پیروز شویم با کمک نیروی روحانی که روح را نجات می دهد و از سقوط در دام دنیا و نفی کردن طبیعت روحانی فرد رهایی یابیم. اما هنگامی که وی توضیحاتش را به اتمام می رساند دو نفر از حواریون با وی در گیر بحث می شوند. (آندرو)^۳ می گوید آموزشهای وی (مریم مجدلیه) بسیار سنگین است و برای او بسیار سخت است که قبول کند آنها از طرف شخص مسیح بوده اند.

^۲ **مریم مجدلیه** شخصیتی در **عهد جدید** است یکی از پیروان مؤمن **عیسی مسیح** به شمار رفته و **کلیساهای کاتولیک رومی**، **ارتدکس شرقی**، **لوتری** و **انگلیکان** او را جزو **قدیسه ها** می دانند. لقب مجدلیه اشاره به شهری به نام **مجدله** در کرانه غربی دریاچه **تبریس** دارد.

^۳ **اندریاس** یا **اندرو قدیس** به **یونانی** (Ἀνδρέας) : اوایل قرن اول میلادی تا اواخر قرن)، که در **کلیسای ارتدکس شرقی** با نام **پروتوکلِتس** (Prōtoklētos) شناخته می شود یکی از حواریون **عیسی** و برادر **پطرس** است. نام اندریاس یک نام یونانی به معنی شجاع است و بیشتر میان **یهودیان** معمول بوده است اما هیچ گونه ضبط **عبری** یا **آرامی** از نام وی صورت نگرفته است. وی به عنوان اولین **اسقف** **کلیسای بیزانس** شناخته می شود. روز وی **۳۰ نوامبر** است. **سالتیر** (یا **صلیب سنت اندرو**) که **پرچم ملی اسکاتلند** است. نام وی در **انجیل متی** باب ۱۰ آیه ۲ آمده است. وی در شهر **پاتراس** در **آخا** و در شمال ساحل **پلوپونز** به **صلیب** کشیده شد؛ گفته می شود که **صلیب** او بصورت X بوده است. در میانه سده دهم میلادی، سنت اندریاس به عنوان **قدیس حامی** اسکاتلند شناخته شد و به همین دلیل است که امروزه در پرچم **اسکاتلند** و نیز **بریتانیا** یک X قرار دارد.

پیتر (پطرس) پارا از این هم فراتر می گذارد و آنها را انکار می کند که مسیح هرگز چنین آموزشهایی را در اختیار یک زن قرار نمی دهد و امکان ندارد که مسیح ؛ مریم مجدلیه را به دیگر حواریون ترجیح دهد. سپس او از مریم میخواهد که بیشتر توضیح دهد . پیتر انتظار چنین آموزشهای سطح بالایی را نداشت . او حالا از شخصیت مریم مجدلیه ایراد می گیرد و با این بهانه دلالت می کند که مریم دروغ می گوید که آموزش هایش را بشخصه از خود مسیح دریافت کرده است و او این کار را با این بهانه انجام می دهد تا نشان دهد از دیگر حواریون برتر است. و سپس او را به شدت به عقب هل می دهد. مریم در مقابل اتهام پطروس به گریه می افتد . (لاوی)^۴ به حمایت از مریم می آید. به سمت پطروس اشاره می کند و میگوید که او بدنام و آدم بی پروایی است که چنین رفتاری را با مریم می کند گویا که مریم دشمن اوست. سپس ادامه می دهد : ما باید از خودمان خجالت بکشیم . لاوی به همه حواریون نصیحت می کند که الان ما به جای اینکه به جان یکدیگر بیفتیم و با هم دعوا راه بیندازیم باید برویم و همانطور که مسیح گفته است تعالیم انجیل را گسترش دهیم .

داستان این کتاب (انجیل مریم مجدلیه) در همین جا خاتمه می یابد، اما مبحث عمیق تر از آن است که قابل حل باشد. (اندرو) و (پیتر) و گویا بقیه حواریون به تعالیم مسیح گوش فرا نمی دهند و جرم می دانند که مسیح بدون حضور آنها بر زنی ظاهر شده باشد. آنها دیدگاه محدودی داشتند و غرور کاذب باعث می شود که حقیقت تعالیم مسیح را درک نکنند.

خواننده این متون باید همزمان هم متعجب شود و هم نگران که کدام انجیل از حواریون را باید قبول و کدامیک را باید انکار کند.

ما چگونه می توانیم به حقیقت این داستان پی ببریم؟

^۴ متی (در عبری: מתי، در یونانی: Ματθαίος؛ به معنی «بخشش خدا») پسر الفائوس یکی از دوازده حواری عیسی و از نخستین مسیحیان بود . او از اهالی اورشلیم بود و یک سال از عیسی بزرگ تر بود. او را لاوی نیز می خوانده اند . او خواندن و نوشتن می دانست و پیشه اش باجگیری بود . متی پیش از گرویدن به عیسی، در جلیل و کفرناحوم به هرود خدمت می کرد. وی جشنی بزرگ برای عیسی گرفت و بسیاری از باجگیران را به آن جشن دعوت کرد . متی در انطاکیه سوریه، انجیل خود را نوشت؛ در این انجیل او از نوشته های مرقس بهره برد. متی در سال ۳۴ میلادی در حبشه درگذشت.

از یک طرف نصایح انجیل جدید به یاد ما می آید (عهد جدید) که به طور کامل با این انجیل های یافت شده متفاوت است. شخصیت های داخل انجیل مریم مجدلیه با مسیح نزدیک تر و آشنا تر بودند (مریم مجدلیه، پطرس، اندرو، لاوی) به نسبت نویسندگان انجیل چهارگانه (متی، مرقس، لوقا، یوحنا) عیسی مسیح در انجیل مجدلیه می گوید "آنکه جستجو کند خواهد یافت" و هر فردی با جفت گوش خود باید بشنود "

واضح است که انجیل مریم مجدلیه بسیار متفاوت است از انجیل های چهار گانه برای مثال در انجیل مجدلیه بعد از جلسه مسیح با حواریون آنها با شادی برای اشاعه (انجیل) پیام خوش جلسه را ترک نمی کنند. (در حالی که در انجیل متی جریان به این شرح است که آنها با شادی همگی برای اشاعه انجیل جلسه را ترک می کنند به جای اینکه با هم دعوا راه بیندازند یا اینکه برای زندگیشان بترسند) به نظر می رسد برخی از تعالیم مسیح باعث شوک آنها شده است. برای مثال این مسأله که چیزی به عنوان گناه وجود ندارد.

خوانندگان امروزی ممکن است به جمله (اندرو) در این انجیل حساس شوند که بیان کرد " آن تعالیم ایده های عجیبی هستند "

انجیل مریم مجدلیه زمانی نگاشته شده است که مسیحیت اولیه در زادگاه خویش در شرق مدیترانه شدیداً گسترش یافته بود. مسیحیان تحت تعقیب بودند و جلسات آنها در خفا و در منازل و برخی مناطق بدون هیچ سر و صدایی برگزار می شد. هر چند این نوشته تازه پیدا شده حتی در ورق آن آدرس کلیساهای محلی داده شده این مجموعه در بر دارنده حرف های مسیح و ماجرای مرگ و رستاخیز وی است.

در مسیحیان تحت سلطه رم آموزشها دهان به دهان نقل می شد. موعظه کردن، تدریس و آداب و رسوم و پیروی و غسل تعمید هسته مرکزی مسیحیت هستند.

آنچه در اسناد و مدارک نگاشته شده بیشتر خدمات کلیسا در راهنمایی برای موعظه و تدریس تعالیم مسیح بوده.

شاید ما فکر کنیم کلیساهای متفاوت همگی تعالیم یکسان را تعلیم داده اند. مسیحیان اولیه، نخستین افرادی بودند که اولین نوشته های آیین مسیحیت را به رشته تحریر در آوردند.

برخی محققین عقیده دارد که ما ۸۵٪ از نوشته های اولیه آیین مسیحیت را در دو قرن اولیه از دست داده ایم^۵ و آنچه باقی مانده است چیزی است که ما در باره مسیحیت می دانیم. باید نوشته های بیشتری هم در کار باشد.

باید دقت کنیم با متون اندکی که باقی مانده اند نمی توانیم تمامی تاریخچه مسیحیت اولیه را بازسازی کنیم.

تصویری که ما خواهیم ساخت همواره نیمه خواهد ماند نه تنها به خاطر اینکه نیمی از اسناد و مدارک از دست رفته اند بلکه به خاطر آنکه تاریخچه و موعظه های مسیحیت اولیه بسیار اندک به رشته تحریر در آمده است.

تا حدی بعنوان نتیجه توسعه مستقلشان و شرایط متنوع آنان این کلیساهای مخفی برخی اوقات انشعابات گسترده ای در دیدگاههایشان روی عناصر اساسی و باورهای مسیحیت و موعظه ها داشته اند.

برخی مسائل اساسی از قبیل محتویات و معنای تعالیم مسیح با طبیعت، نجابت، ارزش قدرت پیامبری و نقش زنان و بردگان زیر منظره شدید است و در هاله ای از ابهام فرو رفته. مسیحیان اولیه در تاریخ به عنوان یک جامعه ایده آل یاد شده اند.

این مهم است که به خاطر بیاوریم که این تازه مسیحیان وصیتنامه جدیدی نداشته اند و نه حتی عقاید حواریون را کامل در دسترس داشتند نه یک کلیسای تأسیس شده که دارای قدرت واقعی باشد. کلیسایی ساخته نشده بود و نیز یک درک و باور واحد هم از مسیح در دسترس نبود. تمامی محتویاتی که امکان دارد ما را به حقیقت مسیحیت رهنمون شود هنوز کشف نشده.

^۵ در قرن سوم میلادی بدستور امپراطور کنستانتین تمامی نوشته های مسیحی جمع و سوزانده شدند و چهار انجیل بعنوان اناجیل اربعه رسمیت یافتند.

زمانی دورتر از آنچه که نقطه شروع باشد تمامی این نوشته ها توسط کلیسای رم جمع آوری شد . تعدادی انجیل به عنوان مرجع معرفی شدند. کلیه آثار و نوشته های اولیه مسیحیت حاوی این مجادلات است.

اولیه ترین بازمانده اسناد و مدارک مسیحیت ، نامه های **پولس**^۶ قوانین بسیار متفاوتی از عقاید یهودیت را نشان می دهد مسائلی مانند قانون ختنه کردن یا قوانین غذایی که در آیین یهود رعایت می شوند و نیز ارزش بالای قربانی کردن در عقاید پولس رد می شوند.

این نوشته ها و دیگر آثار بحث های جدی ای را بر می انگیزد بابت اینکه رستاخیز جسمانی است یا روحانی و باعث شکاف بین فرقه های مسیحیت می شود. در زمان نگارش انجیل مجدلیه (قرن دوم میلادی) این بحث و گفتگو ها به طور فزاینده ای تنوع یافته بود و بیشتر قطبی شده بود.

تاریخ آنطوری که ما می شناسیم توسط برندگان نوشته می شود. در مورد مسیحیان اولیه این بدان معناست که بسیاری از صداهای مخالف توسط آنها که تسلط یافتند خاموش شدند.

انجیل مجدلیه همراه مقداری از آثار اولیه که کشف شدند دانش ما را از تنوع عظیم افراد و عقایدی که باعث شکل گیری مسیحیت شده اند افزایش می دهند. هدف این نوشته آن است که اجازه بدهد خوانندگان قرن بیست و یکم یکی از آن صداها را بشنوند. نه تنها به این دلیل که این صداها متعلق به یکی از افراد هسته مرکزی مسیحیت بوده بلکه به خاطر اینکه ممکن است شنیدن آن باعث وضوح عظیم تر و یک چشم انداز گسترده تر تاریخی باشد. در هر صورت پیام انجیل مجدلیه باید توسط خوانندگان آن و کسانی پذیرفته شود که آنرا برای خود بر میگزینند.

^۶ **پولس یا بولوس** (عبری: שְׂאוּל הַתַּרְסִי שְׂאוּל طرسوس، یونانی: Σαούλ: شائول و Σαῦλος سوتولوس و Παῦλος پولوس) از مهمترین مبلغان مسیحیت و بنیانگذار الهیات و خداشناسی این آئین بود؛ برخلاف **حواریون**، پولس هرگز با عیسی دیدار مستقیم نداشته است؛ با این حال این پولس بود که مسیحیت را از یهودیت جدا ساخت، همچون دینی جداگانه. در کتاب **اعمال رسولان**، پولس پیشوای **نصاری** (غیریهودیان) و **حواریون** پیشوای **مسیحیان** خوانده شده‌اند. بیشتر قسمتهای عهد جدید توسط او نوشته شده است.

فصل دوم

کشف و انتشار

انجیل مریم مجدلیه از کجا پیدا شد؟

حدود ۱۰۰ سال پیش در ژانویه سال ۱۸۹۶ یک اتفاق ظاهراً ناچیز در یک عتیقه فروشی در " قاهره " رخ داد . یک دلال آثار عتیقه ، که نامش در تاریخ فراموش شده است، پیشنهاد فروش یک پاپیروس تاریخی را به جهانگردی آلمانی به نام "Dr.carl reinhardt" مطرح می کند.

آن مرد تأکید می کند که کتاب متعلق به قرن ۵ میلادی است. که به زبان "coptic" نگاشته شده است. در کنار کارهای مختلفی که ارائه می کند " انجیل مریم مجدلیه " نیز بوده است. سه اثر دیگر آپوکالیپسای جان، سوفیای عیسی مسیح و اعمال پیتر بودند. بعد ها این اتفاق کوچک به حادثه ای عظیم تبدیل شد.

"Dr.rain hardth" میتواند حدس بزند که کتاب اثری باستانی است. اما وی هیچ اطلاعات بیشتری نتوانست از آن دلال مصری در " Achmin " مرکز قاهره کسب کند. (نقشه مصر را نگاه کنید) دلال به او گفت دهقانی آن را در تو رفتگی دیواری یافته است. اما این امر غیر ممکن بود . کتاب شرایط خوبی داشت بجز چند صفحه از کتاب "انجیل مجدلیه" که از بین رفته بود . به نظر نمی آمد این کتاب ۱۵ قرن بدون آنکه کسی متوجه آن شود در یک حفره در دیواری مخفی مانده باشد. هیچ کتاب و پاپیروسی در فضای آزاد نمی تواند این همه مدت سالم بماند. یا شاید هم توسط کسی به تازگی در آن جداره دیوار کذایی گذاشته شده بود و توسط فردی بطور اتفاقی کشف و به دست دلال افتاده بود.

در هر صورت ما هنوز نمی دانیم تمام این مدت قرن‌ها این کتاب کجا پنهان شده بود. و حتی استاد اولیه آن " Carl schnuit " معتقد است که قاعدتاً این کتاب باید در گورستان یا منطقه ای خارج شهر کشف شده باشد. انتشار و چاپ این کتاب بسیار به مشکل برخورد . اولین مشکلی که وجود داشت صفحات گمشده آن بود.

چه اتفاقی برای این صفحات افتاده بود؟

" Carl schnuit " فکر می کرد که این صفحات باید دزدیده شده باشد یا توسط کسی که کتاب را پیدا کرده سهواً از بین رفته اند. یا مرد دستفروش خودش این پاپیروس را در پوشش آن بدست آورده است. اما زمانی که بدست " Carl schnuitel " رسیده است در برلین بطور قابل مشاهده متنی آشفته بود. برای **اشمیت** زمان زیادی برد تا آن کتاب را جمع و جور کند و متوجه شود که صدمه دیده است. در طی یک بی رحمی و شاید حتی افکاری دشمنانه **"اشمیت"** خراب کردن کتاب را به "اعراب حریص" نسبت می دهد. همان کسانی که صفحات را دزدیده یا از بین برده اند و ما تا امروز اطلاعی از سرنوشت یا محتوای آن صفحات در دست نداریم. ما تنها می توانیم امیدوار باشیم آنها جایی محفوظ مانده باشند و روزی کشف شوند.

در سال ۱۹۱۲ انتشارات اشمیت آمادگی انتشار این کتاب را پیدا کرد و آنرا به شهر **"لایپ زیگ"** فرستاد. اما افسوس پریتتر نزدیک بود مشکلی برای آخرین برگ‌ها ایجاد کند. در همان روزها اروپا در گیر جنگ جهانی اول شد. در دوران جنگ و عوارض بعد از آن اشمیت قادر نبود به لایپ زیگ سفر کند و ترجیح داد خودش رانجات دهد اما حواسش به پروژه کاری بود و سپس کار او با مرگش ناتمام ماند . مرگ وی در ۱۷ آوریل ۱۹۸۳ باعث تأخیر در انتشار نسخه کتاب شد. در آن زمان فرد دیگری لازم بود نسخه انتشار یافته او را ببیند. کار تا ۱۹۴۱ خوابیده ماند. در این زمان در سال ۱۹۱۷ یک نسخه کوچک متعلق به قرن سوم میلادی از انجیل مریم مجدلیه در مصر کشف شد (روی پاپیروس)

که حدوداً مهمتر از نسخه زبان ^۷ Coptic آن بود. این نسخه هم صفحات گمشده را در بر نداشت. اما در بر دارنده برخی تغییرات و اضافاتی درباره کارهای روزهای اولیه و به زبان یونانی بود. در سال ۱۹۴۳ کتاب دوباره برای چاپ رفت اما در این زمان جنگ جهانی دوم باز هم انتشار آنرا غیر ممکن ساخت. زمانی که جنگ خاتمه یافت در خبرها پخش شد که یک مجموعه دست نوشته عتیقه در مصر نزدیک قصبه

“ nag hammadi ” کشف شده. از شانس خوب انجیل مریم مجدلیه، آپوکالیس یوحنا و sophia مسیح نیز در آن عتیقه ها یافت شدند.

نمونه جدیدی از انجیل مجدلیه "nag-hammadi" کشف نشد اما انتشار کتاب به تعویق افتاد تا اطلاعات راجع به نسخه های عتیقه بدست آمده جمع آوری شود تا شاید نسخه کاملتری به چاپ برسد. کار هزینه هابه کندی پیش می رفت و زمانی که کار به چاپ رسید با غضب مواجه شد.

ناشر به خوانندگان خود اطمینان داد: طی این ۱۲ سالی که این نسخه ها را در دست داشتم غالباً مجبور بودم مکان عوض کنم و از اینجا به آنجا بروم و این باعث ادامه دار شدن کارم شد. در بعضی مواقع آدم باید یک فرد امین را پیدا کند که نسخه عتیقه ها را نزد وی بگذارد. حتی اگر بتوانی یک نفر را برای کارت متقاعد کنی هنوز خیلی ها هستند که با کار شما مخالف هستند و متقاعد نشده اند. این غیر ممکن است که شما تمامی افراد را بتوانید متقاعد کنید. در نهایت در سال ۱۹۵۵ سر انجام اولین نسخه چاپ شده از متن انجیل مریم مجدلیه با ترجمه آلمانی منتشر

^۷ **زبان قبطی** آخرین مرحله از زبان های مصری و از خانواده زبان های آفریقایی-آسیایی است. از سال ۲۰۰ میلادی تا سال ۱۱۰۰ میلادی در مصر زیاد تکلم می شده. پس از قرن ۱۷ میلادی این زبان دیگر تکلم نمی شود. دو گویش صعیدی و بُخیری این زبان از لحاظ تاریخی اهمیت بیشتری دارند. گویش صعیدی تا قرن یازدهم میلادی گویش غالب بود و گویش بحیری از قرن یازدهم باز گویش غالب بوده است. در قرن اول میلادی مصری ها برای نوشتن این زبان از خط یونانی سود جستند. اما پس از آن خط قبطی برای آن ایجاد شد که تفاوت هایی با الفبای یونانی داشت. شمار افرادی که امروزه به این زبان صحبت می کنند حدود ۳۰۰ نفر است. اکنون زبان قبطی زبان دینی ارتدکسهای قبطی است. این زبان بعد از اینکه مصر جزو ممالک اسلامی شد کم کم جای خود را به زبان عربی داد. به خاطر اینکه مهاجرت اعراب به آنجا آنچنان افزایش یافت که مصریان در آن مستهلک شدند و فقط اقلیتی که در دین مسیحی باقی ماندند، زبان قدیمی خود را نگه داشتند ولی بعد از مدتها آنان نیز زبان خویش را فراموش کرده اند و فقط روحانیونشان در معابد، زبان قبطی را بکار می برند. این زبان با آثار بازمانده از زبان قدیم مصر اختلاف زیادی ندارد

شد . البته بعد ها به متن آن برای بهبود کامل مطالبی افزوده یا کم شد . ترجمه دیگری هم از متن یونانی این کتاب به عمل آمده که در سال ۱۹۸۳ منتشر شد. با اضافه شدن این مجموعه ها ما در حال حاضر یک کپی از کتاب انجیل مجدلیه عتیقه در دست داریم و دو نسخه عتیقه با متن یونانی از قرن سوم میلادی و یک نسخه به زبان Coptic از قرن پنجم میلادی به این جهت که این موضوع غیر معمول است که چند کپی مثل روز اول سالم بماند انجیل مریم مجدلیه بعنوان یک اثر قوی از مسیحیت اولیه تلقی میشود. اکثر نوشته های دوران مسیحیت اولیه که هم اینک در دسترس ما هستند بارها کپی برداری و اصلاح شده اند تا به دست ما رسیده و به طور امروزی به چاپ رسیده اند . به شهادت تاریخ لازم نبود که تمامی انجیل ها سوزانده شوند.(این کار زمانی توسط کلیسای رم انجام شد و بجز اناجیل اربعه بقیه منابع گردآوری و سوزانده شدند).

اگر این چهار کتاب هم مجدداً کپی برداری نمی شدند آنها هم مورد غفلت و فراموشی قرار می گرفتند . تا جایی که ما اطلاع داریم انجیل مریم مجدلیه هرگز بعد از قرن پنجم میلادی مجدداً چاپ نشده است . به همین دلیل است که ناشناس مانده است . اما امکان دارد مجدداً به سادگی از این چرخه یادآوری خارج شود. از طرفی دیگر دلیلی برای دشمنی یا انکار آن وجود ندارد . بازگشت انجیل مریم مجدلیه در هر نوع نمایش یا حالتی برای انجام یک مقایسه برابر فوق العاده و یک موهبت غیر منتظره و یک بخت و اقبال بسیار عالی برای محققان بوده است.

"توضیحات فصل دوم"

" Coptic Language"

"زبان قبطی"

هر چند انجیل مریم مجدلیه در اصل به زبان یونانی نگاشته شده است اما اکثر آن از زبان قبطی ترجمه شده است. قبطی (coptic) آخرین رده از زبان مصری باستان است و هنوز در دعاهای عبادتی مسیحیان مصر دیده

می شود. زبان قدیمی تر مصری که به **هیروگلیف** شناخته می شد را روی سنگ و دیگر اجسامی که دوام خوبی داشتند می نوشتند. در ضمن مصری ها روی پاپیروس نیز می نوشتند و برای این نوع نگارش خط دیگری مرسوم بود که به آن خط **hieratic** یا کاهنی می گفتند. که معمولاً برای نگارش نامه های بسیار سری بکار برده می شد. خط سوم **demotic** که وابسته به حروف جدید هیروگلیف بود و برای مصارف روزمره مانند نگارش کتاب و یا نامه نگاری عادی به کار می رفت. هر کدام از این زبانها بسیار سنگین بودند و در نگارش از کاراکترها و علائم مختلفی استفاده می کردند تا بتوانند تمامی سمبل های زبانی را بیان کنند. این زبانها هیچگونه شباهتی به زبان انگلیسی امروزی نداشتند در اواخر دوران حکومت رم حدوداً اواخر قرن دوم میلادی خطی در مصر پدید آمد که در اوایل با رسم الخط یونانی بود اما کم کم حروفی را از خط مصری **demotic** و نیز کاهنی **hieratic** وام گرفت. این روند باعث شد زبان مصری بسیار ساده تر نگاشته شود و نیز بسیار موثرتر. تا زمانی که زبان **Coptic** (قبطی) استفاده می شد. ظاهراً مسیحیان مصری بودند که از آن استفاده می کردند. بنابراین ما می توانیم نتیجه بگیریم که مسیحیان مصری کسانی بودند که انجیل مریم مجدلیه را ترجمه کردند و محفوظ نگه داشتند.

" The Berlin codex"

"کتاب نسخه چاپ قدیمی برلین"

کتابی که "Reinhardt" در قاهره خرید در سال ۱۸۹۶ یک نسخه قدیمی پاپیروس بود. پاپیروس در مصر باستان عادی ترین وسیله نوشتاری محسوب می شد. اما نسخه زبان قدیمی ای از کتاب که در دسترس ما قرار گرفته است دو قرن زودتر و فقط توسط مسیحیان اولیه استفاده می شده است. نسخه قدیمی توسط پاپیروسهای تکه تکه شده و به صورت ورقه در آمده نوشته شده بود. به طوری که وقتی بصورت یک نسخه تکی در آمدند بطور معمولی به ۳۸ قطعه تقسیم شدند. کنار هم گذاردن این قطعات منهای قسمتهای از دست رفته کتابی حدوداً ۱۵۲ صفحه ای را پدید آورد که صفحات درون یک محافظ قرار گرفت. (انجیل مریم مجدلیه) یک کتاب کوچک است که ۱۸ صفحه و ۴۱ از

نسخه قدیمی را در برمی گیرد ، که اندازه بسیار کوچکی دارد. اندازه های آن ۷/۲ سانتی متر و طول ۱۰/۵ سانتی متر عرض دارد.

"Papyrus pyland"

این قطعه یونانی از انجیل مجدلیه توسط کتابخانه Ryland در منچستر انگلستان به چاپ رسید. مانند نسخه قبلی این نسخه هم در منطقه ای در شمال کشف شد و زمان آن متعلق به سه قرن اوّل میلادی می باشد. این قطعه ای از نسخه ای قدیمی است که روی دو طرف قطعه پاپیروس نگاشته شده است و نوشته ای بسیار شفاف از خطوط نوشته شده را نمایش می دهد. هر چند که اکثر صفحات آن اندازه اش فقط ۸/۵ سانتی متر می باشد. صفحهء روی پاپیروس در بردارندهء وحی مریم مجدلیه و نتیجه آن و سپس شروع نزاع حواریون در برابر آموزه های وی می باشد. بعد از یک فاصله کوتاه در متن نزاع در طرف دیگر صفحه نمایش داده شده ادامه می یابد وبا خروج لاوی برای انتشار خبر نیک (انجیل) پایان می یابد..

"Papyrus oxyrhynchus"

این پاپیروس کوچک و بسیار صدمه دیده از نسخه انجیل مریم مجدلیه به زبان یونانی است که زمان تونل سازی در **oxyrhynchus** پیدا شد که در طول رود نیل ودر ناحیه جنوب مصر واقع است.در سال ۱۹۸۳ منتشر شد وهم اینک در کتابخانه دانشگاه اکسفورد نگه داری می شود. زمان آن به قرن سوم میلادی باز می گردد. مطالب آن تنها در یک طرف پاپیروس نگاشته شده اند و در یک حالت لوله ای بوده است و نه به حالت نسخه قدیمی بصورت کتابی (codex)

به دلیل آنکه به خط یونانی شکسته نوشته شده است که غیر معمول بوده است چون روی پاپیروس معمولاً با آن خط نگارش نمی شد بلکه غالباً بیشتر با خط نوشتاری عادی روی پاپیروس می نوشته ، آقای **parson** حدس میزند که این نوشته کار فردی آماتور بوده است.این کتاب در بردارندهء تقریباً ۲۰ خط نوشته است که هیچکدام از آنها کامل نیستند.اندازه پاپیروس ۱۱/۷ سانتی متر طول ۱۱/۴ سانتی متر عرض می باشد، اما نیمه بالایی تنها ۴ سانتی متر عرض دارد. ترمیم آن بیشتر بنا گذاشته شده روی نسخه **Coptic** (قبطی) کتاب مریم مجدلیه بوده است.

این نسخه از کتاب در بردارندهء وداع مسیحا، صحبت های مریم مجدلیه برای دیگر حواریون و درخواست پیتر از مریم برای آموزش و نیز شروع دیدگاه وی می باشد.

"ترجمه translation"

فصل سوم: ترجمه متنی انجیل مریم مجدلیه"

صفحه اول تا ۶ مفقود شده است.

طبیعت ماده:

• آیا ماده در نهایت نابود می شود یا خیر؟

نجات دهنده پاسخ داد: هر طبیعتی با هر فرمی، هر مخلوقی همگی خارج خواهند شد و همگی با هم جمع خواهند شد. آنها در نهایت به ریشه اصلی خویش رجعت خواهند کرد. برای اینکه طبیعت ماده در نهایت در آنچه که حقیقت و طبیعت ذاتی اش هست حل خواهد شد. هر کس که دو گوش دارد که قادر به شنیدن است باید که گوش فرا دهد.

• طبیعت گناه و آنچه خوبی است:

سپس پیتر به نجات دهنده گفت: شما مطالب زیادی را برای ما شرح دادید. موضوع دیگری را نیز برای ما بازگو کنید چه چیزی در این جهان گناه محسوب می شود؟

نجات دهنده پاسخ داد: **چیزی به عنوان گناه وجود ندارد** هر چند شما خودتان سازنده گناه هستید وقتی عملی انجام می دهید که منطبق بر حقیقت ذاتی شما نمی باشد. اینست آنچه که گناه محسوب می شود. به همین دلیل **خوبی از درون و نهاد شما برمیخیزد**. به دنبال خوبی ای بگردید که به طبیعت و ذات هر چیزی تعلق دارد. این هر چیزی و هرکسی را به ریشه اش باز می گرداند.

سپس او به صحبت ادامه داد. نجات دهنده گفت: این دلیل آن است که چرا شما مرگ و بیماری را به سمت خودتان جذب می کنید. برای آنکه شما چیزی را دوست دارید که ذات و طبیعت شما نیست. هر کس که می اندیشد باید به این موضوع توجه کند. جامدات شور و وسوسه ای را بوجود می آورند که در حقیقت وجود خارجی ندارد و به این دلیل است که نتایجی را می گیرید که مخالف طبیعت و ذات حقیقی شماست. یک اختلال و گیجی در تمام بدن شما اتفاق می افتد. به همین جهت بود که من به شما گفتم: **به قلب خویش اعتماد کنید** حتی زمانی که ناراضی باقی

می مانید و سرکش هستید به جای این قانع باشید و دلنشین و این در حضور آن چهره دیگر (چهره حقیقی) طبیعت امکان پذیر است.

هر کس که دو گوش دارد و قابلیت شنیدن باید گوش فرا دهد.

• وداع مسیحا

زمانی که آنکه مقدس بود (مسیحا) با همه وداع کرد "صلح بر شما باد" و شما صلح با مرا در درونتان نیاز خواهید داشت. نگهبان خویش باشید. آنگاه هیچ کس قادر نخواهد بود شما را منحرف کند با گفتن اینکه "به این سوی یا آن سوی بنگر"

برای آنکه شما از کودکی در مسیر انسانیت حقیقی زاده شده اید . از آن پیروی کنید. هر کس که آنرا بجوید باز خواهدش یافت.

هیچ چیز را غیر روحانی فرض نکنید . خارج از قوانینی که من برای شما مشخص کردم از خودتان سر خود قانونی وضع نکنید . همانند قانون گذاران نباشید و با استناد به قوانین دیگران را تحت سلطه در نیاورید . پس از گفتن آن کلامها "نجات دهنده" آنها را ترک کرد.

• مریم دیگر حواریون را آرامش داد:

اما آنها پریشان شدند و به شدت گریستند "ما چگونه به اقصی نقاط جهان برویم و راجع به حوزه فرزند انسانیت حقیقی سخن بگوییم؟"

آنها گفتند "وقتی نجات دهنده را نپذیرفتند چگونه ما را خواهند پذیرفت؟"

آنگاه مریم مجدلیه برخاست . از آنها چون خواهران و برادران دینی اش استقبال کرد. آنها را ندا داد "گریه نکنید و پریشان نشوید و نگذارید قلبتان مردد شود زیرا که زیبایی های او با شما خواهد بود. و به شما پناه خواهد داد و نیز می باید عظمت او را ستایش کنیم چرا که او ما را آماده ساخت که انسان حقیقی باشیم ."

زمانی که مریم این کلامها را گفت قلب آنها را به سمت نیکی بازگرداند و آنها شروع کردند به اندیشیدن به حرفهای نجات دهنده .

• پیترا از مریم خواست که به آنها آموزش دهد.

پیترا به مریم گفت "خواهر ما می دانیم که نجات دهنده بیش از دیگر زنان به تو عشق می ورزید. سخنان نجات دهنده را به یاد ما می آوری ؟ با ما بازگوی آنچه را که تو می دانی و ما نمی دانیم چرا که ما آنها را نشنیده ایم (آنچه را که تنها برای تو گفته است به ما باز گوی)

مریم پاسخ داد : " من آنچه را که از دید شما پنهان است به شما خواهم آموخت " و او شروع کرد به سخن گفتن برای آنان.

• دیده و ذهن

مریم گفت من نجات دهنده را در یک وحی دیدم و به ایشان گفتم: " ای نجات دهنده من امروز شما را در یک حالت وحی دیدم ."

او پاسخ داد "چه شگفت انگیز که تو از دیدار من تردیدی به خویش راه ندادی ! چون جایی که ذهن فعال است گنج وجود دارد"

من به نجات دهنده گفتم : "سرورم یک فرد که یک وحی را می بیند آنها را با خود روحش می بیند یا با جنبه روحانی آن ؟"

نجات دهنده پاسخ داد " یک فرد با روحش یا با جنبه روحانی آن نمی بیند همچنان که با ذهنش نمی بیند . آنچه که بین این دو تفاوت می گذارد دیدگاه است و آن همان چیزی است که

صفحه های ۱۶-۱۱ مفقود شده اند.

• صعود کردن روح

و نیروی امیال گفت : " من تو را ندیدم که پایین رفتی . حتی هم اینک که تو را می بینم که بالا می روی . پس چرا تو دروغ می گویی زمانی که به من تعلق داری؟"

روح پاسخ داد " من تو را می بینم . اما تو مرا نمی بینی و حتی مرا نمی شناسی . تو لباس مرا اشتباه گرفته ای . تو لباسی را که من بر تن خود حقیقی ام پوشانده ام اشتباه گرفته ای و مرا تشخیص نمی دهی "

بعد گفتن اینها او شادی و عظمتی باقی گذاشت.

مجدداً وی به سمت قدرت سوم آمد. آنچه که "جهل" نامیده می شود. وی روح را از نزدیک مجدداً مورد بررسی قرار می دهد و می گوید "کجا می روی؟ ای تویی که با شرارت پیوند نخورده ای؟ در واقع شما هر دو یک گروه هستید! پس قضاوت مکن!"

روح گفت "چرا تو مرا قضاوت می کنی هنگامی که من با چیزی پیوند نخورده ام؟ آنها مرا نمی شناسند. اما من آنچه که کائنات در آن حل شده است را می شناسم: زمین و شب"

هنگامی که روح سومین قدرت را شکست داد به بالا صعود کرد و با چهارمین قدرت دیدار کرد.

آن قدرت ۷ چهره متفاوت دارد. اولین چهره آن "تاریکی" است. دومین چهره آن "شهوت"، سومین چهره "جهالت"، چهارمین چهره "تعصب و مرگ"، پنجمین چهره "حوزه مادی و جسمانی"، ششمین چهره "حماقت" و هفتمین چهره "خشم".

آنها روح را مورد بازجویی قرار می دهند:

"تو از کجا آمده ای ای قاتل انسان و کجا می خواهی بروی ای فاتح فضا؟"

روح پاسخ داد: "آنچه که مرا متصل نگه داشته بود از بین رفته و آنچه مرا در بر گرفته بود متلاشی شده است (تخریب شده) امیال من به پایان رسیده و حیات در من مرده است. در یک جهان من از شکل این جهانی گسسته شده ام و برای شکلی که بالاتر است آماده شده ام و برای زنجیره فراموشی که در زمان وجود دارد.

از این لحظه به بعد برای زمانی به وسعت ابدیت من به آرامش و سکوت رسیده ام."

بعد از این که مریم مجدلیه این سخن را گفت ساکت شد.

زمانی که او این نقطه از آموزه های مسیحا به وی را بیان کرد حواریون در مورد آموخته های مریم به نزاع پرداختند.

اندرو به دگر خواهران و برادران روی کرد و گفت "بگوید راجع به آنچه او می گوید چه فکر می کنید؟ من که باور

نمی کنم نجات دهنده این حرفها را زده باشد چرا که این تعالیم بسیار سنگین هستند"

پیتر پاسخ داد و او نیز همچنین نگرانی خود را اظهار داشت .

او از آنها راجع به نجات دهنده پرسید " آیا به نظر شما او با یک زن در حالت خصوصی سخن می گوید بدون آنکه ما از آن اطلاع یابیم ؟ آیا ما در درجه بعدی قرار داریم که به وی گوش فرا دهیم؟ آیا نجات دهنده او (مریم مجدلیه) را به ما ترجیح داده است؟"

سپس مریم به گریه افتاد و به پیتر گفت " پیتر ای برادر من ! تو چه تصور می کنی ؟ آیا تو تصور می کنی من این حرفها را از ذهن خودم استخراج کرده ام و من راجع به نجات دهنده دروغ می گویم؟"

لاوی پاسخ داد و با **پیتر**^۸ به مجادله پرداخت : " پیتر تو همواره انسان خشمگینی بوده ای . من هم اینک می بینم که تو همانند یک رقیب بر علیه این زن ایستاده ای . گویا که او دشمن توست . اگر مسیحا برای وی ارزش قائل شده تو که هستی که بخواهی ارزش مریم را زیر سوال ببری ؟ مطمئناً شناخت مسیحا از وی از روی حقیقت می باشد به همین دلیل است که مسیحا به او بیش از همه ما عشق داشت . ما باید از خودمان خجالت بکشیم و خود را تبدیل به انسانی کامل کنیم که به آن نیاز داریم همانطور که نجات دهنده به ما گفته است و خبر خوش را همه جا ترویج کنیم (انجیل را) نه قانونگذاری کنیم و نه اینکه قوانین دیگری را که مخالف با گفته های مسیح باشد وارد حرفهایمان کنیم"

بعد از اینکه او این حرفها را گفت آنها از محل خارج شدند تا برای تعالیم مسیح حرکت کنند.

"انجیل منصوب به مریم مجدلیه"

^۸ **پطرس** یا **شمعون** ، به همراه برادرش **اندریاس** از نخستین ایمان آورندگان به مسیح بودند. پطرس اولین **پاپ کلیسای کاتولیک روم** بر پایه بسیاری روایات از سال ۳۳ تا سال ۶۴) که به عنوان **قدیس** شناخته شده و در میان مذاهب **ارتدکس** نیز محترم است. او ۳۱ سال پاپ بود^{۱۱} . او در سال یک میلادی^{۱۲} **نیازمند منبع** در بت سیدا به دنیا آمد و در ۶۴ میلادی در **رم** از دنیا رفت^{۱۲} .

مقبره وی در زیر کلیسای بزرگ **واتیکان** قرار گرفته است.

فصل چهارم

انجیل / مکاشفه / گفتگو

با استناد به این که ۶ صفحه اوّل نسخه برلین گم شده است تقریباً یک سوم از کتاب مفقود است . حتّی نسخه یونانی ای هم از این متن بطور کامل یافت نشده است . ما حقیقتاً نا آگاه هستیم که این ماجرا چگونه آغاز شده است. اوّلین صفحه هایی که سالم مانده اند از وسط گفتگوهای بین نجات دهنده (مسیحا) و حواریون آغاز شده ، هر چند مراجع به مرگ مسیحا اشاره دارند و آنچه که در متن آماده مربوط به بعد از رستاخیز مسیح است که وی بر حواریونش ظاهر می شود . توجه کنید که تمامی فصلهای انجیل های عهد جدید قبل از رستاخیز مسیح اتفاق افتاده اند .

حواریون در انجیل مریم مجدلیه در آن زمان از مرگ مسیحا اطلاع داشتند چرا که نگران بودند خودشان نیز رنج مشابهی را متحمل شوند.

آنچه که بعد از رستاخیز مسیح اتفاق افتاده این بود که مسیحا بر آنان ظاهر شد و در تمام چهار انجیل عهد جدید، کتاب اعمال رسولان ، و بسیاری از نوشته های مسیحیان نخستین و آپوکالیس یوحنا با دلیل و مدرک ثابت شده که رستاخیز مسیحا واقعیت دارد.

این کتاب دوران بعد از رستاخیز را به تصویر می کشد که در درجه اوّل مسیح تعلیم خاصی را بیان کرده و سپس به حواریون مأموریت داده است که به اطراف بروند و انجیل (پیام نیک) را ترویج کنند.

غالباً دوران پس از رستاخیز اینطور تصور شده است: آشکار کردن رستاخیز مسیح و ملامت از ترس و عزاداری حواریون، انجمن تعلیمات ویژه توسط مسیح رستاخیز کرده تشکیل شد، حواریون به عنوان رسولان تعلیم ذکر شده برگزیده شدند و مخالفین رم شکنجه شدند مدتها این ترویج تعلیم سری بود تا راه اندازی یک دوران جدید.

تمامی این عناصر در انجیل مریم مجدلیه هم یافت می شود. هر چند این کتاب تمرکز زیادی روی تعلیم مسیح می گذارد. روی کلام خودش و نیز کلام مریم از آنچه به وی بیان شده است.

تیتیری که برای این کتاب انتخاب شده (**gospel**) این کتاب را به عنوان یک انجیل معرفی می کند . کلامی که برای متن های در بردارنده زندگی مسیح و آموزه های وی به کار می روند. اما برای مسیحیان نخستین این به معنای یک

بیوگرافی در بردارنده " خبر خوش " از پادشاهی نبود . انجیل مریم مجدلیه بیشتر روی گفتگوهای بعد از رستاخیز مسیح تمرکز کرده است.

ساختار این کتاب بر پایه یکسری گفتگو و نزاع می باشد. گفتگو های بین مسیح و حواریون که توسط عزیمت مسیحا دنبال می شود وبعد گفتگوهای بین حواریون که نهایتاً با حرکت آنها یا اقلأ حرکت لاوی برای رفتن و موعظه انجیل خاتمه می یابد. گفتگو های بین مریم و مسیح که با سکوت مریم خاتمه می یابد و گفتگوی بین روح و قدرتها که در حرکت روح از دنیا به سوی جایگاه نهایی اش اوج می گیرد.

این گفتگوها به تنهایی با عنوان انجیل مریم مجدلیه ارتباط برقرار نمی کنند. بلکه آنها بیشتر به کاراکتر آموزگار ها (رسولان) تأکید می کنند.

برای مثال ساختمان مشابه بین دو گفتگو : اجازه دادن مریم مجدلیه به خودش برای آموزش و نقش رهبری وی با جایگاهی موازی با مسیحا. او به عنوان کسی که جا پای جای مسیحا می گذارد و دیگر حواریون را برای آموزش نیکی جمع می کند و به آنها پیرامون مسائل روحانی پیشرفته تعلیم می دهد شناخته می شود . بعد از آن هنگامی که اولین گفتگو خاتمه می یابد سه گفتگوی دیگر با هم تکمیل می شوند (گفتگوی روح و نیروها)

در حین گفتگو ها حواریون ترسیده و پریشان بودند ، بطور اشتباه علاقه مند به ابقا ء در جسم فیزیکی شان بودند و در عین حال به کسی که در سرگروهی آنان ایستاده بود (مریم مجدلیه) حسادت می کردند لایه زیرین این گفتگو ها حواریون را حقیقتاً می شناساند .

فهم کامل مریم مجدلیه از آموزه های مسیحا که نشان از ثبات و ظرفیت و نیز راحتی او با آموخته ها و کلام مسیحا دارد و نهایتاً با سکوت پر از آرامش وی خاتمه می یابد.

لایه نهایی و درونی گفتگو ها که بین روح و قدرتها در میگیرد که حول درون و بیرون است و نهایتاً با پیروزی سفر روح و خروج وی از تاریکی و جهالت و رسیدنش به فراوانی و لذت و آرامش نهایی خاتمه می یابد.

هر دو موضوع فرد را به سمت ایستادگی ، قدرت و آزادگی خویشتن حقیقی در برابر آزادی قدرتهای دروغین ، نادانی، شهوت و مرگ رهبری می کند.

در این راه انجیل مریم مجدلیه دوباره سازی پیامها و آموزه های نجات دهنده (مسیحا) می باشد.

"صلح مرا در درون خویش بدست آورید.... برای آنکه فرزند انسانیت حقیقی از درون شما زاده شده . از آن پیروی کنید . چرا که آن کس که جستجویش کند آنرا خواهد یافت"

ساختمان و حرکات تکرار شونده همینطور به هم متصل هستند چه از لحاظ موضوعی و محتوایی و چه عملی . حرکت نجات دهنده باعث حرکات احتمالی حواریون می شود همانند عزیمت برای انتشار پیام نجات دهنده که به عنوان و مدل سمبلیک حرکت روح به سوی بهشت الهی و خداوند در نظر گرفته میشود.

شنوندگان آن پیام ها در جهان بطور ابدی باقی نمی مانند اما باید راه نجات دهنده را در پراکندن انجیل و حوادث آن بعنوان پیروان فرزند انسانیت حقیقی ادامه دهند و این سمبل از راهی است که روح در مقابله با قدرتها برای صعود به سوی نیکی مطلق می پیماید .

تکرار این جلسه برای موعظه کردن ابتدا در آخر اولین گفتگو و مجدداً در نتیجه گیری از انجیل این دیدگاه را به همراه دارد که به طور رسمی حرکت و عظمت نجات دهنده با مأموریت حواریون برای موعظه کردن مردم پیوند خورده است. موعظه کردن انجیل نتیجه مستقیم از درک پیام مسیحا می باشد.

در خلال سفر روح به سوی ادراک این گفتگو ها بعنوان کلید عمل می کنند.

مدل این گفتگو یاد آور عقیده ای باستانی در مورد رابطه آموزشی است که در آن کلمات و اعمال آموزگار مدلی را در بر دارند که پیروان باید از آن پیروی و الگو برداری کنند. در فرهنگ باستانی عمیقاً به نوشته ها مشکوک می شدند و از این روش پیروی نمی کردند.

مسیحیان خیلی زود این ایده جهان شمول را تغییر دادند با درک مسیح (و نه کتاب مقدس) بعنوان صحیح ترین وحی از جانب خداوند.

الهی دانان قرن دوم میلادی استدلال کردند که مسیح تجلی خداوند بر روی زمین است.

"برای آنچه که ما هستیم اومی تواند ما را به جایی که خودش هست نیز برساند"

و در جایی دیگر آمده :

"ما نباید راه دیگری جز آنچه آموزگاران می گوید بپیماییم، باید صدای او را با گوشهای خودمان بشنویم و به مقلد کارهای او تبدیل شویم. باید کلام وحی را انجام دهیم، ما ممکن است با او صمیمیت و همدلی پیدا کنیم و پیشرفت را از جانب منبع صحیح (مسیح) دریافت کنیم..... کسی که قبل از تمام مخلوقات خلق شده است"

با این ترتیب برای هر دو ما هم کسی که مسیحا را دیده و هم کسی که از او شنیده بطور مساوی امکان موفقیت (صعود) وجود دارد. اما آنچه انجیل مریم مجدلیه می گوید بسیار متفاوت است.

آنها(انجیل های دیگر) اینطور بیان می دارند که پیروی از نجات دهنده (مسیح) نیازمند درک آموخته های وی و پیروی از اعمال وی به طور همزمان می باشد.

در انجیل مریم مجدلیه مسیحیت و همدلی با خداوند در طی گفتگوهای مسیحا آموخته می شود و رابطه بین آموزگار و دانش آموز بطور فهم دقیق از حقیقت الهی و الگویی برای رفتار معنوی تعالی یافته است.

در انجیل مریم مجدلیه در ابتدا عیسی مسیح و سپس مریم مجدلیه نقش آموزگار را بر عهده می گیرند ، مسیحا با پاسخ دادن به سوالات پیروانش و مریم مجدلیه با بازگویی مکالماتش با مسیحا.

گفتگو شکل اولیه آموزش می باشد چرا که بر اساس تمرین مستقیم و فعال دانش آموز پایه ریزی شده است.

"نجات دهنده" تلاش می کند که نگرش مناسب را در شاگردانش تلقین کند مثلاً با هشدار به آنان که از خطراتی که در کمینشان است نهراسند یا با ستایش رفتار مریم مجدلیه هنگامی که مسیحا را می بیند :

" درود بر تو که دیدار مرا انکار نکرده و از دیدنم متعجب نشدی "

توانایی مریم مجدلیه نشانگر آن است که او بر ترسی که معمولاً هنگام ظهور یک امر الهی بر فرد مستولی می شود غلبه کرده است.

این نوع آموزش با هدف بالا کشیدن دانش آموز تا حد آموزگار استوار شده است.

نجات دهنده سعی می کند تا نیازهای پیروانش را در یابد و سطح درک آنها را تا جایی که امکان دارد بالا بکشد ، حتی تا مرزی که قادر باشند در حد او موفق شوند.

"نجات دهنده" به روشنی در هدف خود در مورد مریم مجدلیه موفق بوده است تا جایی که وی قادر است جای او را بعد از عزیمت اش پر کند .

زمانی که پیروان از عظمت مسیحا دچار نگرانی می شوند مریم مجدلیه آنها را آرام می کند ، قلبهایشان را روشن می کند و ذهنشان را با توضیح دادن کلمات مسیحا آرامش می دهد نه با حالتی که خودش را برتر از آنها بداند بلکه به روشی که نیاز های آنان را بشناسد و آنها را در درک بهتر یاری کند .

دورانی هست که در آموزش و پرورش گفتگویی فرض بر این گذارده شده بود که آموزگار در مکانی بالاتر از شاگرد قرار دارد و تفاوت وی از دانش آموز حتی در حدی دائمی و غیر قابل اغماز می باشد .

اما پیروان باید بتوانند خودشان و با توان فردی حقیقت آموزه های مسیحا را درک کنند ، حتی باید به نقطه ای برسند که دیگر نیازی به آموزگار نداشته باشند.

مریم مجدلیه از سوی مسیحا به آنها هشدار می دهد که مبادا به دنبال قهرمانی بگردند که آنها را نجات دهد بلکه آنها باید به درون خویش نظاره کنند.

"نگهبان خویش باشید بطوری که کسی نتواند شما را با گفتن جملاتی مانند (به این سوی یا آن سوی بنگر) همراه کند... چرا که انسانیت حقیقی از درون شما زاده می شود"

بالاتر از پذیرفتن یک قدرت بیرونی ، آنها خودشان باید حقیقت را کشف کنند و برای این راه باید از آزادی و قدرت بالقوه روحانی شان مدد بگیرند.

آموزه های نجات دهنده در انجیل مریم مجدلیه بر ضد قدرتهای نا مشروع سایه افکنده است. او به صراحت به پیروانش دستور می دهد.

"هرگونه قانونی را خارج از آنچه برای شما مقرر داشته اند رها کنید و همانند قانونگذاران از خودتان قوانینی وضع نکنید که با آنها افرادی را تحت سلطه قرار دهید"

در صفحات بعدی پیتر به مریم اتهام می زند که در بازگویی کلام مسیحا را از خودش سر هم کرده است.

این موضوع فرد را به یاد قوانینی در مسیحیت می اندازد که بر علیه زنان و برای ساکت نگه داشتن آنان وضع شده است.

"زنان در کلیسا باید ساکت بمانند چون آنان مجاز به سخن گفتن نیستند . آنها باید تابع (مردان) باشند همانطور که قوانین می گویند"

این نوع قوانین در اناجیل عهد جدید انسان را به یاد قدرتهایی می اندازد که سعی می کنند قدرتشان را به روی روح افراد به وسیله قضاوت کردن و محکوم کردن و قوانین دادگاهی حفظ کنند.

اما شناخت روح باعث می شود که فرد در برابرشان قد علم کند و قدرت آنها را کم کند در بازی هایشان شرکت نکند و و حقیقت را به جای فریب اینان باور کند.

اینجا می بینیم که "پیتر" و "ماتیو" هر دو با مریم در گیر شدند ... انگار یادآور آنجاست که قدرتها با روح درگیر شدند. انجیل مریم مجدلیه نشان می دهد که چگونه گفتگو روابط دردناک و مضر را پرورش می دهد. همانطور که از سوی دیگر می تواند روابط مفید را شکل دهد. اما همچنان یک استراتژی را نیز برای رهایی از آن درد و رنج و روابط مضر پیشنهاد می دهد: سخن گفتن از روی حقیقت با قدرتها و محکوم کردن آنها بوسیله نامهای حقیقی شان – فریب و سلطه.

یک آموزگار حقیقی فریب نمی خورد و فریب نمی دهد و کسی را تحت سلطه خود در نمی آورد... رابطه وی بر اساس آزادی است.

بنابراین گفتگو به خودی خود همواره خوب نیست. این مهم و بسیار حساس است که بتوانیم رابطه مناسب را خلق کنیم.

در انجیل مریم مجدلیه من ترجیح دادم پادشاهی (kingdom) را به عنوان قلمرو ترجمه کنم. دقیقاً به خاطر اینکه زبان کتابها به خودی خود بسیار سخت بود .

جایی که قدرتها با روح درگیر شدند روح دنبال آزادی بود نه سلطه پادشاهی . بنابراین بسیاری افراد و عقاید ممکن است با انجیل مریم مجدلیه بخاطر فضای "غیر جنسیتی" که در آن مطرح شده مخالفت کنند.

چه مرد و چه زن بر اساس رشد روحی شان و اینکه چقدر قدرت شناخت دیگران را دارند توان رهبری دارند.

در اینجا عبارت "فرزند انسان" با عبارت "فرزند انسانیت حقیقی" ترجمه شده است.

(توضیح نگارنده: "san of man" ترجمه لغوی اش "پسر انسان" است پس مترجم باید از متن یونانی معادل انگلیسی را انتخاب می کرد که به جنسیت اشاره نکند و به انسانیت اشاره کند. بنابراین عبارت "child of true humanity" گزینه صحیح برای ترجمه محسوب می شده است.)

محتویات و گفتگوهای انجیل مریم مجدلیه تلاش دارد تا بین آموزه های حقیقی در پیام نیک (انجیل) و حوزه الهی ارتباط برقرار کند.

سفر روح از قدرتهای ضعیف گذر می کند تا روایتی نمادین از حرکت انسان به سوی انسانیت حقیقی و کشف نیکی الهی درونش را به نمایش بگذارد.

در اینجا روح - خود حقیقی - از پس تمامی نیروهایی که بر علیه وی و در صدانکارش هستند بر می آید و از شر چسبندگی به جسم رها می شود.

این حرکتی قدرتمندانه و شادی آفرین است. این دیدگاه شکل هسته مرکزی متن را بعنوان عمیق ترین آموزه به خود اختصاص می دهد.

هم محتویات متن و هم ساختمان آن بی درنگ خواننده را به نگرش به سمت درون - به سوی خود حقیقی اش رهنمون می سازد.

شکل این کتاب از زمان رستاخیز ، گفتگو ها ، بیان آموخته های مریم مجدلیه و مخالفت با وحی رسیده به وی طرح ریزی شده است.

اینجا مجدداً شکل ساختار و محتویات با هم عمل می کنند.

بسیاری از مسیحیان نخستین اعتقاد داشتند که بسیاری از آموخته ها از طریق وحی ای که به مسیحای رستاخیز یافته اختصاص داشته به فرد منتقل می شده و زمانی که چنین ادعایی برای آموزه هایی مطرح می شد اعتباری خاص می یافت .

هم اینک در بین قلاطیان "Galatians" بطور مثال اعتقادی است که "پولس قدیس" آموزه هایش را در اثر وحی ای که در آن عیسی مسیح را دیده دریافت کرده است و اعتماد به این آموزه ها بسی بیش از آن است که یک انسان به خودی خود بیان می داشت . و یا به طور مثال اعتباری که به "مکاشفات یوحنا"^۹ به جهت استناد آن به عیسی مسیح داده می شود .

محتویات پس از رستاخیز انجیل "مریم مجدلیه" نیز به طور مشابه ساختمانش را بر پایه اعتبار دادن به این آموخته ها و بر پایه وحی مسیحا بنیاد نهاده است .

این کتاب برای اینکه نشان دهد که مریم مجدلیه فرد مهمی برای مسیحا بوده است بخصوص در مورد آرامش بخشیدن به شاگردان و ارائه آموزه های خاص به آنان بسیار به رابطه متقابل بین مریم مجدلیه و عیسی مسیح وابسته است.

وی از دید کسانی که او را در یک رابطه متقابل با مسیحا می بینند و معتقد به اثرهای قدرتهایی هستند که با جایگاه حقیقی روح می جنگد قدرتی نجات دهنده دارد .

انجیل مریم مجدلیه کتابی جدال بر انگیز است در مورد آموزه های مسیحیت در باب نجات ، طبیعت گناه و دنیا ، سرنوشت روح ، قابلیت اطمینان ، قدرت رسالت و نقش رهبری زنان.

^۹ مکاشفه یوحنا که با عنوانهای دیگری همچون وحی به یوحنا، آخرالزمان یوحنا، کتاب وحی و مکاشفه عیسی مسیح نیز خوانده می شود، آخرین کتاب از کتب «عهد جدید» مسیحیان می باشد. مکاشفه تنها کتاب عهد جدید است که در رده ادبیات رستاخیزی قرار می گیرد؛ و نه تعلیمی یا تاریخی، و تعدادی بسیار از پنداره ها، نمادها و تمثیل ها را به ویژه در رابطه با وقایع آینده به کار می بندد . مکاشفه به نظر می آید مجموعه ای از بخش های مجزا باشد که به وسیله نویسندگان گمنامی که در آخرین ربع سده اول میلادی می زیستند نوشته شده باشد. با این وجود این طور انگاشته می شود که این کتاب توسط یوحنا، «مرید محبوب «مسیح، در» پاتموس («جزیره ای در یونان) در دریای اژه به رشته تحریر درآمده است.

بخش دوم: آموزه های مسیحا در انجیل مریم مجدلیه

فصل پنجم

جسم و جهان (دنیا)

آموزه های مسیحا هسته مرکزی انجیل مریم مجدلیه را تشکیل می دهد و عیسی مسیح شکل مرکزی (اصلی) نجات می باشد. اوبا نام های "نجات دهنده" خوانده می شود و آموزه های او زندگی ابدی را نشان می دهد.

اما تفسیر آموزه ها در انجیل مریم مجدلیه با دیگر آموخته های رایج متفاوت می باشد.

زمانی که این انجیل روی مرگ ورستاخیز مسیحا تأکید می کند عنوان میدارد که این اتفاقات هسته باورهای مسیحیان نیستند بلکه فرصتی برای مأموریت شاگردان برای انتشار انجیل می باشند.

انجیل مریم مجدلیه روی مسیح بعنوان یک معلم و میانجی وحی الهی متمرکز شده است.

نجات دهنده می آموزد که در مرگ بدن انسان به عناصری که از آن ساخته شده است حل می شود تنها روح روحانی نامیرا است و برای همیشه زنده می ماند.

این دانش مردم را هدایت می کند که حقیقت در باره خودشان را کشف کنند. که آنها موجودی روحانی هستند که با نظر خداوند ساخته شده اند و این جهان به آنها اجازه می دهد که به جهان و وابستگی های آن پردازند و به سمت رنج و مرگ هدایت شوند.

هر چند در این کتاب هدف نهایی از نجات انسان رستاخیز جسم در آخر الزمان نیست بلکه صعود روح به سمت خداوند است ولی هر دوی اینها در این زندگی بوسیله پیروی از آموزه های نجات دهنده تأمین می شود.

در زمان مرگ، هنگامی که ارتباط بین جسم و روح سست شده اند فرد خارج از زمان و ابدیت است.

در انجیل مریم مجدلیه و آموزه هایش جهنم و مرکز مجازات وجود ندارد چرا که خداوند به عنوان یک قانونگذار پر قدرت و قضاوت کننده تصویر نشده بلکه به سادگی از خداوند بعنوان نیکی مطلق نام برده شده است.

حتی از خداوند به عنوان **پدر** نام برده نشده چرا که در واژه "**پدر**" به جنسیت یا نقش اجتماعی که برای پدران وجود دارد اشاره شده و این یک حوزه مادی پایین تری برای خداوند می باشد.

حتی یک طبیعت روحانی حقیقی از انسان بودن و حالت نژادی نباید داشته باشد. پس در آنجا انسانها در حقیقت نه زن هستند و نه مرد بلکه به سادگی فقط انسان هستند و در تطابق با تصویر الهی از نیکی برتر (افضل) در این کتاب تلاش اخلاقی روی تغییرات روحانی درونی متمرکز شده است نه اینکه روی گناه و قضاوت.

در مقایسه با دیگر ادراک ها و آموزه های اولیه که مردم به پیروی از کلمت نجات دهنده و تکثیر انجیل برای حوزه الهی فرا خوانده شده اند این کتاب متفاوت است.

استقرار قوانین بیش از اندازه درون اجتماعات مسیحی بعنوان وسیله ای برای سلطه جویی و برای یک شرایط حقیقی غیر ضروری استفاده شده است .

این آموزه ها شکل بدون تردیدی در گفتگو یا مباحثه با دیگر قواعد مسیحیان دارد اما دقت کنیم که در آموزشهای اولیه و زندگی اجتماعی بین اجتماعات گوناگون زیر نظر امپراطوری رم و قوانین آن اینها شکل گرفته اند. از آنجایی که مسیح و اکثر پیروان اولیه اش یهودی بوده اند .

مسیحیت به سرعت در اطراف مدیترانه غربی گسترش یافت ، از مصر تا رم پیروانی را بدست آورد که نه کاملاً مسیحی بودند و نه یهودی . آنها خارج از قوانین یهودیان زندگی می کردند .

طبق نوشته های **پولس قدیس** و نامه هایش، اسناد و مدارک از انتشار مسیحیت در آسیای صغیر (ترکیه امروزی) تا امپراطوری کبیر رم و نیز در دهه اول پس از مرگ مسیح در اورشلیم حکایت دارد.

اوایل آموزه های مسیح خیلی از اتصالات اولیه با ایمان یهودیت را گسسته بود اما زمانی رسید که باورهایی توسط مسیحیان جدید برای ایجاد فشار و سلطه بر پیروان پدیدار شد. حتی در آن زمان فشارها طوری بود که موافقین مسیحیت حتی رژیم های غذایی خاصی را باید پیروی کنند . در آن زمان برخی عناصر اولیه در سنت های مسیح برجسته تر شدند . آنها به قرون وسطی رسیدند و با افکار فلسفی و افکار عمومی تلاقی کردند.

انجیل مریم مجدلیه یکی از انواع عقاید مسیحیت اولیه را ارائه می دهد. این کتاب بسیاری از گفته های آشنا و مانوس مسیح را ارائه می دهد اما به سبکی آنها را تعبیر می کند که ممکن است به نظر بیاید برای خواننده های مدرن امروزی که به اناجیل اربعه مرسوم عادت کرده اند غریبه است.

برای پیروان کتاب مقدس به زبان عبری عهد عتیق تغییرهای بزرگ و زندگی مسیح و پیروانش بعنوان بخش پایانی کتاب عهد جدید عبری بسیار سخت است. سخت است که پیمان به مسیح جایگزین یهودیت شود و به جای آن مسیحیت اسرائیل (Israel) واقعی شود.

تا اینکه در قرون چهارم و پنجم چشم اندازی بعنوان **ارتودوکس (orthodoxy)**^{۱۰} وارد شد و چشم اندازهای دیگر را بعنوان بدعت گذاری محکوم کرد.

در مقابل می بینیم که الهیات ارائه شده در انجیل مریم مجدلیه مشکلی با یهودیت تا زمانی که در فلسفه مسیحی پیشرفت می کند ندارد.

^{۱۰} **اورتودوکس** از ریشه **یونانی** / **اورتودوکسوس (orthodoxos)** گرفته شده که به معنی «صاحب عقیده درست» است. این واژه در تعریف باورهای دینی به اصول اعتقادی درست و پیروان آن اطلاق می شود و در مقابل اعتقادات **هترو دوکسوس (heterodoxos)** دارای عقیده بدعت آمیز و پیروان آن قرار می گیرد. این واژه اولین بار در **مسیحیت** قرن اول میلادی و توسط پدر روحانی های یونانی به کار برده شد. از آنجایی که تقریباً همه گروه های مسیحی باورهای دینی خود را درست می دانند، مفهوم واژه «اورتودوکس» در یک مورد خاص را تنها می توان با بررسی متنی که در آن به کار رفته است تعیین کرد. این واژه در عنوان رسمی **کلیسای یونان** معروف به **کلیسای اورتودوکس شرقی** و دیگر کلیساهای وابسته به آن به کار رفته است. همچنین واژه اورتودوکس در عنوان شماری از کلیساهای شرقی کوچک تر آمده است که در قرن پنجم میلادی در نتیجه «**جدال مونوفیزیت**» (اعتقاد به اینکه **مسیح** دارای یک ذات است) از جهان مسیحیت جدا شدند و برای خود فرقه جدیدی ایجاد کردند. گفتنی است عده ای از مسیحیان بر این باورند که عیسی مسیح دارای دو ذات آسمانی و انسانی است، در حالی که عده ای دیگر معتقدند اگرچه این پیامبر در هنگام تولد، در جریان حیات و در هنگام مرگ دارای کالبد انسانی بوده است همچنان از یک ذات واحد آسمانی برخوردار بوده است.

در دین **یهود**، **یهودیت** / **اورتودوکس** لقب دسته ای از کلیمیان است که از لحاظ عقیدتی و اعمال دینی شدیداً پیرو سنت های قدیمی هستند. بر همین اساس، یهودیت اورتودوکس دیدگاه های مدرن **یهودیت اصلاح گرا** را رد می کند. یهودیت اصلاح گرا معتقد است که کتاب مقدس و دیگر متون مقدس یهودیت نه تنها دربرگیرنده اصول اخلاقی جاودان است بلکه همچنین حاوی تفسیرهایی است که متناسب با زمان و فرهنگ از قانون شده و ممکن است به مرور زمان به طور مشروع کنار گذاشته شوند. از اینرو از دید یهودیان اورتودوکس قانون **شریعت** تغییرناپذیر است و این قانون تنها معیار اعتقاد و پایبندی دینی است.

واژه اورتودوکس همچنین برای جدا کردن اصول اعتقادی **اسلام** اولیه از آموزشهایی نظیر تعالیم **معتزله** به کار می رود. در فرقه **پروتستان** نیز اورتودوکس به شاخه ای از این مذهب اطلاق می شود که در تفسیر **کتاب مقدس** کاملاً **محافظه کارانه** عمل می کند. اصطلاح **اورتودوکسی** / **اونجلیکال** یا **راست دینی** / **انجیلی** عموماً در مورد آن دسته از مسیحیت پروتستان به کار می رود که بر اعتبار کامل معنای تحت اللفظی **انجیل** و خطانپذیری آن اصرار دارند.

در مفهوم غیر دینی، دیدگاه هایی را که یک گروه همصدا قبول دارند یا در یک حوزه مطالعاتی توسط جمع پذیرفته شده است، اورتودوکس می نامند.

اما مشکل اینجاست که یقین روابط مناسب در یهودیت تنها حالت مهمی بود که در دوران اولیه ارتودوکس ها را از مرتدها تشخیص می داد.

پژوهشگران تاریخی خودشان بسیار تحت تأثیر غلبه ارتودوکس بودند بصورتی که آنها مسیحیت اولیه را به سه قسمت اصلی که از این گروه ها تبعیت می کردند قسمت کردند.

مسیحیت بر پایه یهودیسم حالت بسیار یهودی دارد و تصور بسیار مثبتی نسبت به یهودیت و تمرینات و عوامل آن دارد مثلاً عواملی مثل **سبت**^{۱۱} و یا حضور در کنیسه را بسیار مهم می شمارند.

گنوسیسیم^{۱۲} (Gnostics) بسیار گرایش کمی به یهودیت دارد و شاید بتوان گفت نگاهی منفی به سمت کتاب مقدس یهود و آداب و رسوم یهودی دارد.

^{۱۱} **سبت** یا **شبات** (عبری: **שבת**) از کلمه **اگدی** **شپتو** به معنی نیمه ماه، روز **توبه** بوده است. سبت در عبری به معنی استراحت کردن است و آسودن خدا پیش از شش روز کار خلقت را یادآوری می کند. اصطلاح سبت در **فرهنگ** یهودی نه فقط به روز هفتم هفته که به هر عید دیگری اطلاق می شد. سبت از پیش از غروب آفتاب در روز **جمعه** آغاز می شد و با فرارسیدن غروب آفتاب در روز **شنبه** پایان می یافت. در روز سبت کار کردن، بار کشیدن، آتش روشن کردن، و به کار واداشتن مستخدمین ممنوع بود و در کتاب برای تخلف از این دستور کیفر مرگ و سنگسار پیش بینی شده بود. ده فرمان به رعایت این روز حکم کرده است

^{۱۲} **گنوستیسیم** (به انگلیسی "gnostikos"، به عربی "الغنوصیة") مذهبی است که در قرن دوم میلادی در کشور روم توسعه یافت. گنوستیک ها به **ثنویت** اعتقاد داشتند اما میان ثنویت **مزدایی** و دو پرستی گنوستیک ها فرق وجود دارد. بنابر اعتقاد مزدیسنان هر یک از دو عالم مذکور هم معنوی است و هم مادی ولی گنوستیک ها بالعکس عالم روح را عین عالم نور و جهان ماده را عین جهان ظلمت می دانستند. نتیجه این قسم اعتقادات نسبت به عالم این شد که بدینی به اصل خلقت رواج گرفت و پیروان این فکر به زهد و ترک مایل شدند. بی شک قبل از قرن دوم میلادی نیز هم افکار گنوستیکی وجود داشته است زیرا که در میان یهودیان **اسکندریه** هم این افکار رایج بوده است. از قرن دوم به بعد گنوستیک ها برای تأیید اقوال خویش به کتب مقدس عیسوی استناد می جستند. مسلک **بازیلید**، مسلک **والانتن**، و مسلکی که **مرقیون** و تصوفی که **اوفیت ها**، **ناسن ها** و **الکزائیت ها** آورده اند از انواع فرقه های گنوستیک هستند. این فرقه ها در عقاید و رسوم مذهبی باهم اختلاف دارند ولی با این وجود خط فکری مشترکی در تمامی آنها به چشم می خورد.

بنابر قول گنوستیک ها خدا در ماوراء عالم محسوس و حتی در آنسوی جهان معقول است. او پدری است که از نام و نشان و گمان برتر است و فکر بشری را به دامن کبریاى او دسترس نیست. جهان به واسطه اشراقات دائمی که از ذات این خدای اصلی صادر می شود، بوجود می آید و مراتب این تجلیات نزولی است یعنی هر یک از اشراقات نسبت به ماقبل خود فرومایه تر است تا منتهی گردد به عالم مادی که آخرین اشراق و ناپاک ترین تجلیات است ولی در این جهان مادی شوقی هست که او را به مبداء الهی باز پس می کشاند. ماده یعنی عالم جسمانی منزلگاه شر است اما یک بارقه الهی که در طبیعت انسان به ودیعه است. راه نجات را به او نشان می دهد و او را در حرکت صعودی که از میان افلاک می کند، دستگیری نموده، به عالم نور می رساند. این اعتقاد گنوستیک های متأخر راجع به اساس نظام جهان است. آنها انسان یا انسان نخست را وجودی نیم خدا می دانستند و ظاهراً این مفهوم را از اساطیر ایرانی (**کیومرث**) گرفته بودند. بعضی از گنوستیک ها انسان نخست را آدم دانسته اند و بعضی او را **مسیح** ازلی گفته اند و طایفه ای بر آن بودند که حقیقت انسان نخست در آدم حلول کرده و پس از آن به صورت **مسیح** ظاهر شده است. اوست نخستین مولود خدای بزرگ که در ماده نزول کرده و جان جهان محسوب است. او را نیم خدا و عقل و کلمه هم می گفتند. با ایجاد این انسان، قوس نزول در ماده شروع شده و

زمانی که ارتودوکس بنا نهاده شد یک محدوده بین مسیحیت و یهودیت کشیده شد که کتاب مقدس یهود و آداب و رسوم آن برای خودشان محترم بود و می توان مدعی بود که آنها به درستی تفسیر شده اند فقط در زمینه انجام آنها تا جایی که شخص مسیح فرموده .

زمانی که این شاخه مدرن مسیحیت با دقت سیاست هنجارهای ساختار هویت مسیحی را باز تولید کرد شاید بتوان گفت شاخه جدیدی شد.

مسیحیت بر پایه دین یهود و گنوسیسم اختراعات مدرنی هستند که به پژوهشگران اجازه می دهند تنوع در دوران مسیحیت اولیه را به طور ساده و در واقع با ساده ترن طرح ممکن طبقه بندی کنند.

آنها متأسفانه به دو نوع متنوع عظیم اما محدود رسیدند . ارتودوکس و بدعت گذاران (heretical) ، این طرح تأکید بر تفاوت بین ارتودوکس ها و فلسفه گروه بدعت گذاران آگاه به خیلی شباهتهاست که بین آنها وجود داشته است. اما در شرایط حقیقی اوضاع خیلی پیچیده تر از این اشتقاق دوگانه ای است که انجام شده .

بعلاوه این طرح به محققان اجازه می دهد که اکثراً بدون دردسر به طبقه بندی انجیل مریم مجدلیه بعنوان یک انجیل گنوستیک اقدام کنند بدون آنکه دقت کنند این کتاب دارد چه مسأله ای را عنوان می کند یا اینکه تلاشی کنند تا درک کنند این کتاب قصد دارد به ما چه بگوید و یا چه دیدگاهی را در مورد مسیحیت اولیه پیش روی ما قرار دهد.

یک محقق پرسیده آیا انجیل مریم مجدلیه اصلاً ارتباطی با مسیحیت دارد؟؟؟!!

بوسیله او نزاع و کوشش برای نجات صورت می گیرد اما نجات میسر نیست، مگر با عنایت الهی، از این جاست که در همه کتابهای گنوستیک ظهور یک نفر رهاننده وعده داده شده است. همین اعتقاد بود که گنوستیکها را پیرو دین مسیح کرد زیرا که منجی موعود را عیسی مسیح دانسته اند . بعضی از فرق گنوستیک برآنند که عیسی خلاص کننده صوفیا از قید ماده است . مقصود از صوفیا عقل آسمانی است که در ماده افتاده است. فرقه «والانتینی» معتقد بودند که میان خدای منجی موسوم به سوتر و صوفیا ازدواج و عروسی واقع شده است و به یاد این واقعه جشن مذهبی که عبارت از عید حجله عروسان بود، می گرفتند اساطیر و قصصی که راجع به تکوین جهان ساخته شده، همه برای تعبیر و تأویل مراسم عبادتی بوده است. اجراکنندگان این مراسم در طی انجام وظایف خود جدال عظیمی را که همه آفرینش برای نجات خود در پیش دارند، برای العین مشاهده می کرده اند که چگونه به وسیله معرفت رهایی میسر تواند شد و زنجیرهای ماده تواند گسیخت . عرفان علم حقیقی است نه علم فکری دانشی است که از راه قلب و به طریق کشف و شهود تحصیل می شود و طریق آن توجه به باطن و مشاهده امور معنوی با چشم دل است که انسان را صاحب معرفت عالی می کند و در نشاط جدیدی متولد می سازد. بنا بر قول **شدر**، معرفت دانش حقیقی است که به سبب حق بودنش انسان را نجات می بخشد. اکثر گنوستیکها که از طریقه آنها کم و بیش آگاهی داریم، از مردم ولایات شرقی ممالک **روم** بوده اند. یکی از فرقه های گنوستیک **بین النهرین** و **بابل** فرقه **مندائی** یا ماندائی است و دیگر فرقه که در کتب عرب آنها را **مغتسله** نامیده اند و یکی از مأخذ کیش **مانوی** محسوب است. عرب همه فرقه های گنوستیک مشرق را که افکارشان در زمان اسلام هم رواجی داشته است، به نام **حنیف** یا **صابئین** خوانده است

داستان قدیمی مسیحیت اولیه الان دیگر بازنویسی شده و به چالش کشیده شده است خصوصاً توسط نوشته های اولیه مسیحیت.

نه تنها نوشته های یافته شده در "nag- hamadi" و نسخه قدیمی برلین بلکه حتی انجیل های حواریون که در بخش موزه مصری برلین نگهداری می شود . یک نسخه جدید از انجیل متی که یافت شده و نسخه دیگری که هنوز چاپ نشده که زمینه جدیدی را ارائه می دهد و منبع جدیدی است برای تفکر مجدد به تاریخ مسیحیت اولیه و شروع آن .

در این میان انجیل مریم مجدلیه نقش مهمی را برای ساختن داستانی جدید ایفا می کند.

تاریخدانها و تنوریستین ها لازم است که توجه زیادی مبذول دارند به اینکه این داستان چگونه نوشته شده است.

ارتودکس و یهودیت برای جا به جا کردن هویت مسیحیت ارتباط هایی با هم برقرار کرده اند.

بسیاری مخالف آثاری همانند انجیل مریم مجدلیه هستند . که به صورتی بی پیرایه است و تأثیر از یهودیت اولیه نپذیرفته .

حتی انجیل مریم مجدلیه را می توان ضد تعالیم یهود تلقی کرد .

از آنجایی که شاخه ارتودکس در قرن چهارم و پنجم میلادی ظهور پیدا کرد و تعاریف را تعدیل نمود و ارائه کرد .

البته اصول و عقاید به شدت مشکل دار و دگماتیکی که نسبت به خداوند بود که خداوند همه را مطرود کرده و نجات فقط برای برگزیدگان میسر است و پیروی تحت اللفظی از چیزی را در یهودیت در برابر و به نفع نجات جهانی مسیحیت و تغییر تمثیلی کتاب مقدس روا می دانست .

تصاویر هر دوی این ادیان چه مسیحیت و چه یهودیت به طور مسلم فرض می کنند که این اصول و عقاید کلیشه ای غلط هستند.

از طرفی ما در قرن بیست و یکم می دانیم که این مدل از مسیحیت ضد یهود به سمت رفتار هایی ناگوار و عقاید ضد یهود و ضد اقوام سامی در دوران برتری و غلبه عقاید مسیحی در امپراطوری رم پیش رفت.

هنوز هم تنوریستین های مسیحی مبارزه بر ضد این میراث را ادامه می دهند.

امید من بر این است که پیچیدگی بیشتر و تاریخ دقیق تر رشد اولیه مسیحیت باعث تقویت تلاش آنها خواهد شد و این میسر نخواهد شد مگر در زمانی که در عمل مسیحیت با تمام انواع اولیه اش که شکل گرفته است از زمینه های کثرت گرای جوامع یونانی - رومی در گیر شود .

آشنایی با این گذشته به شدت مهم است در زمانی که مسیحیت در حال حاضر یک دین جهانی است. اکثر مسیحیانی که امروزه خارج از شمال آمریکا و اروپا زندگی می کنند تعالیم مسیح را با خواندن و تفسیر آن در تنوعی گسترده و با فرهنگ هایی مختلف ادامه می دهند.

یک مشکل تاریخی موجود در شرایط جمع گرایی در جایی که مسیحیت باستانی به وجود آمد وجود داشت و آن اینکه الان بسیاری از بینش های آن زمان را استطاعت نداریم که بدانیم شکلش چیست و چه مفهومی دارد.

نکته اضطراری من در این کتاب اینست که یادآور شوم ارتودکس غالب تصویری از روابط بین یهودیت و مسیحیت است آنطور که ما آنرا بعنوان سنت مسیحی / یهودی می شناسیم.

این سنت به طور واضح از آنچه که در کتاب انجیل مریم مجدلیه نگاشته شده دور است. به این جهت که هویت مسیحی هنوز در نوع ارتودکس خودش ثابت نشده بود. تفسیر دیگری از آموزه های مسیح بخشی از پروسه ای پویا از شکل گیری مسیحیت می باشد.

این کتاب یکی دیگر از این انتخاب ها است که ما اینجا مورد کاوش و تحقیق قرار داده ایم .

یک راه برای به تصویر کشیدن انجیل مریم مجدلیه اینست که بپرسیم چطور یک نفر بدون داشتن اندک دانشی در مورد یهودیت ، اما غرق در دنیای فلسفه باستانی تقوا ، به تعالیم مسیح گوش فرا میدهد.

چشم انداز غالب ارتودکس بسیار قدرتمند و فراگیر است تا جایی که خوانندگان مدرن ممکن است با آن موافق باشند تا جایی که می گویند : **"در واقع این آموزه ها عقایدی عجیب هستند"** اما دقت کنید که عجیب برای ما شاید ، اما نه برای مسیحیان اولیه.

آنها واقعیتی واضح را به سختی ما بین فلسفه تقوای رم و یونان می نگاشتند ، در نوشته های استاندارد عصر جدید به آن اشاره شده است.

حتی در نوشته های قرن دوم این امر مشهود بوده ، انجیل مریم مجدلیه جریانی از تفسیرهایی رسیده از دهه اوّل میلادی را نشان می دهد.

برای به تصویر در آوردن آنکه آموزه های مسیح چگونه شنیده شده است در زمانی که فلسفه افلاطون (Platonism)^{۱۳} و فلسفه رواقیون (Stoicism)^{۱۴} روشهای قالب اندیشیدن بودند این مهم است که یک دیدگاه مختصر از عقاید رایج آن دوران داشته باشیم که بسیار برای درک آموزه های انجیل مریم مجدلیه جالب است.

قرن ها قبل از این که انجیل مریم مجدلیه نوشته شود ، افلاطون

(Plato) عقیده داشت که کسی که عاشق حقیقی است آزادی روحش را به بند می کشد و به لذات جسمی علاقه مند نمی باشد. و مرگ چیزی نیست جز رهایی روح از قید وسوسه های جسمی.

افلاطون عقده داشت که مرد دانا به فکر عاقبت به خیری روحش است و توجه ای به خواسته های خام وفوری جسمانی ندارد. تنها از طریق بی توجهی به خواسته های جسمانی و انکار وسوسه های فیزیکی است که انسانها روحشان قادر است به درک واقعیت نائل گردند.

^{۱۳} آریستوکلِس ملقب به افلاطون یا پلاتون (به یونانی باستان Πλάτων : با تلفظ Plátōn : ۴۲۷/۴۲۸ پ. م. تا ۳۴۷/۳۴۸ پ. م) دومین فیلسوف از فیلسوفان بزرگ سه گانه یونانی (سقراط، افلاطون و ارسطو) است. افلاطون نخستین فیلسوفی است که آثار مکتوب از او به جا مانده است. همچنین بسیاری او را بزرگترین فیلسوف تاریخ می دانند

^{۱۴} رواقی (به انگلیسی Stoicism) مذهبی فلسفی است که بوسیله زنون کیتسیونی (Zeno of Citium) تاسیس شد. نام این فلسفه در زبانهای اروپایی و نیز عنوان رواقی برای آن بدین مناسبت است که حوزه ایشان در یکی از رواقهای آتن منعقد می شد. مذهب رواقی در قرن دوم میلادی در روم نفوذ یافت و حکمایی مانند سنکا (Seneca)، اپیکتتوس (Epictetus) و مارکوس اورلیوس (Marcus Aurelius) به آن گرویدند. پیروان این فلسفه رواقیون یا رواقیان خوانده می شوند. زنون فلسفه را منقسم به طبیعیات، منطق و اخلاق می دانست. منطق وی مبتنی بر اُرگون (Organon) ارسطو (Aristotle) بود، اما می گفت که هر معرفتی بالمآل به ادراکات حواس باز می گردد. نظریه رواقیون در طبیعیات اساساً مادی بود. در نظر آنها هرچه حقیقت دارد مادی است. توده و ماده، یا جسم و جان، حقیقت واحد و با یکدیگر مزج کلی دارند. وجود یکی در تمامی وجود دیگری ساری است.

در اخلاق رواقیان فضیلت را مقصود بالذات می دانستند و معتقد بودند که زندگی باید سازگار با طبیعت و قوانین آن باشد و می گفتند آزادی واقعی وقتی حاصل می شود که انسان شهوات و افکار ناحق را به یکسو نهد و در وارستگی و آزادگی اهتمام ورزد. رواقیان به سبب پیروی از این اصول نزد عامه مردم به لاقیدی معروف بودند.

فلسفه اخلاقی رواقی تأثیرگذارترین جریان اخلاقی-فلسفی در طول تاریخ است، که پانصد سال به درازا انجامید و از دوره فروپاشی امپراتوری اسکندر مقدونی ۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، تا ۲۰۰ سال بعد از میلاد مسیح ادامه داشت

افلاطون این دیدگاه ها را بر پایه تفاوت ما بین آنچه که ابدی، تفسیر ناپذیر، چاودانی و تنها توسط ذهن شناخته می شود (تفکر یا تصور) و آنچه محدود، بی ثبات، ساخته شده و مسائلی که توسط حواس قابل درک هستند (جهان ماده) طبقه بندی می کرد.

اولین حوزه را حقیقت الهی و بعدی را حقیقت میرا می نامید. حوزه الهی بطور کلی خالی از هر نوع بدی است. بدی نمی تواند از جهان مادی خارج شود چرا که بدی قسمتی از جهان میرا می باشد.

جهان مخلوق تشکیل شده است از الگوی حوزه الهی در داخل جهان مادی. هر آنچه که در جهان خوب و زیباست تصویری از نیکی و زیبایی حقیقی است. اما هر آنچه بد و میرا است به خود خود در حوزه الهی تصویری ندارد به این دلیل که میرایی و بدی در حوزه الهی جایگاهی ندارد.

افلاطون می گوید: دو الگو در طبیعت وجود دارد یکی از شادی الهی است و دیگری بدبختی خالی از وجود خداوند بودن. شخصیت روح انسان از الگویی که از آن طبیعت می کند شکل می گیرد. احمق ها از نادانی خودشان پیروی می کنند و از خودشان فریب می خورند.

افلاطون می گوید اینها غافل اند. اما دانایان از سویی دیگر تلاش می کنند تا جایی که امکان دارد تصویری شبیه تصویر الهی باشند.

هدف زندگی اینست که جهان میرا را با تمام بدیهایش پشت سر بگذاریم و در حد امکان و هر چه بیشتر شبیه تصویر الهی شویم.

یکی از شخصیت های پیرو فلسفه افلاطونی (سقراط)^{۱۵} نصیحت می کند که: "ما باید تمام سرعت مان را برای تعجیل پرواز از این دنیا به دنیای دیگر بکار گیریم" و این به آن معنا است که تا آنجا که می توانیم الهی شویم و این امر به ما کمک می کند که بسوی آزادی پیش برویم..... در بهشت الهی سایه ای از ناراستی وجود ندارد، تنها کمال عدالت وجود دارد و چیزی به وجه الهی شبیه تر از آن کسی نیست که تا آنجایی که امکان دارد به سمت صالح بودن پیش رود.

^{۱۵} سقراط (به یونانی Σωκράτης): فیلسوف بزرگ یونانی اهل آتن و از تأثیرگذارترین افراد بر فلسفه اسلامی و فلسفه غرب بود.

"فرار از دنیای میرا" در این زندگی هم می تواند انجام شود با کشتن روح و زندگی کردن با دانایی و آزادی و از طریق دیگر بالا بردن روح به سمت حوزه الهی در زمان مرگ . در این سیستم عدالت بوسیله قاضی ها و دادگاههای قوانین بدست نمی آید بلکه بوسیله کار کائنات و در این زندگی حاصل می شود.

افلاطون درباره مجازات رفتار مردم می نویسد: "نوع زندگی افراد به الگویی که آنها به آن شباهت دارند پاسخ می دهد . زندگی خوب پاداش خودش را در این دنیا می گیرد ، زندگی ای که هر کسی رهبری می کند سرنوشت وی را در زمان مرگ تعیین می کند . مگر این که احمق ها روش ظلم خود و رفتار فاسدشان را تغییر دهند در غیر این صورت در زمان مرگ حوزه الهی از پذیرفتن آنها سر باز خواهد زد و آنها مجدداً در جهنم زمین ساکن می شوند ."

"برای تمامی زبانها در هر شکلی ، شبیه به خودشان و در جامعه ای از چیزهایی به بدی خودشان گرفتار خواهد شد"

افلاطون می گوید: "اشاره به شکلی مناسب به شخصیت خوشان بر گردانده می شوند ، مردان ضعیف النفس و گناهکار به زن تبدیل می شوند ! مردان روشنفکر پرنده می شوند و افراد بی احساس و نادان به تمام معنا به لجنهای دریا تبدیل می شوند . اما کسانی که تلاش می کنند به خدا برسند از خلال عدالت و حکمت قادر هستند که برای همیشه از فضای میرا خارج شوند."

بنابراین مجازات حقیقی برای ضعف است ، چه در سخن و عمل عدالت ساخته شده برای روشن شدن واقعیت.

برای بسیاری افراد اما کیهان بعنوان منظری بسیار متفاوت فرض می شود .

فلاسفه "رواقیون" اولیه بعنوان مثال زمانی که بسیاری از "ماتریالیست ها"^{۱۶} وجود نامیرا و روح را انکار می کردند ، استدلال می کردند که کائنات و هر آنچه موجود است مادی است و از طبیعت است . حتی روح نیز جنبه مادی دارد تا جایی که از ماده نیکی تشکیل شده است .

^{۱۶} ماده‌باوری یا ماتریالیسم (به انگلیسی) Materialism: یا ماده‌گرایی به دیدگاهی گفته می‌شود که بر این باور است که هر آنچه در هستی وجود دارد ماده یا انرژی است و همه چیزها از ماده تشکیل شده‌اند و همه پدیده‌ها (از جمله آگاهی) نتیجه برهم‌کنش‌های مادی است. به عبارت دیگر، ماده تنها چیز است و واقعیت عملاً همان کیفیت‌های در حال رخ دادن ماده و انرژی است . ماتریالیسم یک مکتب فلسفی می‌باشد که در مقابل مکتب ایده‌آلیسم مطرح شده‌است. شاخه‌های مهم آن ماده‌باوری مکانیکی و ماده‌باوری دیالکتیکی می‌باشند. ماتریالیسم مکانیک را فویرباخ بنیان‌گذاری کرد و ماده‌باوری دیالکتیک را مارکس.

در بین قدمای آموزهای اخلاقی رواقیون بسیار نفوذ داشت ، بیشتر به خاطر اینکه بسیار عملی بود و به زندگی روزمره متمرکز شده بود .

آنها عقیده داشتند که بیشتر شرایط خارجی تحت کنترل فرداست و افراد برای رسیدن به آرامش ذهنی فقط باید روی رشد اخلاقی و نگرش خود که تحت کنترل شخصی است متمرکز شوند.

شما در مورد اینکه قد کوتاهی دارید یا اینکه بینی زیبایی داشته باشید کار زیادی از دستتان ساخته نیست یا اینکه برده یا ثروتمند زاده شوید ، اما شکل دادن به یک نگرش مناسب نسبت به آن شرایط تحت قدرت شماست.

"رواقیون" استدلال می کنند که تقوا با جنگیدن بر علیه آن چیزی که وجود دارد حاصل نمی شود بلکه به وسیله زندگی کردن فرد بر اساس طبیعتش شکل می گیرد.

برای "رواقیون" درجه ایده آل فرد دانا و با فضیلت "اپی قورس" می باشد. (apthias) یا (اپی قوس) معنی این نام "بدون وسوسه" می باشد. کلمه (Apathy) در انگلیسی از این نام مشتق شده است. اما بی تفاوتی در لغت به معنای بی تحرک بودن و سردی می باشد. اما در آموزه های رواقیون بیشتر فعال هستند اما به جای آن سماجت روی این مسئله است که وسوسه ها باید ریشه کن و نابود شوند .

تا جایی که بدی توسط چهار وسوسه اصلی ایجاد می شود: لذت ، امیال ، پریشانی و ترس .

گرایشی در تفکر مدرن وجود دارد که احساسها را به سمت غیر منطقی بودن یا حداقل بودن هدایت کند. اما به طور اولیه رواقیون احساسات را با واژه های شناخت کاراکترهایشان درمان می کنند. آنها فکر می کنند که وسوسه ها خارج از احساسات بوجود نمی آیند اما به وسیله جهل و باورهای غلط بوجود می آیند.

غلبه بر چهار احساس اولیه نتیجه می شود از قابلیت شناختن و تمایز دادن بین خوب و بد و بین حال و آینده .

در این طرح لذت بعنوان "قضاوت آنکه آن چیزی که در حال حاضر در دست است خوب می باشد." توصیف می شود

امیال بعنوان " قضاوت اینکه آنچه هنوز در پیش است خوب و قابل دستیابی است " توصیف می شوند

پریشانی بعنوان " قضاوت اینکه آنچه هم اینک در دست است بد می باشد "توصیف میشود

و ترس بعنوان "قضاوت اینکه آنچه هنوز در پیش است در آینده بد می باشد".

بیماریهای روحی حاصل آن هستند که با قدرت قضاوت غلط موافقت کنیم.

تنها صدای آموزنده و دقیق در مورد آموزه های حقیقت و درباره واقعیت می تواند مردم را از بیماریهای که باعث خرد و متلاشی شدن تمامیت فردی و جسم و روحشان می شود درمان کند.

از این رو که خواص اصلی انسان دانا، بینش اخلاقی، شجاعت، کنترل بر نفس و عدالت می باشد همگی آنها کمک می کنند به یک فرد که قضاوت صحیح را انجام دهد و کم کم آنچه را که لازم است به شخصیت خودش تزریق کند و آن قضاوت ها را به سمت رفتار و نگرش صحیح سوق دهد.

علاوه بر این بسیاری از رواقیون احساسها را بالاتر می فرستند از اینکه گرفتار عقاید غلط شوند و می گویند نیاز است که بطور کامل با اعتدال پاک شوند.

ریشه کنی کامل و سوسه ها تنها می تواند بوسیله هدایت روح به سمت ثبات و آرامش درونی انجام شود.

در دورانی که "انجیل مریم مجدلیه" نوشته شده عقاید افلاطونی و رواقیون در شرق مدیترانه در فرهنگ مردمی نفوذ داشته است.

همانطور که ما در آمریکای مدرن به روانشناسان اعتقاد داریم و به صحبت کردن در مورد ضربه های روحی دوران کودکی، به بیماریهای روحی و عقده های روانی چه عقاید فروید^{۱۷} را خوانده باشیم و چه نه.

^{۱۷} زیگموند شلومو فروید (به آلمانی) (Sigismund Schlomo Freud تلفظ آلمانی) [ˈzi:kmont ˈfʁɔɪt]: زاده ۶ مه ۱۸۵۶ - درگذشته ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ (عصب شناس اتریشی است که پدر علم روانکاوی شناخته می شود. فروید در سال ۱۸۸۱ از دانشگاه وین پذیرش گرفت و سپس در زمینه های اختلالات مغزی و گفتار درمانی و کالبدشناسی اعصاب میکروسکوپی در بیمارستان عمومی وین به تحقیق پرداخت. او به عنوان استاد دانشگاه در رشته نوروپاتولوژی در سال ۱۸۸۵ منصوب و در سال ۱۹۰۲ به عنوان پروفیسور شناخته شد. در ایجاد روانکاوی و روش های بالینی برای روبرو شدن با علم آسیب شناسی روانی از طریق گفتگو بین بیمار و روانکاو فروید تکنیک هایی را مثل استفاده از تداعی آزاد) به روشی گفته می شود که در آن بیمار هرآن چه را به ذهنش خطور می کند، بیان می نماید) و همچنین کشف انتقال (فرایندی که در آن بیمار و روانشناس خاطرات کودکی خود را با هم در میان می گذارند) و همچنین فرایند تحلیلی روانشناسی را ارائه کرد. بازتعریف فروید از تمایلات جنسی که شامل اشکال نوزادی هم می شد به او اجازه داد که عقده ادیپ (احساسات جنسی بچه نسبت به والدین جنس مخالف خود) را به عنوان اصل مرکزی نظریه روانکاوی درآورد. تجزیه و تحلیل او از خود و رویاهای بیمارانش به عنوان یک آرزوی تحقق یافته او را به یک مدل برای تجزیه و تحلیل علائم بالینی و سازکار سرکوب رسانید و همچنین برای بسط نظریه خود مبنی بر اینکه ناخودآگاه یک مرکز برای ایجاد اختلال در خودآگاه است از آن استفاده کرد. فروید وجود زیست مایه (لیبیدو) را قطعی می دانست (به نظر او لیبیدو انرژی روانی -جنسی است. منبع آن اروس یعنی مجموع غرایز زندگی است. لیبیدو با مرگ میجنگد و می کوشد انسان را در هر زمینه به پیروزی برساند. این نیرو را شهوت نیز می نامند. زیست مایه بیش از هر چیز معنای جنسی دارد)

آنها عقاید نسبتاً بسته شهر نشینی یونانی را بیرون ریخته بودند و خارج از مکان جغرافیایی که قرار داشتند فرهنگهای گوناگونی توسط امپراطوری رم تحت سلطه بودند. دگرگونی در مکان و زمان به معنای آنست که از لحاظ اجتماعی، سیاسی و محتویات فکری توسط مردمی احاطه شده بودند که به مسائلی مانند طبیعت انسان و اصول اخلاقی به گونه هایی متفاوت باور داشتند.

گوناگونی زبانها و فرهنگهایی که توسط امپراطوری رم احاطه شده بودند تضمین می کرد که عقاید یونانی در عقاید جدید تفسیر شوند و به ساختارهای جدید انتقال پیدا کنند.

در مجموعه کثرت گرایی زندگی های شهری /باستانی عقایدی انتشار می یافتند که در منطق شان با هم ناسازگار بودند اما شروع کردند با هم زندگی کردن را آموختن.

عقاید رواقیون پیرو "اپی قورس" بطور مثال به سبک منظمی با افلاطونیان پیوند خورد و مخلوطی شد از درک دوگانه از اخلاقیات و شکاف بین جسم و روح غیر مادی.

تاریخ دانان عقیده دارند که فلاسفه نابغه در امپراطوری رم باستان عقاید افلاطونیان و رواقیون را بسط دادند.

ما اطلاعات اندکی داریم راجع به اینکه چه اعتقاداتی به مردم طبقه متوسط رسیده است و آن افراد چگونه آنها را تفسیر کرده اند و آن تفاسیر را توسط نگارشهایشان و آموزه هایشان در اکثریت بی سواد جمعیت عامی ارائه داده اند.

اگر انجیل مریم مجدلیه را یکی از نشانه های تفکر مردم تلقی کنیم آن کتاب به تفکر افلاطونی نزدیک تر است که کمی تغییر یافته است.

یک عیسی مسیح زنده به پیروانش آموزش می دهد که تمایل به روح جاویدان داشته باشند. و به روش رواقیون خوب و سوسه هایشان را ریشه کن کنند. سپس هنگام مرگ آنها می توانند گول نخورند و قدرتهای ضعیف را شکست بدهند که برای متوقف کردن آنها در سفر الهی شان تلاش می کنند. همانند تصویری که از گفتگوی روشنفکران و شهروندان **آتن** به ما می گویند که ما از یک مهمانی شام و راهی طولانی آمده ایم.

مقایسه تفکرات "انجیل مریم مجدلیه" با عقاید افلاطونیان و رواقیون به ما این اجازه را می دهد که در برخی مقایسه ها فاصله ها را بسنجیم.

چهار نقطه قابل تلاقی وجود دارد: انجمن بدی یا طبیعت مادی، نیاز به دانش صحیح حقیقت برای رهایی روح از سلطه وسوسه ها، آگاهی به اصول اخلاقی برای انطباق با الگوهای خوبی و بالا رفتن روح به حوزه الهی در زمان مرگ.

اما در هر کدام این مکانها "انجیل مریم مجدلیه" طرز تفکرش را خارج از سنت عیسی مسیح رشد داده است و یک تفاوت عظیم در هر دو محتویات وابسته به علوم الهی و اجتماعی آن پدید آورده است.

بر طبق فهم بیشتر اهمیت این عقاید آنها می توانند زیر شاخه های بزرگتری مورد بحث قرار بگیرند

این شاخه ها متشکل از چهار بخش اساسی هستند:

(۱) جسم و دنیا (۲) گناه: فضاوت و قوانین (۳) فرزند انسان (۴) تعالی روح

فصل ششم

جسم و جهان (دنیا)

بخش موجود از "انجیل مریم مجدلیه" از وسط یک مکالمه بین نجات دهنده (مسیحا) و حواریونش که از فرم سؤال و جواب ساخته شده است شروع می شود.

موضوعات بصورت سوالهایی هستند که از طرف حواریون مطرح می شوند و توسط پاسخهایی از طرف مسیحا دنبال می شوند. هر پاسخی در بردارنده یک فرمول است.

"هر کس دو گوش برای شنیدن دارد باید که بشنود" این گفته ای است که به خوبی به سنت مسیح گواهی می دهد.

اولین موضوع در گفتگوهای موجود نگرانی در مورد طبیعت جهان مادی می باشد.

یکی از حواریون می پرسد: آیا ماده در نهایت کاملاً نابود می شود یا خیر؟ مسیح پاسخ می دهد که: هر چند تمامی اجسام مادی از واحدی بهم پیوسته ساخته شده اند و آنها ماهیتی جدا ازهم ندارند در پایان به مرجع اولیه خودشان باز می گردند که مسیح آنها "ریشه" خطاب می کند.

زبانی که سوال و جوابها در آن شکل مطرح می شوند نشاندهنده نفوذ فلسفه معاصر آن زمان در بحث های موضوع آن است که آیا ماده خلق شده از پیش موجود می باشد یا خیر؟ اگر ماده از پیش موجود باشد ابدی است ، اما اگر خلق شده باشد موردی است که می تواند تخریب شود و از بین برود.

تنها تعداد اندکی از فلاسفه اولیه مانند : **Eudorus of Alexandria** (قرن اول قبل از میلاد) به این موضوع اعتقاد داشتند که ماده از هیچ خلق شده است هر چند که این حالت بعد ها بطور گسترده تری پذیرفته شد. یک حالت در دوران اولیه گزارش شده توسط **Cicero** زمانی که او عقاید افلاطون را مورد بحث قرار داد:

"آنها اساس همه چیز را یک ماده بعنوان "ماده اولیه" نامیده می شود می دانند که کاملاً بی شکل است . عاری از هر کیفیتی است.... از طریق آن همه چیز شکل می گیرد و ساخته می شوند... پس این ماده اولیه می تواند در تمامیت خود به همه چیز برسد(در همه چیز باشد) و به هر شکلی در بیاید از طریق هر بخشی از آن و در حقیقت حتی رنجهایی که می بریم به هیچ بر نمی گردد و بخشی از آن ماده اولیه است در واقع رنجها نیز بخشی از ماهیت ماده اولیه هستند"

این عقیده چنین فرض می کند که آن ماده شکل و قابلیت از خود ندارد و به سادگی ریشه ای است که مواد از آن شکل می گیرد و یا ساخته می شوند.

مسیح با این عقیده موافق است: هر آنچه که نابود می شود به سوی ریشه اصلی خویش باز می گردد. مهم نیست که چه در طبیعت برای اجسام رخ می دهد یا آنها کجا به بی شکلی می رسند یا آنها از هیچ ساخته شده اند...همه آنها به ریشه و بنیان اولیه خود باز می گردند.

مسیح یک موقعیت روشنی راجع به اینکه آن حالت طبیعی بی شکلی یا هیچ است را مشخص نمی کند ، اما گفتار او روشن و واضح است.

"هر فردی که دو گوش دارد"

باید توجه کرد که حوزه مادی کاملاً به مقصد حل شدن در حرکت است و حوزه مادی موقتی است و از این روست که جهان و بدن ارزش روحانی ندارند.

در هر دو فلسفه افلاطونی و انجیل مریم مجدلیه دو طبیعت وجود دارند، یکی متعلق به دنیای مادی است و دیگری به حوزه الهی .

بدی تنها متعلق به جهان مادی است و در ارتباط با محدودیت جهان مادی است و نیز تفسیر کاراکترهای حقیقت مادی .

طبیعت حوزه الهی اما تماماً خوبی محض است و تغییر ناپذیری وابدی بودن.

جهان مادی مکان رنج کشیدن و مرگ است، حوزه الهی اما نامیرایی رادر صلح ارائه می دهد .

دوگانگی بین ماده و الهیات قطعاً در انجیل مریم مجدلیه قوی تر از فلسفه افلاطونی بیان شده است ، اما برای ما بهتر است که آنرا بزرگنمایی نکنیم .

مسیح موافق آن است که جهان مادی به سمت نابودی پیش می رود و به سمت مرجع و ریشه اش باز می گردد . مسیح نمی گوید که آن جهان (جهان مادی) بدی است و به همین جهت نابود می شود . موقعیتی که جهان احساس می کند برای اندیشه و تفکر مسیحی سخت تازه است.

"پولس" نوشته است : "شکل این جهان از بین میروند" و انجیل مریم مجدلیه می گوید : "آسمان و زمین از بین می روند" تفاوت اینجااست که آنها این انهدام را به سوی یک خلق جدید می دانند ، در انجیل مریم مجدلیه خلق جدیدی در کار نیست ،انهدام مرحله پایانی است.

زمانی که تمام چیزهایی که الان با هم مخلوط هستند از هم جدا می شوند و به سمت ریشه اصلی خود میروند. ماده به سمت بی شکلی طبیعی یا هیچی و روح به سمت ریشه اش در نیکی می رود . این چه فرقی را باعث می شود ؟ ما ممکن است شگفت زده شویم هر چند یکی از تصور های نجات نهایی یک زندگی در آینده با خداوند در جهانی نو و پر از خوبی است یا زندگی روحانی با خداوند بدون شکل و زمان . به روشنی در اکثر علاقمندان سؤال در باره سرنوشت نهایی جهان با اخلاقیات پیوند خورده است.

این پیوند به خوبی در گفته های "پطرس" دیده می شود:

"اما روز خداوند سر میرسد و آسمان با صدایی بلند باز می شود و عناصر با آتش از بین می روند و زمین و کارهای داخل آن میسوزد.

هنگامی که تمام این اتفاقات می افتد برای انهدام اینکه چه دسته ای از انسانها در طول زندگی تان بوده اید....انسانهای مقدس و در راه خداوند منتظر فرارسیدن روز پروردگار هستند به این جهت که آسمان مشتعل و محلول خواهد بود و عناصر با آتش ذوب خواهند شد ! اما بنابراین وعده ها برای آسمانی جدید و زمین جدید انتظار می کشیم که در آن عدالت ساکن است."

بادانستن اینکه این جهان پایان می پذیرد به مردم می گوید که به آنچه پایان ناپذیر است اولویت بدهند .

نویسنده رساله های پطرس ادعا می کند که قدرت الهی "خداوند ما و نجات دهنده عیسی مسیح" وعده بزرگ را تضمین می کند بطوری که شما قادرید از فساد که در جهان بخاطر وسوسه ها حاکم شده است و به بخشی از طبیعت تبدیل شده فرار کنید.

ایمان داران اندرز داده می شوند که ایمان خودشان را با تقوا تکمیل کنند.تقوا را با دانش ،دانش را با خویشنداری و خویشنداری را با استقامت در راه خدا و محبت برادرانه و عشق استحکام بخشند.

آنها می توانند این کار را انجام دهند زیرا که از گناهان گذشته خود پاک شده اند . اما اگر از این روش خودداری کنند مورد قضاوت خداوند قرار خواهند گرفت و محکوم و مجازات می شوند .

"انجیل مریم مجدلیه" با آموزه های "پیتر" در خیلی از موارد موافق است.آنجا که انهدام نهایی این جهان اتفاق می افتد و باید به مردم گفته شود که به سوی خداوند بیایند،اینکه وسوسه ها ریشه فساد دنیا هستند ، اینکه ایمان داران به طبیعت الهی فراخوانده می شوند و نیز به ایمان و تقوا و نیز دانش فرا خوانده می شوند .

آنجایی که این دو متن با هم تفاوت می یابند در درک متفاوت آنها از گناه و قضاوت می باشد.

فصل هفتم

گناه، قضاوت و قانون

بعد از شنیدن اینکه مواد از بین می روند، پیترو می پرسد: "گناه در دنیا چیست؟" نجات دهنده پاسخ می دهد "چیزی به عنوان گناه وجود ندارد"

برای خوانندگان مدرن و کسانی که شاید به دقت وابسته به مسیحیت هستند با اصول اساسی گناهکاری انسان، این عقاید شاید شوک برانگیز باشد. اما جواب تعجب بر انگیز مسیحا نیاز به مطالعه و بحث و گفتگو راجع به ماده در اعصار پیش از آن و نیز دنبال کردن این بحث دارد.

در "انجیل مریم مجدلیه" به آشکاری گناه به طور متفاوتی از توصیف معمول آن بعنوان عمل اشتباه یا بعنوان تجاوز از اصول اخلاقی یا قوانین دینی تعریف می شود.

عالمات الهیات مسیحی بطور عمده گناه را به عنوان شرایطی می شناسند که انسان از خداوند بیگانه شده است و این معنا به انجیل مریم مجدلیه نزدیک تر است در لحظه ای که مسیحا در درجه اول علاقه مند است که روح به سمت خدا مأوا گیرد.

تفاوت حقیقی در طبیعت گناه نیست. بلکه در طبیعت بدن انسان است. بر خلاف تصویری که بعداً بصورت اساس مسیحیت در ارتودوکس در می آید، انجیل مریم مجدلیه بدن یک فرد را خود او به شمار نمی آورد.

تنها روح و آنچه که حامل آن است معنای آن چیزی را می دهد که انسان در حقیقت است. زمانی که ماده سرانجام از بین می رود به طبیعت اصلی خویش باز می گردد. دنیای مادی نمی تواند اساسی برای تعیین خوبی و بدی و درست و غلط باشد.

در مقایسه با انجیل **فیلیپ**^{۱۸}: نه خوب مطلقاً خوب است و نه بد مطلقاً بد، نه زندگی مطلقاً زندگی است نه مرگ مطلقاً مرگ. و این دلیل آن است که هر کدام می توانند به منشأ اولیه خود باز گردند. اما آن کسانی که عالی هستند بالاتر از عالم نابود نمی شوند برای آنکه آنها فنا نپذیر هستند. (انجیل **فیلیپ** ۵۳: ۲۳-۱۷)

با این دیدگاه خواستگاه گناه قابل تصور از عملی در دنیای مادی نمی باشد، دنیایی که نابود می شود.

در هنگام مرگ روح از بدن جدا می شود و بالا می رود تا کنار خداوند و خارج از زمان در ابدیت استراحت کند. جسد به سمت ماده اولیه که از آن منشأ گرفته باز می گردد. بسوی هیچ بودن خارج از آن که از چه بوجود آمده است. بعنوان یک نتیجه اخلاقی متمرکز می شود به روی مقاومت خود روحانی زمانی که حقیقت نهایی آن می باشد و خود حقیقی نامیرا است.

در انجیل مریم مجدلیه گناهکاری از شرایطی انسانی و بیگانگی از خداوند بوسیله مخلوط شدن طبیعت روحانی و مادی حاصل می شود.

تا زمانی که فرد بینش دارد گناهی رخ نمی دهد.

مسیحا قصد دارد که روشن کند که مردم گناه را زمانی پدید می آورند که بطور اشتباهی وسوسه های طبیعت مادیشان را دنبال می کنند به جای آنکه خود روحانشان را تغذیه کنند.

اولین گناه را به عنوان زنا می خواند. حالتی که فرد حقیقت روحانش را با وسوسه های سطح پایین مادی قاطی می کند. گناه به معنای دور شدن مردم از خداست و رفتن به سمت علاقه به جهان مادی و علاقه به جسم به خاطر اینکه به سوی گمراهی توسط وسوسه ها و لذات دنیوی هدایت می شوند.

^{۱۸} **فیلیپ قدیس**، یکی از **حواریون عیسی مسیح** بود.

او برای تمام مسیحیان مورد احترام است و در کشورهای **مسیحی** یک روز به او اختصاص دارد که جز اعیاد مسیحیان نیز محسوب می شود. تا سال ۱۹۵۵ کلیسای **کاتولیک رم**، روز اول می را به **فیلیپ قدیس** اختصاص داده بود، اما پاپ **پیوس دوازدهم** آن را به روز ۱۱ می تغییر داد. اما کلیسا در سال ۱۹۶۹ این روز را به روز ۳ می انتقال داد و تا امروز نیز پا برجا هست. کلیسای **ارتدکس** ۱۴ نوامبر را به **فیلیپ** اختصاص داده است. به او یک انجیل و **رساله** منتسب است. **انجیل فیلیپ**، یک انجیل **اپوکریفا** است. **رساله** ی **فیلیپ**، تنها مورد تأیید کلیسای **ارتدکس** می باشد. **رساله** وی حاوی مطالب گوناگونی از جمله معرفی خود، ملاقاتهای او با دیگر **حواریون** و سخنرانیهای مذهبی وی است. **رساله** اصلی به **زبان یونانی** می باشد.

عمل کردن به شیوه زناکارانه اصطلاحی است که توسط مسیحا به خوبی به آن اشاره شده است . همانند زنا گناهان با هم جمع می شوند همانند چیزهایی که نباید با هم جمع یا مخلوط شوند و در این مثال جهان مادی و طبیعت روحانی هستند که نباید باهم مخلوط شوند .

چسبیدن به جهان مادی باعث می شود که زنا کاران با هم بر علیه طبیعت روحانی خودشان جفت و جور شوند.

این پیوند به گفته مسیحا آن چیزی است که مردم را به سوی بیماری و مرگ سوق می دهد . مردم از بدن مادی خودشان فریب می خورند و همین آنها را به سوی عشق میرای جهان مادی و نابود شونده هدایت می کند . آن جایی که منشاء و سوسه های اخلاص گر است و نیز رنجهای جسمی و مرگ دنیاست . این رنج کشیدن هر چند فریبنده است به جهت اینکه دانش راستین نمی تواند هرگز بر اساس احساسهای غیر قابل باور جسمی بنا شود. زمانی که روح برای بررسی هر چیزی به کمک جسم تلاش می کند .

افلاطون می نویسد : "این بدیهی است که به سمت گمراهی رهنمون می شود."

دانش واقعی می تواند تنها زمانی بدست آید که تفکر از تمام تماسهای فیزیکی و انجمن ها خالی است .

این بطور اساسی آن چیزی است که مسیحا مفهومش بود زمانی که به مریم مجدلیه گفت: "جایی که ذهن است، گنج آنجا قرار دارد".

حرکت روح به سوی خداوند ممکن است . همچنین فقط مردم به سوی دوری از گناه رهنمون نمی شود بلکه باعث رهایی از رنج و مرگ نیز می شود. اما مردم نمی توانند این کار را بدون دانش حقیقی انجام دهند تا زمانی که توسط و سوسه ها هدایت می شوند.

اما هنوز امیدی هست: "به این دلیل که خوبی از درون شما می آید، به دنبال خوبی باشید که هر طبیعتی به آن تعلق دارد . این خوبی از ریشه درونی آن نشأت می گیرد، خوبی طبیعی در درون خود شماست."

کلمه "ریشه" دوبار در متن مورد استفاده قرار گرفته .مانند زبان انگلیسی در زبان **coptic** و زبان یونانی دامنه وسیعی برای مفاهیم تشبیهی وجود دارد : علت ، منشاء ، منبع، پایه، مکان مناسب و خیلی کلمات دیگر در اینجا کلمه "ریشه" برای مواد نابود شدنی در تضاد است . در مکان مناسب "ریشه" برای طبیعت روح حقیقی فرد یعنی جایی که نیکی از آن ایجاد خواهد شد بکار می رود .

مسیح تلاش می کند که توضیح کاملی بدهد در مورد این فرق مابین ماده و طبیعت حقیقی با اتکا مجدد به اعتقاد فلسفه افلاطونی به تفاوت مابین جهان قابل تغییر و دنیای نامیرای عقاید .

او می گوید: "ماده به یک وسوسه امکان وجود می دهد که تصویری ندارد ، بخاطر اینکه بوسیله آن چیزی که مخالف طبیعت است هدایت می شود ."

گفتن آنکه وسوسه تصویری ندارد به این معنا است که آن یک واکنش طبیعی از هر چیزی در حوزه نامیرای الهی نیست.

دلیل این امر آنست که وسوسه ها به رنج گره خورده اند و به فریب. نه رنج نه بدی نه دروغ به خداوند تعلق ندارند. بخاطر اینکه حقیقت واقعی فقط به حوزه الهی تعلق دارد.

یک نفر ممکن است حتی بگوید : ماده هیچ تصویری ندارد! بخاطر اینکه ریشه آسمانی ندارد و مخالف حقیقت طبیعت حقیقی جهان روحانی است...هر چیزی که واقعی و خوب است تصویری از حقیقت روحانی بالاتر است. اما این بدان معنا نیست که رنجهایی که توسط وسوسه ها بوجود می آیند حقیقی نیستند..وسوسه ها به سمت یک گیجی نابود کننده هدایت می کنند که به تمامیت بدن لطمه می زند.

انجیل مریم مجدلیه می گوید : "آن مردم رنج می کشند بخاطر اینکه توسط آنچه غیرطبیعی است هدایت می شوند و فریب وسوسه های جسمانی را می خورند و طبیعت مادی بدن منشاء وسوسه های ویرانگر است همانند رنج و مرگ. صلح قلبی تنها می تواند بوسیله رها شدن از انطباق با این طبیعت دروغین و شکل گرفتن خود واقعی فرد صورت بگیرد و نیز رفتن به سمت تصویر آن طبیعت واقعی الهی...جایی که نیکی از آن به سمت ریشه حقیقی اش می آید."

آموزه های انجیل مریم مجدلیه بسیار قوی با فلسفه **رواقیون** موافق است آنجایی که قضاوت مناسب بر روی یک دانش مطمئن از حقیقت پایه گذاری شده که برای خروج از نفوذ ویرانگر وسوسه ها لازم است. این فلسفه رواقیون بیش از فلسفه "افلاطونیان" اینجا به چشم می خورد که می اندیشد بیماری روحی که در تعداد زیادی از مردم بوجود می آید علتش بخشی از ناتوانی مردم در درک کردن طبیعت حقیقی آنهاست که مادی نیست و روحانی است.

این موضوع همچنین موافق با پایه فلسفه افلاطونی است که حوزه نامیرا در این جهان مادی ظاهر نمی شود بخاطر اینکه از آن جداست اما از طریق تصاویر آن می تواند شناخته شود.

انجیل **فلیپ** آنرا بدین صورت بیان می کند :

"حقیقت بطور عریان به جهان نمی آید . اما بصورتها و تصاویر گوناگون خواهد آمد . دنیا حقیقت را از طریقی دیگر دریافت نخواهد کرد"

زمانی که مسیحا به شاگردانش نصیحت میکند که : "اتصال پیدا کنید و در حضور دیگر تصاویر طبیعت موافق باشید." او دارد آنها را به مطابقت کردن با طرح حوزه الهی "آن چهره دیگر طبیعت" نصیحت می کند. انعکاس حوزه الهی است که اجازه می دهد حوزه الهی در جهان مادی درک شود.

این همان تصویری است که در چند خط آینده مسیحا پیروانش را به جستجوی آن در درون خودشان نصیحت می کند.

با بازگشت به سوی نیکی روح به پیروی از طبیعت حقیقی خودش وادار می شود که بیش از این با گنجی های جسمانی نابود نشود.

مفهوم این گفته می تواند آن باشد که اگر مردم با طبیعت روحشان مطابقت داشته باشند که از نیکی است تمام گنجی ها و دردسرهایی که جسم باعث آن می شود از بین می رود و آنها هر دوی سلامت جسمی و نیز صلح درونی را در این زندگی خواهند یافت همانند رسیدن به رهایی در زمان مرگ.

همانطور که در متون بالا شرح داده شد تفاوت بین "طبیعت ماده که قابل رویت نیست" و "آن چهره دیگر طبیعت" بر پایه یک تفاوت فلسفی بین جهان مادی احساسها و ادراکها و حوزه الهی است.

افلاطون فرض را بر این گرفته است که جهان مادی که سطح پایین تری دارد تنها یک نسخه سطح پایین از جهان بالای حوزه الهی از بودن حقیقی است. افلاطون می اندیشد این همان چیزی است که بخوبی برایش امکانپذیر است و در عین حال باور دارد که جهان مادی هنوز هم مفید است اگر چه که کاملاً قابل اعتماد نباشد.

اما در "انجیل مریم مجدلیه" این چشم اندازهای به شدت دوگانه هستند که باعث رنج انسان می شود. اعتماد به جهان مادی ای که در حال حاضر هست برابر است با فریبی که به سمت مرگ سوق می دهد

"هر کسی که صاحب دو گوش است باید بشنود" این نصیحتی است که مسیحا می کند. آنجایی که انجیل مریم مجدلیه بطور اساسی از آموزه های نخبگان فلاسفه افلاطونی و نیز رواقیون فاصله می گیرد اصرار آن است بر اینکه دانش حقیقی تنها از طریق وحی مسیحا می آید.

در خلال آموزه های مسیح باورکنندگان دسترسی به یک ادراک حقیقی از واقعیت های روح می یابند و همچنین این باور را درک می کنند که نجات امکانپذیر است.

"انجیل مریم مجدلیه" کمتر از مردم یونان باستان مطمئن است که انسان می تواند حقیقت چیزها را از طریق تمرین پاسخها تشخیص دهد.

شرایط در زندگی جهان مادی از فلسفه افلاطونی کمتر قابل رویت است. در این کتاب بازگشت روح روحانی به مبداء آن از خداوند بعنوان منشاء نجات و رهایی عنوان می گردد. در این حالت انجیل مریم مجدلیه از یکی از چهره های قاطع مسیحیت خارج می شود.

گره خوردن نزدیک این ایده ها در مورد طبیعت جهان و گناه با آموزه های مسیحا در مورد قانون و قضاوت : زمانی که او به حواریون نصیحت می کند که بروند و خبر خوش (انجیل) را اشاعه دهد به آنها هشدار می دهد که "اصولی بجز آنچه که من به شما گفتم برای خودتان نگذارید و مانند قانونگذاران قانونی وضع نکنید وگرنه ممکن است شما توسط آن تحت سلطه قرار بگیرید." **لاوی** این دستور را در پایان کار پیش از رفتن برای اشاعه انجیل تکرار میکند. ما چگونه این هشدار و مطلب را درک می کنیم؟

قانونگذار حتما اشاره به موسی و قوانین دین یهود دارد.

ما از دیگر نوشته های اولیه مسیحیت به خاطر داریم که در قرن اول مباحثه قابل توجهی بین هر دو پیروان مسیحیت و یهودیت بوجود آمد در مورد اینکه چگونه قوانین یهود را تفسیر کنند.

انجیل متی بطور مثال مسیح را در تضاد با دیگر یهودیان به تصویر می کشد بخاطر اینکه حرفهایش پر است از قوانینی برای شفا یا در مورد مراسم روز سبت.

زمانی که مسیحا قوانین کمتری را پایه گذاشت اینطور پاسخ می دهد که "سبت برای انسانها ساخته شده نه انسانها برای روز سبت"(انجیل متی)

و در جایی دیگر می گوید: "این آن چیزی نیست که بر سر انسانها می آید آنچه که می ماند آنست که فرد پاک است یا خیر"

همچنین او مجددا می گوید: "فکر نکنید که من آمده ام برای از میان بردن قوانین و نفی پیامبران . من نیامده ام که آنها را از میان ببرم. من برای تکمیل آنان آمده ام. برای این من به شما می گویم زمانی که زمین و آسمان می گذرند نه ذره ای و نه نقطه ای از خلال قانون نخواهد گذشت مگر آنکه به تمامی انجام شود. هر چند که بعد از آن کسی آرام و راحت است که این آموزه ها را یاد بگیرد و به مردم هم بیاموزد . هر آنچه که آنها انجام دهند و به آنها آموخته شود خواهند گفت که در قلمرو بهشت عظیم است"

در انجیل متی مسأله این نیست که قانون را اطاعت کنند یا نه بلکه مسأله اینست که چطور آنها درک کنند که مفهوم آن قانون چیست.

در نامه به **قلاطیان** پولس قدیس به شدت با دیگر حواریان مخالفت می کند با بیان این نکته که کسانی که عیسی مسیح را با خود دارند باید قوانین آماده کردن غذا و دیگر قوانین را رعایت کنند.

"ما خودمان همانند آنکسی که یهودی به دنیا می آید و گناهکار نیست هستیم اما کسی که بداند یک فرد محاکمه نمی شود با اعمالش از خلال قانون بلکه در خلال ایمان به مسیح مقدس محاکمه می شود..حتی اگر ما ایمان به عیسی مسیح داشته باشیم و کار را بر اساس قانون انجام ندهیم بخاطر اینکه فرد بخاطر عمل به قانون مورد قضاوت قرار نمی گیرد و محاکمه نمی شود."

از دید پولس قوانین از جانب خدا هستند اما آنها از طریق مسیح نیامده اند "قوانین مقدس هستند ..فرامین مقدس هستند و نیک"

پولس در نامه به **رومیان** می نویسد: "آیا ما قوانین را دور می اندازیم؟ به هیچ وجه! ما از قوانین حمایت می کنیم هر چند در انتها"

"هم اینک هیچ حکومتی برای کسانی که به عیسی مسیح ایمان دارند نیست برای قوانینی که برای روح هستند. در زندگیمان عیسی مسیح ما را از قوانین گناه و مرگ آزاد کرده است"

اما این سؤال در مورد قوانین یهود(کلیمی) مطرح است. برای مسیحیت اولیه تعریف از خود بسیار سخت بوده است بطوری که در انجیل مریم مجدلیه این امر موضوع قرار گرفته است.

نجات دهنده به حواریون خودش بر علیه قوانینی که خودشان وضع می کنند هشدار می دهد برای اینکه برایشان به حالت اصل در می آید و محدودشان می کند.

عقاید نجات دهنده در انجیل مریم مجدلیه به مناظره های داخلی مسیحیت درباره میزان قدرت زندگی مسیحی و نجات متعلق است و نه روابط بین قوانین یهود.

اشاره عبارت "قانون گذاران" آشکار می سازد که تنها باقی مانده ای که وجود دارد از انتقال قوانین دیگر است که در آنزمان منظور قوانین یهودی در جریان بوده است.

اما هم اینک در یک متن ملایم بازگشت قوانین به معنای بسیار متفاوتی می باشد. نقطه نظر نجات دهنده در انجیل مریم مجدلیه آن ارتقاء روحانی است که نمی تواند توسط نظم خارجی بدست آید و باید توسط یک انقلاب درونی برای فرد بوجود بیاید. نه تنها قوانین موسی بلکه نظم مسیحی نیز بعنوان مشکل دیده می شود.

این نقطه نظر توسط چیزی مستحکم تر نمی شود بیش از زمانی که "لاوی" دستور نجات دهنده را تکرار می کند او اشاره به "قانونگذاران" را رها می کند و می گوید "آنها نباید گردن به هیچ قانون دیگری بگذارند که از گفته های نجات دهنده متفاوت باشد"

چرا به این جمله و تکرار آن تأکید می کند ؟

دو لحظه در انجیل مجدلیه ما را می دارد که درک بیشتری از آنچه در جریان بوده است داشته باشیم. لحظه اول در گفتگوی بین روح و قدرتهایی که قضاوت می کنند و روح را محکوم می کنند و تلاش می کنند که آنها تحت سلطه خودشان درآورند ظاهر می شود.

قدرت دوم - جهل - به ویژه یک شرایط خاص را فراهم می کند و مثالی صریح را در مورد قضاوت غلط و ناصحیح عنوان می کند. در دستوری که به روح می دهد: قضاوت نکن! "اما خودش کسی است که روح را مورد قضاوت قرار داده و محکوم می کند و اعتراف می کند به اینکه روح توسط ضعفها احاطه شده است!

روح پاسخ می دهد که قضاوتی صورت نگرفته و توسط چیزی احاطه نشده است حتی افکاری که آنرا احاطه کرده اند و حتی توسط ضعف اما قضاوت نشده اما اتصال آن به بدن و جهان آنرا در بر گرفته است.

اما حالا روح آنها را در پشت سرش رها کرده است و روح دیگر موضوع محکومیت قدرتهای دیگر نیست و مورد انکار آنها نیز نمی باشد. قضاوت و محکومیت برای گناهان متعلق به دنیای پست تر است. از زمانی که روح آزاد می شود دیگر قدرتها هیچ احاطه ای بر آن ندارند. این لحظه یک بی اعتمادی عمیق به سیستم قوانین ایجاد می کند که از آنها به عنوان وسیله ای بر علیه قدرتهای غیر مشروع پایه ریزی شده و نیز بر علیه لذت و چیره شدن بر جهل از حوزه آسمانی و کینه توزی خشم استفاده می شود.

قوانینی که توسط نجات دهنده وضع شده اند برای رهایی روحانی فرد درک شده اند. آنها از انواع جهل و قضاوت ظالمانه آزاد هستند که توسط وسوسه ها تغذیه می شوند و بوسیله تفکر در مورد شرایط در جهان ما جایی که سیستم قانونی و قضاوت چیره هستند این قوانین تغذیه می شوند و سیاستمداران که اساسا ظالم اند آنها را تقویت می کنند. سیاستمداران تنها خدمت می کنند به تقویت کردن یا اطمینان حاصل کردن از اینکه وضعیت و راحتی یک گروه خاص تأمین شده است و نه دیگران.

آفریقای جنوبی زیر سلطه آپارتاید یک نمونه قابل ذکر آن بود اما حتی در ایالات متحده آمریکا هم قوانین نابرابر برای همه رایج است مثلاً در مورد وضعیت اقتصادی و مالی.

لحظه دیگر مثال زدنی در متن درباره گرایش به قانون و قضاوت در صحبت بین "پیتر" و "مجدلیه" ظاهر می شود. او تعلیمات مسیحا را درک نمی کند اما در مورد مریم مجدلیه قضاوت می کند و او را دروغگو خطاب می کند. کلمات او تضاد بین حواریون را تحریک می کند و باعث می شود "لاوی" اشاره کند به اینکه او دارد همانند یک آدم کله خراب برخورد می کند و مریم را طوری خطاب می کند که گویا دشمن اوست نه خواهرش.

"لاوی" سخنان مسیحا را دوباره تکرار می کند در مورد هشدار به حواریون در مورد اختلاف و به حواریون یادآوری می کند که باید بروند و انجیل را به مردم تعلیم بدهند و خبر خوش را ترویج کنند. در این لحظه "پیتر" سخنان "مجدلیه" را رد می کند و او را تقبیح می کند. برای اینکه پیتر حسادت می ورزد به اینکه نجات دهنده مریم مجدلیه را بر دیگران ترجیح داده .. در واقع یک زن را به او ترجیح داده و او سعی می کند که دیگر مردان حواری را هم با خودش هم رأی کند.

با توجه به نسخه "COPTIC" او می پرسد "آیا نجات دهنده بطور خصوصی با یک زن صحبت می کند بدون اینکه ما راجع به آن اطلاعی داشته باشیم؟ آیا ما باید به حرفهای یک زن گوش کنیم؟ آیا مسیحا او (مجدلیه) را به ما ترجیح داده است؟"

در نسخه یونانی می خوانیم "مسلمای مسیحا نمی خواهد نشان دهد که مجدلیه با ارزش تر از ماست؟" اما "لاوی" پاسخ می دهد: "اگر مسیحا تشخیص داده که مجدلیه با ارزش است تو چه کسی هستی که ارزش او را زیر سؤال ببری؟ زیرا که مسیحا او را بطور کامل می شناسد و صبورانه به او عشق می ورزد"

نسخه "COPTIC" به این نکته بسیار قوی تر اشاره می کند: "مسلمای مسیحا کاملاً او را می شناسد و به همین جهت است که بیش از ما عاشق اوست"

با پشتیبانی کردن از مجدلیه انجیل مریم مجدلیه روشن می کند که رهبری بر پایه توانایی های روحانی است نه بر پایه مذکر بودن.

حقیقتاً از لحاظ روحانی مجدلیه بسیار پیشرفته تر از مردان پیرو عیسی است چرا که از عظمت مسیحا و برای زندگی خودش نگران نیست و در دیدار مسیحا تردیدی ندارد. او قادر است به قوانین مسیحا پایبند بماند و دیگران را تعلیم دهد. او مثالی از یک پیرو حقیقی است. کسی که اختصاصاً می تواند تعلیم مسیحا را ترویج دهد.

این نوشته ها تأکید می کند که دستور مسیحا اینجا طوری نگاشته شده که بر علیه تعلیم و دستورات "پولس قدیس" است که دستور می دهد زنان باید در کلیسا ساکت باشند.

در نامه اول او به قرنطیان نوشته شده است:

"در تمامی کلیساهای قدیسین زنان باید در کلیسا سکوت نمایند زیرا آنها مجاز به سخن گفتن نیستند بلکه باید تابع باشند همانگونه که در قوانین می گوید. اگر چیزی باشد که آنها دلشان بخواهد بدانند بگذارید آنها از شوهرانشان در خانه بپرسند چون این شرم آور است که زنان در کلیسا سخن بگویند"

همانند چنین قانونی در کتاب مقدس عبری نیز موجود می باشد. همچنین در نامه اول به "تیموتائوس" نکته ای مشابه این نوشته یافت می شود: "بگذارید یک زن در سکوت بیاموزد و تحت سلطه . من به هیچ زنی اجازه نمی دهم که بیش از مرد بیاموزد و بر مرد قدرتی داشته باشد. او را باید ساکت نگه داشت. برای اینکه اول آدم خلق شد و سپس حوا. و آدم فریب نخورد اما حوا فریب خورد و از حدود تجاوز کرد"

نامه اول "تیموتائوس" به "پولس" نسبت داده شده است هر چند که با نامی مستعار نوشته شده و در اوایل قرن دوم میلادی به نگارش در آمده و به تنهایی ادعا می کند که پولس حواری می باشد برای اینکه بتواند به پیامهای او قدرت ببخشد.

آیا امکان دارد نویسندگان انجیل مریم مجدلیه از این پیام آگاه بوده باشند؟

من برهان واضحی نیافتم که دلالت کند آن دو نفر از نزدیک همدیگر را می شناختند اما موضوع قانون رهبری زنان در کلیسا گسترده بوده و معلوم است در قانون بوده چه حالت طبیعی باشد یا نوشته شده برای اینکه شرایط مختلفی را ساپورت کند.

تصویر مشکل بین مریم و پطرس بوسیله تکرار دستور مسیحا دنبال می شود در مورد اینکه گردن نگذارید به قوانینی که او بنیان نهاده است.

واضح و روشن است هیچ قانونی تعلیمات زنان را منع نکرده است. این ها قوانینی هستند که توسط حواریون وضع شده اند که اثر سلطه غیر مشروع را به جامعه مسیحی تزریق کرد.

هر نوع تنظیم مشابه باید لزوماً محصول حسادت و درک غلط تعالیم مسیحا بوده باشد. به این دلیل که انجیل مریم مجدلیه برای بیش از ۳ قرن در گردش بوده ما می توانیم از این موضوع برداشت کنیم که توصیه نجات دهنده بر ضد قوانین ظالم به مضامین متفاوتی توسط گروههای مختلف خوانندگان تفسیر شده است.

این موضوع می تواند به این صورت برداشت شود: "مقاومت در برابر استقرار انواع مختلف موانع خارجی نه فقط قوانین اصلی آیین یهود" و این موضوع برای استقرار یک جامعه واحد مسیحی نیز مصداق داشته است. این قوانینی که اضافه شده اند می تواند محدودیت در نبوت و رویارویی با وحی ..منع کردن زنان از موقعیت های کلیدی و رهبری و یا حتی مقابله با قوانین گروههای دیگر را هم در بر بگیرد.

اگر ما بخواهیم یک جامعه قرن دوم یا سوم میلادی را در مصر تصور کنیم برای مثال بسیار امکان دارد که افراد زیادی از مردم تصور از قانون گذار برایشان قوانین رمی یا قوانین موسی تداعی شود.

در پایان باید ذکر شود که هر چند اینها قوانینی هستند که توسط خود مردم وضع شده اند اما بعنوان قانون درآمده اند و اعمال شده اند.

تعالی روحانی به درون وابسته است نه به جریانات خارجی. مرجع این اعتقاد در انجیل مریم مجدلیه بسیار روشن بیان شده است. این موضوع بیشتر برای اختلاف بین خود گروههای مسیحیان است و نه برای روابط با یهودیان و رمی ها.

فصل هشتم:

فرزند انسان

عبارتی در نسخه "Coptic" هست که بعنوان فرزند انسان ترجمه شده است. در انجیل مریم مجدلیه از فرزند انسان مقصود فرزند انسانیت راستین می باشد. یعنی همان تصویر حوزه آسمانی که در درون هر فرد می باشد. این تصویر بعنوان تصویر حقیقی شناخته می شود که فرض شده حواریون با آن تطابق دارند. یعنی تصویر طبیعت روحانی از انسانیت حقیقی.

در خداحافظی با حواریون نجات دهنده به آنها می گوید: "فرزند انسانیت حقیقی از درون شما بیرون می آید"

مسیحا به آنها پند می دهد که "از آن پیروی کنید! هر کس آنرا بجوید خواهد یافت"

کلمه "پیروی کردن" در انجیل مریم مجدلیه همانند "رواقیون" و "فیثاغورثیان" به نظر می آید که مفهوم "چیزی را بعنوان الگو برگزیدن" را بدهد.

در دستور به کسی برای برگزیدن الگو برای خودش بطور خلاصه در این متن نیاز هست که این عقیده شناخته شود. برای پیدا کردن و پیروی از فرزند انسانیت حقیقی درونی نیاز هست به شناسایی نمونه اولیه تصویر انسانیت بعنوان یکی از رایج ترین طبایع موجود و پیروی کردن از آن بعنوان یک مدل. هر کسی که به دنبال آن بگردد آنرا خواهد یافت. این چیزی است که مسیحا به پیروانش وعده می دهد. دقت کنید چه کسی آنرا نخواهد یافت: "کسی که به خارج نظر کند و به درون خود نگاه نیندازد"

انجیل مرقس^{۱۹} بعنوان مثال فرزند انسان را بعنوان شکل مسیحایی می شناسد که در ابرها با شکوه و قدرت در آخر الزمان می آید. اما در انجیل مریم مجدلیه بر خلاف آن توضیح داده شده است: "در مسیر نگهبان خویش باشید آنگاه هیچ کس شما را با گفتن اینکه به این سوی یا آنسوی بنگر گمراه نخواهد کرد"

این هشدار یک آگاهی در مورد آخرالزمان (آپوکالیپسا) و مرگ و رستاخیز به ما می دهد. همانگونه که ما در انجیل متی و خیلی از مراجع دیگر می بینیم انجیل مریم مجدلیه کاملاً برخلاف آنهاست.

در کتاب "انجیل مریم مجدلیه" **فرزند انسان** را بعنوان یک ناجی نمی شناسد و هرگز از این عنوان برای اشاره به مسیح استفاده نمی کند. در این کتاب "فرزند انسان" لقب عیسی مسیح نیست بلکه مقصود از آن عبارت خود درونی حقیقی می باشد.

^{۱۹} **مرقس یا سن مارکو** (عبری: מרקוס، یونانی: Μάρκος به معنی «چکش بزرگ») که نام عبرانی اش یهوذا بود، از پیروان عیسی (اما جز حواریون عیسی مسیح نبود) و از نخستین مسیحیان بود.

در مقدمه **انجیل مرقس** آمده: هنگامی که عیسی از شهر به شهر و ده به ده می گشت تا کسانی را که زیر دردهای زندگی می نالیدند، آسایش و آرامش بخشد، **مرقس** نوجوانی بیش نبود. ولی پس از چندی او با شاگرد معروف **عیسی، بطرس** آشنا شد. مادرش مریم از اعضای **هیکل اورشلیم** بود. مرقس در **اورشلیم** می زیست و در آن شهر خانه ای داشت که محل اجتماع مسیحیان بود. او در حادثه دستگیری عیسی فرار کرد. و رسولان او را با سبوی آب ملاقات کردند. زمانی که **پولس** و **برنابا**، بعد از دیدارشان از اورشلیم، به **انطاکیه** بازگشتند، مرقس نیز آن ها را همراهی کرد. در سفر نخست پولس و برنابا، مرقس دستیار و مشاور پولس بود. اما آنان را در **پمفیلیه** ترک کرد و به اورشلیم بازگشت. پولس با همراهی مرقس در دومین سفر بشارتی مخالفت کرد و برنابا از همکاری با پولس دست برداشت. برنابا مرقس را که پسرعمویش بود برداشت و به سمت **قبرس** رفت. در نامه پولس به کولسیان که از روم نوشته شد، پولس از طرف مرقس سلام رساند و از کولسیان خواست که اگر مرقس به نزدشان آمد، او را به گرمی بپذیرند پولس در پایان زندگی، مرقس را از نیکان دانست و اعتماد خود را نسبت به او بیان داشت. او نویسنده دومین انجیل بود، انجیل مرقس کمی قبل از ویرانی **اورشلیم** در سال ۶۰ پس از میلاد نگاشته شده است. مرقس پس از نگاشتن انجیل، برای تبلیغ **مسیحیت** به **اسکندریه مصر** رفت تا آنان را از پرستش خدایان باستانی شان بازدارد. در سال ۶۷ میلادی، مصریان او را کشتند و پیکرش را سوزاندند.

این عبارت بطور خلاصه به معنای "انسان بودن" است همانگونه که بطور مثال در گفته مسیحا دیده می شود که فرزند انسان جایی پنهان نیست. در انجیل مریم مجدلیه این عبارت برای انسان حقیقی و ایده آل بکار میرود.

افلاطون فرض می کند که خاستگاه انسان از حوزه آسمانی است که قسمتی از تمامی خاص انسانهاست که به آن صورت شریک شده است.

در انجیل مجدلیه آموزه های مرسوم مسیح تفسیر شده و برای اشاره به فرزند انسانیت حقیقی بکار می رود. امکان دارد که انسان حقیقی با سفر پیدایش که انسانیت با چهره خداوند خلق شد تفسیرش کمی متفاوت باشد.

برای **افلاطون** نوع بشر فقط بعنوان چهره یک مرد (مذکر) تجلی دارد. عقیده افلاطون در **نامه تیموتائوس** دیده شده جایی که زن بعنوان ایده آل خلقت بشری حذف شده که واگرایی است در نتیجه بزدلی. این نوع تفکر در انجیل مجدلیه دیده نمی شود. تا جایی که مجدلیه سعی می کند به حواریون آرامش بدهد. او به آنها پند می دهد "ما باید بزرگی او را قدر بگذاریم زیرا که ما را بهبود بخشید و از ما انسان حقیقی ساخت"

کلمه "Coptic" که تحت عنوان انسان حقیقی ترجمه شده در نسخه یونانی هم نمونه اش موجود است. هر دو این کلمات بطور همزمان می توانند هم به انسان و هم به جنسیت مذکر اشاره کنند. همانند کلمه انگلیسی "man" که هم به جنس مذکر و هم انسان بطور عام اشاره دارد. استفاده از ترجمه به هر دو مورد دلالت دارد یعنی مقصود انسان است و نه جنس مذکر یعنی هم به مریم مجدلیه بر می گردد هم به حواریونی که مرد هستند. هر چند آنها در لحظات سخت انسان هستند. نجات دهنده بعد از همه اینها آنها را از انسان فانی بودن رهایی نداده است و آنها همان انسان هستند و عواقب او را خواهند داشت.

در داستانی باستانی از مصر به نام "Apuleius" کاراکتر اصلی مردی است که بطور ناخواسته تبدیل به یک الاغ می شود و تنها در صورتی به انسان تبدیل می شود که الهه **ایزیریس**^{۲۰} در این جریان مداخله کند.

^{۲۰} **ایزیریس** (به انگلیسی) Isis : الهه طبیعت، بازایی، تجسم ماهیت سحر و جادو و یکی از محبوب ترین الهه های **مصر باستان** به شمار می رود. او خواهر و همسر **اوزیریس** بود و از او صاحب فرزندی به نام **حوروس** گشت. در افسانه ایزیریس او به دنبال جسد همسر خود، که توسط برادرش **ست** کشته شده بود می گشت. در **یونان باستان** با **یو** مطابق است. نام **ایزیریس** به گفته **پلوتارک** به معنی «دانش» است. ایزیریس به صورت یک زن با یک دیسک خورشید شکل در بین شاخ های گاوی بر روی سرش مجسم می شود.

ایزد خورشید **رع**، به **شو** (هوا) فرمان داد تا **نوت** (آسمان) را با خشونت از برادرش **گب** (زمین) جدا سازد، او همچنین اعلام کرد، نوت نباید در هیچ ماهی از سال فرزندی به دنیا آورد. توت ایزد خرد، بر او دل سوزاند و در بازی از پیش تعیین شده توانست بر ماه غلبه کند و هفتاد و دومین بهر نور ماه را به چنگ آورد که از آن پنج روز نو پدید آمد. در طی این روزها که متعلق به هیچ ماهی نبودند، نوت فرزندی شامل **ست**، **نفتیس**، ایزیریس، **ایزیریس** و **حوروس** ارشد را

در انجیل مجدلیه نجات دهنده طوری حواریون را تعلیم می دهد که انسان بودن و تصویر نمونه اولیه از انسانیت واقعی را درک کنند. "لاوی" در آخر کار آموزه های مسیحا را با تفسیری که خودش دارد بیان می کند "ما باید خودمان تبدیل به انسان حقیقی شویم چون بدان نیاز داریم همانگونه که مسیحا به ما پند داده است"

اینجا نیز مقصود انسانیت حقیقی است که به نصیحت مسیحا در مورد جستجوی انسانیت حقیقی در درون خویش باز می گردد.

برای یافتن فرزند انسانیت حقیقی در درون یا به عبارتی انسان کامل شدن شخص باید خود واقعی اش را بشناسد به عنوان یک موجود روحانی که ریشه هایش بوسیله نیکی تغذیه می شود. نجات به معنای گسترش این وجود روحانی بعنوان شخصیت واقعی فرد است.

پژوهشگران گاهی در شناسایی موقعیت و جایگاه برابر مریم مجدلیه با دیگر حواریون اشتباه می کنند. مسیحا از همه حواریون انسان حقیقی ساخته است.

در انجیل **توماس**^{۲۱} این مطلب ذکر شده است که مسیحا از مجدلیه شخصیتی به توانمندی مردان ساخته است. قسمتی از انجیل توماس را باهم می خوانیم:

"سایمون (پیتر) به آنها گفت: بگذارید مریم مجدلیه ما را ترک کند چرا که زندگی زنان با ارزش نیست. مسیحا گفت: من خودم به شخصه او را راهنمایی می کنم و از او یک مرد می سازم چرا که او قادر است همانند شما مردان زندگی روحانی داشته باشد. برای هر زنی که خودش را در زندگی چونان مردان بسازد ورود به قلمرو الهی امکانپذیر است"

همانند لحظه ای در انجیل مجدلیه این موضوع پیتر را اینجا هم بر علیه مریم برانگیخته می کند.

به دنیا آورد /زیریس و ازیریس شیفته یکدیگر شدند و در حالی که هنوز در رحم نوت به سر می بردند زن و شوهر شدند. در طرف دیگر خواهرشان نفتیس نیز با ست ازدواج نمود. او همراه با شوهرش ازیریس، بر مصر فرمانروایی کردند و به مردم سرزمین خود تمام مهارت های اولیه تمدن را آموختند. در این هنگام بود که ست به برادرش حسد می ورزید و در صدد توطئه ای برای کشتنش بر آمد

^{۲۱} **قدیس توماس آکویناس** (ح. ۱۲۲۵-۱۲۷۴)، معروف به حکیم آسمانی، فیلسوف و متاله مسیحی بود. او اعتقادات مسیحی را با فلسفه **ارسطو** تلفیق کرد. فلسفه او از ۱۸۷۹ تا اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی فلسفه رسمی **کلیسای کاتولیک** بود

اهمیت آموزه های مسیحا بسیار متفاوت است. در انجیل مجدلیه مسیحا از کلمه عمومی استفاده می کند "انسان بودن" که هم مجدلیه و هم حواریون مذکر هر دو به درجه انسان حقیقی نائل می گردند.

در انجیل توماس اما مسیحا کلمه عمومی را بکار نمی برد بلکه از عبارت "male" که به مرد بازمی گردد استفاده می کند. در آنجا ذکر شده که مسیحا مریم مجدلیه را همانند یک مرد بار آورده است و اینکه زنانی که خودشان را همانند مردان بار بیاورند با حواریون برابر هستند. در اینجا تفاوت جنسیت با شبیه سازی از بین می رود.

هر چند ما مسیح را اینطور با خواندن انجیل توماس و بسیاری نوشته ها تفسیر می کنیم که روحیه مردانه ایده آل است و برای رسیدن به آن ریاضت لازم است و آن نوشته ها به روشنی نشان می دهند که موقعیت مرد ارجح به زن است...اما در انجیل مریم مجدلیه اینطور نیست.

در این انجیل انسانیت حقیقی بدون جنسیت است و ارتباطی با جنسیت ندارد. در انجیل مجدلیه بهشت و الوهیت هیچ ارتباطی با جنسیت ندارد. جنسیت مربوط به عالم پایین و جسم فناپذیر است. پایه دینی برای این دیدگاه بر این اساس استوار است که درک کنیم جسم خود واقعی ما نیست. خود واقعی ما روحانی است و بدون جنسیت می باشد.

توجه داشته باشید که در این کتاب خداوند با عبارت "**پدر**" خوانده نمی شود بلکه با نام "**نیکی مطلق**" یاد می شود عبارتی که در اصطلاح و گرامر یونانی فاقد جنسیت می باشد. برای مطابقت هر چه بیشتر با چهره آسمانی فرد باید تفاوت بین جنسیت ها را رها کند.

فصل نهم

دیدگاه و ذهن:

پس از عزیمت مسیحا پیتر از مجدلیه می خواهد که کلامهایی از مسیحا را که می داند و دیگر حواریون نمی دانند برای آنها بازگو کند. مریم مجدلیه گفتگویی که با مسیحا داشته است را گزارش می دهد. گفتگو اینطور شروع می شود که مجدلیه به مسیحا می گوید در عالم وحی مسیحا را روئیت کرده است. او در مورد وحی خودش متزلزل نمی شود و آن دیدگاه توسط مسیحا تصدیق می شود.

مسیحا مجدلیه را ستایش می کند بابت استقامتش و می گوید: "صلح بر تو باد که در دیدن من تردیدی به خود راه ندادی چرا که در جایی که ذهن هست شک و تردید وجود دارد"

واژه تزلزل در اعتقاد باستانی معنای مهمی را در بر می گیرد تا جایی که به ناپایداری دلالت می کند. پایداری مجدلیه انطباق او را نشان می دهد و حضورش را در حوزه روحانی ابدی تأیید می کند و نشانه های بیشتری را فراهم می کند که نشان دهد او در حوزه روحانی پیشرفته است.

گفتگو در مورد گنج عبارت مسیحا را تقویت می کند. عبارت "ذهن" به خواننده اشاره می کند که توجه کند به مجدلیه و وزارت و سروری اش بر دیگر حواریون تا جایی که او ذهن آنها را به سمت نیکی باز می گرداند.

"این بدان جهت است که مجدلیه ذهنش را با خداوند پر کرده است و او می تواند دیگران را به سمت گنج روحانی و نیکی مطلق هدایت کند"

گفتگو درباره گنج الهی همواره در نوشته های مسیحیت نخستین موجود بوده است. به عنوان مثال در "Q" یکی از جمع آوری های اولیه درباره کلام مسیح که از نوشته های "متی" و "لوقا" استفاده شده عبارتی موجود است برای هشدار به مردم بر علیه طمع و چسبیدن به سلامتی ناپایدار.

در انجیل مجدلیه مریم سؤال بعدی را به حضور مسیحا عرضه می کند و مسیحا به وی پاسخ می دهد. او می پرسد: "آیا کسی به دیدگاهی با روحانیت می رسد؟" مسیحا پاسخ می دهد: "یک فرد با روح نمی تواند ببیند بلکه با ذهن می بیند....."

متأسفانه متن اصلی در اینجا صدمه دیده و ما پایان پاسخ مسیحا را نداریم. اما این مسلم است که او توضیح می دهد ترکیبی سه جانبه از خود درونی حقیقی ساخته شده که متشکل است از روح ذهن و روحانیت.

کافی است بدانیم که مسیحا پاسخی اجمالی به این دیدگاه داده است. پاسخی جذاب به یک موضوع خیلی سخت.

چگونه یک پیامبر "وحی" می بیند؟ ذهن وحی را انتقال می دهد و این عمل مثل یک مدیتیشن (تن آرامی) بین روح و روحانیت منتقل می شود"

مسیحیت اولیه پر بود از عقاید مدیترانه ای و عقاید زیادی زیادی از فرهنگهای رایج آن زمان را به اشتراک داشت. بطور گسترده ای اعتقاد بر این بود که احکام خداوند و روحانیت توسط افرادی که تصور می شود رابط هستند دریافت می شود و این افراد توسط رویا و وحی احکام را دریافت می کردند. دیدگاهها در مورد اینکه این موضوع چطور اتفاق می افتد متفاوت بود و موضوع بسیار توسط دانشمندان باستان و فلاسفه و حکیمان مورد پذیرش بود. مسیحیان همچنین این اعتقادات را بین خودشان وارد کرده بودند و نوع آن اعتقادات بستگی داشت که جزء کدام فرهنگ باشند.

در انجیل مجدلیه گفته های مسیحا موضوع را بسیار اختصاصی بررسی کرده است. دیدگاه پاسخ مسیحا به مجدلیه می تواند بهتر تفسیر شود هنگام مقایسه آن با دیدگاه پدر سالار^{۲۲} "Tertullian" های کلیسا آنجا که رساله ای درباره روح در قرن سوم میلادی می نویسند. در انجیل مجدلیه نسبت به این نوشته دیدگاه متفاوتی وجود دارد. هر دو نوشته "ترتولین" و "مجدلیه" از لحاظ نبوتی با ارزش هستند و به عنوان تعلیمات و آموزه های مسیحیت با قدرت

۲۲ کونینتوس ترتولیانوس (به انگلیسی) Quintus Septimus Florens Tertullianus : در حدود سال ۱۶۰ در کارتاژ (تونس فعلی) در خانواده ای رومی و بت پرست چشم به جهان گشود. او در زمینه علم معانی بیان ۲ و حقوق به تحصیل پرداخت؛ و احتمالاً مدتی در رُم زندگی می کرد و به عنوان حقوقدان مشغول به کار بود. او حوالی سال ۱۹۷ مسیحی شد و پس از آن بقیه عمر خود را صرف نگارش آثار متعددی در دفاع از ایمان مسیحی کرد. او ابتدا حامی کلیسای رسمی کاتولیک بود اما حوالی سال ۲۰۷ از رهبران کلیسا سرخورده شد و به نفع نهضت مونتانیسم سخن گفتن آغاز کرد.

مونتانیسم یا چنانکه پیروان آن می خواندند «نبوت نوین» در دهه ۱۷۰ یعنی زمانی که مونتانیوس و دو زن دیگر در فریجیه ۵ (ترکیه فعلی) شروع به نبوت کردند، آغاز شد. آنها تعلیم می دادند: «پایان جهان به زودی فرا خواهد رسید، پس زهد و ریاضت پیشه کنید و از ازدواج بپرهیزید، روزه طولانی نگه دارید و از شهادت نیز نگریزید» (در تقابل با متی ۱۰: ۲۳). در ابتدا رهبران کلیسای کاتولیک دقیقاً نمی دانستند با این نهضت چگونه برخورد کنند. آبرنیوس به کلیسای رُم پیشنهاد کرد که بدون بررسی کافی، این نهضت را محکوم نکند. اما عاقبت این نهضت از مسیر اصلی جدا، و تحت عنوان «بدعت فریجیه» رد و محکوم شد.

به جز برخی احادیث متأخرتر، شواهد تاریخی دال بر اینکه ترتولیان کلیسای کاتولیک را ترک، و گروه جدیدی تأسیس کرده باشد، یا به گروه جدیدی پیوسته باشد، وجود ندارند. اما او به انتقاد از کلیسای کاتولیک و دفاع از مونتانیسم پرداخت. و در سال ۲۲۰ در پیری چشم از جهان فرو بست. ترتولیان نخستین شخصیت برجسته مسیحی است که به زبان لاتین می نوشت. او پدر الهیات لاتینی غربی است. او و اوریجن بزرگ ترین نویسندگان مسیحی قرون دوم و سوم میلادی بودند. در واقع او یکی از بزرگ ترین نویسندگان لاتینی زبان بود و حتی بت پرستان نیز آثارش را می خواندند چرا که از سبک نگارش او لذت می بردند. یک نویسنده قرن پنجم در مورد آثار ترتولیان می نویسد: «تقریباً هر واژه ای که به کار می برد لطیفه ای طنزآمیز، و هر جمله اش به مثابه پیروزی است.» یکی از نویسندگان معاصر می گوید: «ترتولیان قابلیت داشت که در میان متألّهین ۶ به قدرت می توان دید: او خسته کننده نبود!»

ترتولیان همواره چون مدافعی می نوشت، و با مهارت و تسلطی که بر فن معانی بیان داشت از موضع خود دفاع می کرد و بر رقیبان حمله می برد. او را چنین می خواندند: «دفاع گری که هرگز پوزش نمی طلبد!» هدف او نابودی کامل مواضع مخالفانش بود. او می کوشید نشان دهد که مخالفانش کاملاً در اشتباه، و فاقد صلاحیت اخلاقی اند. او کینه توز و ناصادق نبود، و به حقانیت ایمانش کاملاً اعتقاد داشت و صادقانه می کوشید به بهترین شکل ممکن آن را به اثبات برساند.

هستند. آنها باور دارند که تنها افراد خالص می توانند خدا را در وحی ببینند زیرا گناهان و وابستگی های دنیوی روح را پایین می کشد.

در این موضوع پایان مشابهی وجود دارد اما آن دو متن در موضوعات مهم دیگر با هم تفاوت های اساسی دارند. پایه های اساسی مخالفت های عمده این دو متن بر می گردد به دیدگاه اینکه انسان بودن چیست

“Tertullian” انسان را بعنوان کسی می شناسد که از جسم و روح تشکیل شده که در یک رابطه تنگاتنگ باهم جفت شده اند و ذهن بعنوان بخشی از روح نقش بازی می کند نه جدای از آن. “ترتولین” ها از روح همانند جسم نگهداری می کنند. از دیدگاه وی روح همانند جسم انسان شکل داده شده و حتی روح چشم و گوش خودش را دارد که خداوند را می شنود و می بیند حتی اندام دیگری دارد که برای خودش فکر می کند و با رویا درگیر می شود. در این فلسفه روحها دارای جنسیت هستند و روح همزمان با جسم در رحم کاشته می شود و روح صاحب جنسیت می شود همزمان با جسم و از آن زمان روح هم مانند جسم مادی تحت کنترل جنسیت قرار می گیرد (کتاب آمین)

او اعتقاد دارد که روح مذکر از ابتدا بالاتر از روح مونث قرار دارد. تفاوت جنسیتی و سلسله مراتب جنسیت برای وجود روح طبیعی است.

در انجیل مجدلیه انسان بودن ترکیب شده است از جسم و روح و ذهن. ذهن قسمتی است که بیشترین بخش الهی فرد است که به نیکی مطلق متصل می شود. ذهن روح را هدایت می کند. پس زمانی که ذهن مستقیماً به سمت خداوند متمایل است باعث هدایت مستقیم روح به سمت وضعیت روحانی آن می شود. همانگونه که مسیحا می گوید: “جایی که ذهن هست گنج وجود دارد.”

در مقابل در دیدگاه “Tertullian” جسم بطور فقط یک لباس است که روح در آن قرار می گیرد. این چسبیدن روح به جسم است که باعث بیماری و مرگ می شود. در زمان مرگ روح جسم را رها می کند و به سمت خاستگاه طبیعی اش باز می گردد.

در انجیل مجدلیه روح دارای جنسیت نیست. به گفته آن کتاب روح جنسیت ندارد و تفاوت جنسیتی متعلق به جسم مادی است که روح باید از آن بگذرد. تفاوت مرد و زن تنها متعلق به زمانی است که آنها خود واقعی شان را پیدا

نکرده باشند و تنها متعلق به جسم است که آنهم در زمان مرگ از بین می رود. تعلق به دنیای مادی و وسوسه ها باعث تفاوت جنسیت می شود اما نه در حوزه روحانی. تفاوت آن دو نوشته در اعتقادات راجع به انسانیت است.

نویسنده های "Tertullian" و "انجیل مجدلیه" نظرات متفاوتی در مورد گناه و نجات نیز دارند.

"ترتولین" اعتقاد دارد که روح از لحظه ای که نفس کشیدن را آغاز می کند تحت فشار سلطه شیطان قرار می گیرد. به جهت آلودگی روح جسم به طور خودبه خودی آلوده به گناه است. تنها بازگشت روح به سوی ایمان به مسیح که توسط غسل تعمید و ایمان به وحی اوست می تواند روح را نجات دهد و فرد را از گناه پاک کند و آخرین آرزو و آرزوی نهایی معتقدین به این عقیده رستاخیز و بازگشت روح به جسم و داشتن روح مادی است.

اما چنانچه می بینیم در انجیل مجدلیه گناه بعنوان روابط زناکارانه روح با جسم تعریف می شود. زمانی که روح به جسم می چسبد او با تردیدها و وسوسه های دنیای مادی درگیر می شود و به سوی بیماری و مرگ رهنمون می شود. برای دور شدن از جسم و شناختن خود واقعی و روحانی بودن فرد می تواند فرزند انسانیت حقیقی را در درونش بیابد و به آن صورت در بیاید. این دانش اجازه می دهد که روح از سلطه جسم خارج شود و نزد خداوند به آرامش حقیقی دست یابد. آموزه های نجات دهنده هستند که رهایی را برای روح به ارمغان می آورند و نه رستاخیز جسد را. عقیده آنها نسبت به اینکه نبوت چگونه رخ می دهد بطور مستقیم به این دیدگاهها متصل شده است.

"Tertullian" ها معتقدند که هر روح اندکی نیکی در اصل خود دارد و بر اساس آن است که می تواند وحی را درک کند. از این رو بعد از اینکه روح خالص باشد با در آغوش کشیدن ایمان مسیحی و پذیرفتن غسل تعمید قادر خواهد بود که وحی را دریافت کند و نشانه ها را ببیند. تجربه وحی زمانی اتفاق می افتد که فرد از جسم فراتر می رود و در حالت شعف و خلسه قرار می گیرد. بر این اساس زمانی که خواب بدن را فرا می گیرد این امر اتفاق می افتد زیرا که خواب حالتی از راحتی است که برای جسم عجیب است در این حالت روح آزاد می شود و نمی خوابد زیرا که خوابیدن با روح بیگانه است و زمانی که جسم مادی کم می آورد روح عادت می کند که از خواب به نفع خودش بهره مند شود. به این قدرت است که ما حالت خلسه می گوئیم جدا شدن حسها و ظاهر شدن نوعی جنون (کتاب آمین)

حالت خلسه در خواب معمول است و همکاران ترتولین این حالت را با خواب دیدن می شناسند نه با رویا و این همانا حالت وحی است.

رویا می تواند از سه منبع به فرد برسد : شیاطین/خداوند/خود روح

در وحی حقیقی روح توسط بخش روحانی اش و حالت خلسه حرکت می کند.

تنها این نوع از دیوانگی است که حضور الهی را نشان می دهد :

" خلسه که خارج از احساس فردی است همراهش هدیه ای الهی است "

زمانی که انسان به حالت روح ساخته می شد باید از احساس ادراک ویژه محروم می گشت. زمانی که آنها احساس ادراک ویژه را در بر می گرفتند و تقدس الهی را و زمانی که خداوند از طریق آنها سخن می گوید و زمانی که به آنها از روح و قدرت الهی می بخشد

"against marcian"

طبق انجیل مجدلیه اما این روح نیست که وحی را می بیند بلکه ذهن است که بعنوان مدیوم عمل می کند و این عمل بین ادراک حسهای روح و روح الهی رخ می دهد.

این دیدگاه به طور گسترده توسط متخصصان علوم دینی مسیحی پذیرفته شده است. بطور مثال در قرن دوم میلادی دین شناس و شهید **جاستین^{۳۳}** با این امر که خداوند نادیدنی است مخالف بود و گفت : " وحی خداوند مانند دیگر موجودات زنده با چشم ظاهر نمی شود اما می تواند تنها از طریق ذهن درک شود همانطور که افلاطون می گوید و من به او اعتقاد دارم " متن گفتگو با "typho"

بیشتر دین شناسان معروف قرن سوم مصری با این دیدگاه موافق بودند

"خداوند علاوه بر اینکه در قضاوت ما نادیدنی است - به این علت که جسم نیست-زمانی که توسط افراد دیده می شود توسط قلب آنهاست که دیده می شود این ذهن است و هر قلبی قادر به اینکار نیست بلکه کسی قادر است که خالص باشد "

"against celsus"

انجیل مریم مجدلیه به روشنی با این نظریه موافقت می کند که تنها روحهایی که از لحاظ روحانی پیشرفته هستند قدرت وحی دیدن دارند.

مریم مجدلیه بطور مثال توسط مسیحا ستایش می شود به این جهت که در مورد اینکه مسیحا را در الهام دیده است به خودش تزلزل راه نداده و شک نکرده است.

مسیحا استحکام مجدلیه را اینطور توجیه می کند که ذهن او به مسائل روحانی متمرکز است. مریم مجدلیه بطور حقیقی به خلوص ذهن دست یافته است که برای دیدن مسیحا و صحبت کردن با وی ضروری است. این دیدگاهی است برای تعیین اینکه روح او خالص بود و او به خداوند نزدیک بود.

همچنین استحکام وی در تضاد با ترس و وحشت دیگر حواریون بود. به این علت که ذهن مرتبط با احساسها نیست و ذهن در حضور روح پوشیده نیست.

از دیدگاه انجیل مجدلیه جنون و جذبه امور لازم برای وحی دیدن نیستند بر عکس آنچه که لازم است ذهن خالص شفاف و توانمند می باشد.

بطور خلاصه "Tertullian" و انجیل مریم مجدلیه در دیدگاه خودشان راجع به طبیعت اساسی یک شخص تفاوت دارند

(آنجایی که طبیعت انسان مادی است یا روحانی) و در شخصیت تفاوت جنسیتی و نیز نقش جنسیت (چه طبیعی چه گمراه کننده) و نیز نقش ذهن انسان در ارتباط با خداوند (چه پوشیده چه واضح) نیز متفاوت اند.

این روشن و واضح است که حتی در این بررسی خلاصه آن گفتگو که چگونه نبوت رخ می دهد در هم تنیده شده است به اعتقادات دینی مسیحیت اولیه همانند اعتقادات و باورها درباره جسم...درک...طبیعت انسانی...جنسیت و نقش آن و دیدگاهها درباره گناه و رهایی.

تمامی این مباحث در پاسخ به این سؤال جمع شده اند "سرور چگونه یک فرد وحی می بیند؟"

فصل دهم:

تعالی روح

وقتی که داستان بعد از چهار صفحه وقفه مجدداً دنبال می شود ما در وسط مبحث تعالی روح به سمت خداوند هستیم. مریم مجدلیه وحی مسیحا را در مورد برخوردهای روح با چهار قدرت که تلاش می کنند آنها را به جهان پایین وابسته نگه دارند بر می شمارد.

اگر حساب کنیم قسمت گم شده باید در مورد برخورد روح با اولین قدرت از قدرتهای چهارگانه باشد که احتمالاً "تاریکی" نام دارد. زمانی که بخش موجود متن شروع می شود قدرت دوم "امیال" با روح مباحثه می کند و پس زده می شود و روح به مرحله بعدی راه می یابد.

امیال می گوید: "من نمی بینم که تو به سمت پایین بروی. من هنوز می بینم که به سمت بالا می روی. پس چرا دروغ می گویی زمانی که تو به من تعلق داری؟"

روح پاسخ می دهد: "من ترا دیده ام. اما تو مرا نه می بینی و نه می شناسی. تو لباس پوشیدن را از دست داده ای اما من توسط خود حقیقی ام پوشانده شده ام و تو مرا نمی شناسی و به جا نمی آوری"

بعد از گفتن این کلامها روح آنها را پس می زند (انجیل مجدلیه)

در اینجا امیال تلاش می کنند از صعود روح جلوگیری کنند با بیان اینکه روح به عالم پایین تعلق دارد و قدرتها بر آن حکومت می کنند. قدرتها تلاش برای جلوگیری از رهایی روح دارند اما روح درک می کند که به جهان مادی تعلق ندارد. از دیدگاه روح نقطه نظر امیال یک دروغ است چون او ندیده است روح از جهان بالا به پایین آمده است. او فکر می کند که روح قاعدتا باید متعلق به جهان مادی باشد. اما روح بهتر می داند و قدرتها را انکار می کند. این حقیقت دارد و روح پاسخ می دهد: "تو مرا به خاطر نمی آوری زمانی که من پایین آمدم چرا که تو جسم مادی را با خود روحانی و حقیقی من اشتباه گرفته ای."

حالا روح جسم را پشت سر خودش ترک کرده همراه با دنیای مادی که جسم به آن تعلق دارد. قدرتها هرگز خود واقعی روح را نمی شناسند. چرا که قدرتها خودشان بطور ناخواسته پذیرفته اند که پایین آمدن روح از جهان بالا را ندیده اند.

پاسخ روح از نابینایی امیال پرده بر می دارد "قدرتها قادر نیستند که ببینند روح جسم مادی را رها می کند و پشت سر می گذارد برای اینکه به طبیعت روحانی خودش برسد."

اما روح قدرتها را می بیند بوسیله بهبود بخشیدن به توانایی درک طبیعت واقعی جهان بالاتر برای دیدگاه ابدی امیال. با قدرت مواجهه با امیال و دیدگاه روحانی روح با موفقیت بالا می رود و به سمت سومین قدرت صعود می کند.

او مجدداً به سومین قدرت می رسد که به آن "نادانی" می گویند. نادانی روح را از نزدیک امتحان می کند با گفتن اینکه: "تو داری به کجا می روی؟ تو به ضعف پیوند شده ای. در هر صورت تو وابسته هستی. قضاوت نکن!" و روح می گوید: "تو چرا در مورد قضاوت می کنی در حالی که من مورد قضاوت قرار نگرفته ام؟ من قبلاً وابسته بودم اما هم اینک به هیچ چیزی وابسته نیستم. آنها مرا به جا نمی آورند اما من به جا می آورم که کائنات در هر دو موارد زمینی و آسمانی حل شده است." (انجیل مجدلیه)

مجدداً قدرت تلاش می کند که روح را از صعودش بوسیله درگیر کردن آن با طبیعت خودش متوقف کند. نادانی روح را مورد قضاوت قرار می دهد که مادی است و همچنین توسط ضعف در مورد وسوسه ها و کمبودها وابسته است و می گوید: "قضاوت نکن!" اما روح موضوع را بر می گرداند چون این خود نادانی است که دارد قضاوت می کند که یک روح به جهان پایین تر وابسته است نه اینکه به طبیعت مادی اش و زیر سلطه ضعف و قدرتهاست. اما روح از عهده درک این موضوع بر می آید چرا که به طبیعت روحانی اش تکیه می کند. او دیگران را قضاوت نمی کند و تحت سلطه هیچ کس و هیچ چیزی قرار نمی گیرد.

او می داند که نادانی خودش نادان است. او این را می داند زیرا هر آنچه در جهان زیرین است از بین رفتنی است و قدرتهای این جهان گذرا قدرت حقیقی بر روی روح که ماندنی است ندارند.

پاسخ رد روح به قدرت در اینجا همانند آموزه مسیح در مورد گناه و طبیعت است که در ابتدای متن می آید: "چیزی بعنوان گناه وجود ندارد. تنها بر اثر سلطه جسم است که گاهی گناه پدید می آید."

بدون جسم خاکی که میرا است نه گناهی وجود دارد نه قضاوتی و نه محکومیتی.

روح در سهم خودش هر نوع قضاوتی و سلطه اش را با ارتباط دادن آنها با قدرت نادانی (جهالت) پس می زند. روح به هویت روحانی حقیقی اش آگاه است که او را قادر می سازد از سلطه قدرتها خارج شود.

طنز موضوع در این نهفته است که خود قدرت آگاهی دارد که دانش روح حقیقی است و ضعف تنها وابسته به حوزه جسم می باشد. این آگاهی روح را رها می سازد و روح به سمت قدرت چهارم صعود می کند.

زمانی که روح سومین قدرت را به زانو در می آورد به بالاتر صعود می کند و قدرت چهارم را می بیند که هفت چهره دارد.

اولین آنها تاریکی است...دومین آن شهوت است...سومین نادانیچهارمین وحشت از مرگ ...پنجمین حوزه جسمانی ..ششمین خرد احمقانه جسمانی و هفتمین خرد در فرد خشمگین. اینها هفت قدرت خشم هستند.

آنها روح را در بر می گیرند : "تو از کجا می آیی ای نابود کننده انسانیت؟ و کجا می روی ای فاتح فضا؟"

روح اینگونه پاسخ می دهد: "آنچه مرا به بند می کشید از بین رفته است و آنچه مرا در بر می گرفت نابود شده است و امیال در من پایان یافته اند و نادانی در من مرده است. در جهانی که من بودم و از آن بریده ام و بالاتر آمده ام آنچه را که بود فراموش کرده ام . از این ساعت در فصل تازه ای از بودن هستم و در سکوت به آرامش می رسم."

نام هفت قدرت خشم از لحاظ نجومی هفت فضایی هستند که سرنوشت را کنترل می کنند اما بالاتر از همه شخصیت آنهاست که قدرت را برای تسلط بر روح نشان می دهند و شامل شهوت..نادانی...مرگ...جسمانیت...حماقت..... و خشم می باشند.

این کاراکترها باهم جمع شده اند و همگی تحت عنوان "خشم" عنوان شده اند. همانند دیگر قدرتها خشم هم سعی دارد که از حرکت روح ممانعت کند و هر دو سؤال او مبدأ و مقصد حرکت روح است .

اما بازهم این قدرت از روی نادانی وارد بازی ای می شود با روح که خودش می داند بسوی بالا در حرکت است و دارد به سمت مبدأ حقیقی خودش حرکت می کند.

"خشم" می خواهد که روح را با حالتی خشماگین درگیر کند پس بیان می دارد که او قاتل است زیرا که جسم مادی را رها کرده است و یک فاتح است که قدرتها را پشت سر گذاشته و از همه آنها گذشته است.

این واژه ها از طرف روح با خوشحالی پاسخ داده می شوند چرا که خودش مفهوم آنها را می داند. روح پاسخ می دهد که او اجسام مادی و جسمی که او را در پایین نگه داشته بود رها کرده است و نیز نادانی را که پیرامونش بود پشت سر نهاده و الآن روح رها از وابستگی هاست.

روح با وابستگی های مادی و امیال و نادانی که از آنها فرار کرده است تضاد دارد و آزادی حوزه بی زمانی سکوت و استراحت را که به آن صعود کرده است را می خواهد که وی را از چهره مکار پایین متمایز می کند و با چهره حقیقی بالاتر جایگزین می کند و میرایی را با نامیرایی جا به جا می کند. سرانجام روح راحتی عالی را در سکوت می یابد .

مریم در اینجا ساکت می شود و عملش همانند آزاد شدن روح در راحتی و رهایی است.

در قصر "آپولو"^{۲۴} در یونان باستانشناسان سنگی یافته اند که متعلق به اواخر قرن دوم میلادی است و کتیبه ای دارد با چنین نوشته ای :

^{۲۴} آپولون (به یونانی Ἀπόλλων یا: Ἀπέλλων) خدای روشنایی (خورشید)، موسیقی، کمانداری (اما نه برای جنگ یا شکار)، پزشکی، هنرها و پیشگویی در اسطوره های یونان و رومی است. آپولون فرزند زئوس و لئو و برادر دوقلوی آرتمیس بود. زادگاهش جزیره دلوس است. وی در معبد دلفی پرستش می شد و یونانیان باستان، پیشگوی آن را روشن بین می دانستند. از القاب او می توان به لوکتوس، فویوس و ناموئیس اشاره کرد. آپولون ازدهایی به نام پیتون را کشت و در جای وی (دامنه کوه هلیکون) با میوزها (دختران زئوس و تمیس، ایزدبانوان هنرهای نه گانه) که ملازمانش بودند مسکن گرفت. او جنگ را که اختراع هرمس بود، ساز مخصوص خود کرد و خدای موسیقی و آوازهای خوش گشت. او پدر آسکلپیوس (ایزد پزشکی) و محافظ شهر تروآ بود.

آپولون که همیشه هوادار زئوس نبود، در دسیسه ای به سرکردگی هرا شرکت کرد و با پوزئیدون، زئوس را به زنجیر کشید، تنها برای آن که ببیند تیس و بریارئوس او را آزاد می کنند. زئوس نیز برای تلافی، او و پوزئیدون را مأمور ساختن دیوارهای تروآ کرد. گرچه آپولون مجرد باقی ماند، ولی زن های فانی بسیاری را به ابتذال کشاند و عاشق و فاسق خود کرد، که عبارتند از: کورنه، مادر آریستایوس، کورونیس، مادر آسکلپیوس) که کفرش باعث مرگ او با تیر آرتمیس شد، (مانتو، مادر موپسوس پیشگو، آریا مادر میلئوس) او دروئوپه پری را اغوا کرد و عشق او به مارپسا بی پاسخ ماند، زیرا او ایداس، رقیبش را ترجیح می داد) و دافنه که با مغازه با وی اصرار می ورزید ولی دافنه از وی می گریخت. سرانجام دافنه پذیرفت با وی همبستر شود ولی از او باردار نگردد. آپولون در ابتدا پذیرفت، اما وقتی که خواست با وی نزدیکی کند، دافنه از پدر خویش، خدای رودخانه، کمک طلبید و پدرش وی را به درخت غار تبدیل کرد.

آپولون همانند هرمس، گرایش های همجنس گرایانه داشت و عاشق هایکتوس، فرزند پیروس پادشاه مقدونیه و موز کلیو (الهه تاریخ) بود ولی این جوان را بعدها آپولون کشت و همچنین سیپاریسوس یکی از نوادگان هراکلس، به طوری که به عنوان نشانه عشق به او یک آهوی مقدس هدیه داد. گل هایکت از خون وی به وجود آمده است

"فردی از آپولو پرسید آیا روح بعد از مرگ باقی می ماند یا نابود می شود ؟ وی پاسخ داد: روح بیشتر از آنکه به جسم فانی وابسته باشد خودش مستقل است و از احساسها و حتی درد آنها پس از مرگ ایمن است. روح برای همیشه خواهد بود ..بدون سن و بدون مشکلات و تولد اول روح در بهشت (آسمان) دلیل این امر می باشد"

این باور که روح می تواند جسم را در زمان مرگ ترک کند و به زندگی بالاتری در فضای بهشت صعود کند جایی که چهره مرگ وجود ندارد از ایام باستان موجود بوده و بطور گسترده این باور در رم باستان فراگیر بوده است. اما اهمیت اعتقاد این سنگ نبشته در این است که سفر روح را سفری آسان توصیف کرده است که این اعتقادی فراگیر نبوده است.

غالباً تصور میشده است که سفر روح سفری ترسناک است بطوری که افراد کمی از عهده آن بر می آیند.

یک نظر اجمالی به خطرات روح پس از مرگ در کتاب "آپوکالیپس^{۲۵} پولس" که یکی از کارهایی بود که در "nag hamadi" مصر کشف شد در سال ۱۹۴۵ این مدعا را ثابت می کند.

این کتاب شامل جزئیات دیدگاه راجع به سفر روح که پولس در نامه دوم قرنطیان شرح می دهد می باشد : "من باید به رخ شما بکشم که چیزی برای بدست آوردن وجود ندارد اما در وحی و رستاخیز مسیح وجود دارد. من مردی را می شناسم که با نام مسیح ۱۴ سال قبل در آسمان گرفتار شد . با جسم یا بدون جسم؟... نمی دانم و فقط خداوند می داند. من می دانم که این مرد به بهشت رفت چه با جسم و چه بدون جسم..من میدانم و فقط خداوند می داند. و او چیزهایی را شنید که نمی شود بیان کرد چرا که انسان نمی تواند تحمل کند"

البته که این مردی که از او نام برده نمی شود خود "پولس" است . نویسنده کتاب "آپوکالیپس پولس" این کتاب را با دیدگاه خود پولس نوشته است اما راجع به اینکه او چه دیده و چه شنیده است اطلاعاتی در اختیار مخاطب قرار نمی دهد. در این کتاب آسمان سوم فقط شروع سفر پولس می باشد . در آسمان چهارم او فرشتگان را می بیند که

^{۲۵} **پایان جهان یا آخرالزمان** (زبان یونانی باستان *apocalypsis* *ἀποκάλυψις* از: *ἀπό* و *καλύπτω* بمعنی 'un-covering' یا آپوکالیپس (انگلیسی) *apocalypse*: ترجمه شده از یونانی و بمعنای *افشای دانش* است. این مفهوم تا قرن ۱۴ به انگلیسی وارد نشده بود . این واژه در متون دینی معمولاً بمعنای افشای چیزی است که پنهان است. در کتاب **مکاشفه یوحنا** (Greek *Ἀποκάλυψις Ἰωάννου*, *Apocalypsis Ioannou*) ، آخرین کتاب عهد جدید، وحی یی که **یوحنا** دریافت می کند از پیروزی نهایی خیر بر شر و پایان عصر حاضر حکایت دارد . امروزه در مسیحیت به هر گونه **وحی نبوی** و یا به پایان زمان (آخر الزمان) یا پایان جهان، آپوکالیپس گفته می شود

روحی را که از سرزمین مردگان آمده است شلاق می زند. زمانی که روح از آنها می پرسد چه گناهی را مرتکب شده که مستحق چنین عذابی است فرشتگان سه ضعف او را بعنوان سوء رفتارهای متفاوتش بر می شمارند. در اجبار به چهره حقیقت روح بدکردار به پایین در یک جسم فرستاده می شود که برای او آماده شده است.

در آسمان پنجم پولس یک فرشته را می بیند با یک میله آهنی و فرشته هایی دیگر با شلاقهایی در دستشان که همه روحمای موجود را برای قضاوت به جلو می رانند. او آنها را رها می کند و به آسمان ششم می رود. یک پیرمرد روی سنگ نورانی نشسته است و قبایی سفید پوشیده است و پولس فکر می کند چطور می تواند از دست او فرار کند. پولس پاسخ پرسشهای او را به درستی می دهد و به این ترتیب پیرمرد به او اجازه عبور می دهد. او سپس به دوازده حواری دیگر می رسد و با آنها به آسمان نهم صعود می کند و سرانجام به آسمان دهم می رود و روحی را که جستجو می کرد سرانجام ملاقات می کند.

این شمارش موارد زیادی از دیدگاههای باستانی در مورد صعود روح را در خود دارد. از زمان قدیم جایگاهی برای مراحل پاداش و مجازات روح قائل بودند. چنین دیدگاهی گاهی با داستانهایی در مورد اینکه نیکوکاران بطور مستقیم بسوی خداوند صعود می کنند بیان می شد. دیدگاه در مورد قضاوت مردگان گاهی با این عقیده که برخی فرشتگان و نگهبانان سعی در نگه داشتن روح و بازگرداندن آنها به جسمشان دارند مخلوط شده و این دیدگاهها بر اساس باورهای باستانی است که زمین توسط سرنوشت تمام آنهایی که در جهان زندگی می کنند قدرت دار می شود.

صعود روح بعنوان تلاشی برای فرار از قوانین پست زمین و بخشیده شدن بعنوان راهی برای رهایی از این قوانین بود. گناه شامل راهی بود که فرد را در این جهان اسیر می کرد و باعث می شد نتواند قیمت صعود روحش را پرداخت کند.

فرار از میرایی مرحله ای است که تنها روحمای نیک قادر به عبور از آن بودند. بخاطر خطرهای سفر روح گاهی خوبی های زندگی فانی کافی نبود. آماده شدن اصل لازم برای عبور روح بود و نیز داشتن دانش کافی و شناختن نشانه های الهی برای موفقیت در سفر لازم بود.

دستورالعمل در مورد موانعی که می تواند روح با آنها روبرو شود و اینکه چگونه از پس آنها بر بیاید مورد نیاز است. این دستورالعمل همچنین دربردارنده سؤلهایی است که نگهبانان بهشت ممکن است بپرسند و نیز تله هایی که ممکن است آنها سر راه فرد قرار دهند. داشتن پاسخ صحیح سؤاها و ظرفیت دیدن تله ها می تواند روح را به سلامت عبور

دهد. بنابراین متن گذر از دروازه های پس از مرگ دانش سری ای می خواهد و دستورالعملی که پایه آن بر رستاخیز استوار است. این اطلاعات می تواند همانطور که پولس می گوید از یک سفر الهامی به آسمان بدست آید و یا می تواند بوسیله یک پیام آور الهی به فرد داده شود مانند مسیحا در انجیل مریم مجدلیه.

بعلاوه تشریفات تصفیه و توانمندسازی همچنان اساسی است تا روح را در سفرش یاری دهد. چنین تصفیه ای در دین مسیح بطور روتین غسل تعمید را هم در بر می گیرد. اما می تواند تشریفات دیگر و معجزات را هم دربر بگیرد که برخی از آنها بسیار استادانه در زندگی فرد رخ می دهد. دیدگاه مردم در این موضوع بسیار مختلف است و گاهی مخلوط شده است با دیدگاه های گوناگون و دیدگاههای فیلسوفانه که روح را نامیرا می دانند که به اصل خود در بهشت باز می گردد. این اتفاق زمانی می افتد که روح از بند جهان فانی و جسمانی آزاد شود.

در پروسه صعود روح و حامل آن باید آنچه را که برای صعود روح به اصل الهی اش مورد نیاز است به همراه داشته باشند.

بعنوان یک نمونه در کتاب **"هرمس"**^{۲۶} این موضوع اینگونه توصیف می شود :

"و سپس روح به بالا صعود می کند به سمت ساختمان آسمان. در طبقه اول از بهشت فشارها را کنار می گذارد که باعث کمی یا زیادی می شوند. در طبقه دوم دسیسه های حيله گرانه شیطان.. در طبقه سوم کاستی ها که مردم را فریب می دهد... در طبقه چهارم سلطه جویی تکبر را... در طبقه پنجم جرأت غیر مقدس (جسارت) و حرص خوردن برای جسارت را... در طبقه ششم کوششهای شیطان بر علیه سلامتی و در طبقه هفتم دروغ برای صبر کردن بخاطر تأثیر ضررها را مشاهده می کند. اگر از تمامی این مراحل عبور کند به ساختمان بهشت که روی همه آنهاست صعود می کند و او به طبقه بهشت می رسد. حالا روح قدرت حقیقی خود را پیدا کرده و همراه کسانی که آنجا حضور دارند آواز می خواند در جایی که کنار خداوند است و آنها کنار مسیح هستند. صدای کسانی را که بالای فضای نهم

^{۲۶} **هرمس** (به یونانی) Ερμής: در اساطیر یونانی، پیام رسان ایزدان است.

در ابتدا ایزد موسیقی و به وجود آورنده ساز **چنگ** بود، همچنین ایزد چوپانها، بازرگانان، اندازه و وزن، سخنرانی، ادبیات، ورزشکاری و دزدی بود. پدرش **زئوس** و مادرش **مایا** نام داشتند. او بر کوه سیلنا، در آرکادیا متولد شد. او در کودکی با دزدیدن **گاوهای آپولو** و کشتن آنها از **رودهای** آنها چنگ را ساخت. در ابتدا این امر خشم آپولو را برانگیخت اما بعد از شنیدن صدای چنگ نظرش عوض شد و چنگ را با خود برد. پسر **هرمس** **پان** خدای **نی پان** بود. مادر پان یک **حوری** دریایی بود.

هستند می شنود که برای خداوند می خوانند با صدایی که تنها متعلق به آنهاست. و بعد از آن هر کسی در بازگشت خود به سوی خداوند می رود. او آنها را از قدرتها برتری می دهد و خودشان به قدرتی تبدیل می شوند. این نیکی است. این سعادت است برای هر آنکس که دریابد "هرمس هراتیکولوم)

بسیاری از نظریات در نوشته های قدیمی توصیف سفر روح را می کنند که از میان نگهبانانی عبور می کند. غالباً نگهبانان فرشتگانی هستند که بعنوان اعضای قضاوت از آنها استفاده می شود که بر روح قضاوت می کنند.

دروازه بانان کتاب "آپوکالیپس پولس" بعنوان مثال به درستی بر ضعفهای روح قضاوت می کنند و آنها را به جسم باز پس می فرستند تا زمانی که مانند پولس بتواند بوسیله ایمان خالص شود.

اما در نظریه های دیگر دروازه بانان حاضر هستند برای تضعیف و انکار کسی که با قدرت تلاش کرده روحش را خالص کند تا او را به پایین بفرستند.

در آپوکالیپسای اول "جیمز(جان یا همان یوحنا)" بعنوان مثال مسیحا برادرش جیمز را هشدار می دهد در مورد سختی هایی که با آنها روبرو خواهد شد :

"بسیاری خودشان را بر علیه تو بسیج خواهند کرد برای اینکه تو را محدود کنند و در شاخه های خاص آنها خواهند توانست تو را محدود کنند . یکی از آنها که موفق خواهد شد مالیات جمع کنندگان هستند . آنها نه تنها از تو تقاضای مالیات می کنند بلکه آنها روح تو را سرقت می کنند و آنها را با سرقت منحرف می کنند. زمانی که تو تحت سلطه قدرت آنها در بیایی یکی از آنها که محافظشان است به تو خواهد گفت : "تو که هستی و از کجا می آیی؟" تو باید به او بگویی : "من یک پسر هستم و از پدر آمده ام" او به تو خواهد گفت : "تو چه نوع پسری هستی و به کدامین پدر تعلق داری؟" تو باید به او پاسخ دهی : "من تعلق به پدری دارم که از ازل موجود بوده است و پسر کسی هستم که ازلی است" زمانی که او به تو می گوید : "به کجا می روی؟" تو باید به او پاسخ بدهی : "به آنجایی می روم که از آن آمده ام به جایی می روم که باید به آنجا بازگردم" و اگر تو اینها را بگویی از حمله آنان رهایی خواهی یافت"(آپوکالیپسای جان)

اینجا مالیات جمع کن استعاره است به خطاهایی که تلاش دارند روح را بدزدند . اما سوآلاتی که آنها می پرسند فقط از جیمز تقاضا می کنند که هویت واقعی خودش را بشناساند و به جایگاه آن بازگردد. دانش برای رهایی از حمله آنان کافی است. شرایط کشنده ای در کار نیست و اینجا قضاوتی برای گناهان در کار نمی باشد.

در انجیل مریم مجدلیه هردوی آنها را پیدا می کنیم : چهره های بدخواه دربانها را و قضات میرای روح را. زمانی که باهم جمع می شوند به طرز حیرت انگیزی تصویر واقعی از دروازه بانها بعنوان ابزار عدالت غلط و انتقاد از طبیعت ظالم جهان زیرین ارائه می شود.

گفتگو بین روح و قدرتها اینرا نشان می دهد که قدرت آنها بر پایه دروغ است و انکار کورکورانه و قضاوت غلط و تلاش آنها برای تسلط بر روح روشنی یافته و ضعیف کردن آن بر پایه نابینایی و قدرت ناپیدارشان است و نیز بر پایه انکار نیکی مطلق.

روح بوسیله صداقت بر آنها غلبه می یابد و به بزرگی آنها با نیکی و خلوص و بر انکار آنها با دانایی و بر قضاوتشان با رد کردن قضاوت و بر امیالشان با آزادی و بر میرایی شان با زندگی جاوید غلبه می کند. روح با توانایی هایش بر قدرت نامشروع آنان غلبه می یابد.

از طرفی این بسیار محتمل است که این قسمت عروج روح بطور اولیه یک متن جداگانه بوده باشد که بعدا به متن گفتگو اضافه شده است . این قسمتهای مهمی از آموزه های نجات دهنده را برجسته می کند که از گفتگوهای اولیه وی با حواریون اش برمی خیزد.

در شمارش صعود روح نجات وابسته به پیروز شدن بر امیال است و رنج و مرگ وابسته به جسم و جهان پایین تر است.

هشدار نجات دهنده برای آنکه قانونی وضع نکنند به شفافی آن است که ما قدرتها را ملاقات می کنیم و همانند کسی که باید قضاوت شود در دادگاه می نشینیم و این برای حمایت روح در فرار از سلطه این قدرتها مفید است.

قانون ممکن است به نظر بیاید برای کسانی استفاده شده که علاقه دارند روح را در بند نگه دارند. امتناع روح از قضاوت همچنین امتناع از درگیر شدن با قوانین غیر عادلانه و جاهلانه قدرتها نیز می باشد.

آن کسانی که قضاوت می کنند طبق تعالیم نجات دهنده بوسیله قوانین بر علیه خودشان حکومت می شوند و آن قضاوت بر علیه خودشان بکار می رود. برخی قوانین و دانشها حقیقتا مسلط هستند اما همانند آن قدرتها جاهلانه هستند.

کل گفتگوی بین روح و قدرتها توسط تضادی واضح شخصیت پردازی شده است که بین جهان بالاتر و جهان پایین تر می باشد.

حوزه الهی بالا پر از روشنی ... آزادی... دانایی... عشق و زندگی می باشد و جهان پایین پر است از تاریکی ... شهوت ... جهالت ... تکبر... حسادت و ذلت مرگ. بیشترین چیزی که در این تضاد به چشم می خورد به تنهایی یک باور ساده در مورد نامیرایی روح حقیقی می باشد و توانمندی آن در برابر قدرتهای دروغین.

این گفتگو خواننده را بر این می دارد که باور کند حقیقت در مورد طبیعت و حقیقت نهایی در مقابله و تضاد با زندگی در جهان می باشد.

گفتگوی روح با قدرتها تأکید دارد بر اینکه یک صعود کهن وجود ندارد که تحت حسابرسی طبیعت ظالم و قدرتهای نامشروع و سلطه گر باشد.

طبق انجیل مریم مجدلیه از اینکه چطور قدرتی در جهان پایین زیر پوشش دروغین قوانین و قضاوت عمل می کند انتقاد شده است.

ما این انتقاد را چطور درک می کنیم؟؟

انجیل مریم مجدلیه بطور واضح یک نوشته مذهبی است که به رها شدن روح از زنجیر رنج و مرگ اعتقاد دارد. در اینجا بی ارتباط نیست که از شورش مسیحا و انتقاد صریح از شرایط محلی یا سلطه امپراطوری رم اطلاع داشته باشیم.

آیا یک نوشته مذهبی نمی تواند با پیامی سیاسی همراه شود؟؟

اگر ما دقت کنیم که چه قسمتی از انجیل مجدلیه نابود شده مطمئنا در می یابیم که ما قسمت مهمی از متن اصلی را از دست داده ایم. این دقیقا همان جایی از متن است که می توانسته پیام سیاسی را در خود داشته باشد.

در حقیقت آموزه های مذهبی ما شبیه آنچه که در انجیل مریم مجدلیه آمده جایی که به آزادی برای زندگی پس از مرگ اشاره می کنند به نظر می آید که سیاسی نیست اما در حقیقت بعنوان یک پیام سیاسی هم هست.

یک ایدئولوژی که مردم را به یک سیاست که به سوی رشد باشد سوق می دهد که بتوانند از این جهان برای پرواز از مشکلات و سلطه هایش استفاده کنند.

بگذارید ما در اینجا یکی از مشهورترین آموزه های "james scott" را مرور کنیم. او می نویسد:

"تا این اواخر برخی از زندگی های فعال سیاسی از گروه های تابع ناشناسی بوده اند. برای اینکه زمان می برد که در یک جایی ما بعنوان یک ایده سیاسی شناخته شویم. برای تأکید به وقاحت آنچه که وجود دارد و بزرگ پنداشته شده و نادیده گرفته شده من می خواهم نوع آشکار مقاومت را متمایز کنم که در بر دارنده بیشترین توجه از نوع مبدل آن است که کمتر سازمان یافته و مقاومت ناواضح است که در حالت غالب شبه سیاسی است.

برای لیبرال دمکراتهای معاصر در غرب یک علاقه انحصاری به فعالیتهای باز سیاسی وجود دارد که مورد توجه در زندگی سیاسی قرار بگیرند.

موفقیت تاریخی در آزادی سیاسی و آزادی بیان و اعتقاد به خوبی ریسک خطر و سختی فعالیت باز سیاسی را پایین آورده است. زمانی نه چندان دور در غرب و نیز امروزه در بسیاری از کشورهای فقیر و توسعه نیافته فعالیت باز سیاسی بسیار سخت و خطرناک بوده است. تنها بررسی یک مقاومت ناواضح به ما کمک می کند تا درک کنیم پروسه ای را که فعالیت های زیرزمینی سیاسی انجام می دهند پس از آنکه روی کار بیایند چه خواهد بود. بعنوان مثال آیا ما می توانیم فعالیت گروه راست گرا و حرکت و قدرت گروه سیاه ها در سال ۱۹۶۰ را بدون توجه به دانشجویان با این اعتقادات یا زندانیان سیاسی درک کنیم؟؟

با نگاه به یک دیدگاه تاریخی متوجه می شویم که نعمت امنیت نسبی وجود دارد و مخالفان سیاست باز نسبتاً از بین رفته اند.

در برخی جاها هنوز تعداد زیادی از مردم شهروند تلقی نمی شوند اما موردی برای دریافت حقوق شهروندی هستند.

خیلی قبل از اینکه ما بنیان دیدگاه خودمان را در مورد سیاست حرکات و کارهایمان بگذاریم که به سادگی ناواضح بوده است ما به آنجا رسیده بودیم که گروه ها و عضویت در آنها حیاتی است و انکار گروه ها کمبود یک زندگی

سیاسی است و آن زندگی سیاسی که آنها دارند حالت یک زندگی اجتماعی است. (زندگی اجتماعی در غالب گروهها است) قطار سیاست در ریلی حرکت می کند که دو خط آن خموشی و شورش هستند برای بهبود یا بدتر شدن. برای درک بهتر می توانیم بگوییم خط مرز قابل رویت سیاست مثل مرز یک ساحل است و خط نادیدنی آن مثل قاره ای که پشت آن پنهان شده است. در نهایت جشنی هزار ساله شبیه سازی شده و نشانه های فولکلوریک دینی در پیشینیان حالت شبه سیاسی معادل در جمعیت عادی است. هر دو قصد نفی نشانه های عمومی در تسلط ایدئولوژی را دارند"

این فقط مخالفت و برگشت است در مورد آنچه که در گفتگوی روح با قدرتها شخصیت پردازی شده است. همانطور که "scott" اشاره می کند گروهها را می توان به دو عنوان برچسب زد: کسانی که عقاید مخالف عقاید عمومی دارند (دگر اندیش) و کسانی که بدعت گذار هستند که همواره دیدگاههای قابل توجهی برای مخالفت ایدئولوژیکی دارند.

ما می توانیم به خوبی به یاد بیاوریم که در آن محدوده زمانی رمی ها مسیحیان را زیر سلطه گرفته بودند و به آنها برچسب الحاد می زدند. برخی گروهها در یک وضعیت بحرانی در جمعیتی تحت سلطه بسر می بردند و این فشارها آنها را بر آن داشته بود که یک منشاء برای معنای کیهان بیابند. سیاست آنها غالبا فرهنگ سازی در خلال آن چیزی بود که جامعه شناس معروف "ماکس وبر"^{۲۷} آنها را با تعجب "هوش منفور جهانی" خواند. اشاره ماکس وبر بر این بود که این نوع از مقاومت بطور اجباری برخاسته از خلال کسانی که ارزشهای حاکم را پس می زنند نیست بلکه گاهی توسط کسانی است که بطور عمیقی به آنها متعهد هستند و احساس خیانت می کنند بعلت خطای رهبران برای بالا بردن ارزشهایی که آنها به تصویر کشیده اند.

در واقع "انجیل مریم مجدلیه" انتقادش این است که واژه های خارق العاده از تصاویر مذهبی نباید باعث شود که ما اهمیت سیاسی آنها را انکار کنیم. انتقاد این کتاب از جسم و جهان بعلت رنجها و قانونگذاران خشمگین آن و قدرتهای بی تعهد و غیر قابل انعطاف بود در مقابل ارزشهای عدالت... صلح و پایداری فراگیر در دنیایی که رمی ها

^{۲۷} **کارل ماکسیمیلیان امیل وبر** (به آلمانی) Karl Emil Maximilian "Max" Weber: یک حقوقدان، سیاستمدار، تاریخدان، جامعه شناس و استاد اقتصاد سیاسی بود که به گونه ای ژرف نظریه اجتماعی و جامعه شناسی را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار داد. کار عمده وبر درباره خردگرایی و عقلانی شدن و به اصطلاح افسون زدایی از علوم اجتماعی و اندیشه های علمی است که او آن را به ظهور سرمایه داری و مدرنیته مربوط ساخت. وبر معاصر جرج زیمل، چهره برجسته در بنیاد نهادن روش شناسی ضد اثبات گرایی، معاصر بود. کسی که جامعه شناسی را نه به عنوان رشته ای غیر تجربی بلکه دانشی معرفی می کرد که باید کنش اجتماعی را از طریق معانی ذهنی دارای ثبات مطالعه کند.

حاکم بودند. این ابزار ایدئولوژی رمی ها بود که احساس خیانت را تحریک می کرد. از این دیدگاه اگر نگاه کنیم انجیل مریم مجدلیه دیدگاه **نیهیلیستیک** "nihilism" ندارد.

اما در مورد جامعه یک دیدگاه غیرقابل انعطاف خیال پرست در مورد ارجحیت روحانی و صلح بر پایه نیکی الهی در خلال محدودیت زمانی و مادی و مرگ دروغین وجود دارد. انتقادی که در انجیل مریم مجدلیه پیشنهاد شده بسیار کلی است و به نظر نمی آید که اشاره به هیچ چیز یا هیچ کس خاصی داشته باشد. برای آن می توان هر دو نظر را بکار برد و به سادگی می تواند هر نوع انتقادی را در بر بگیرد و پتانسیل استفاده برای زمانهای بسیار طولانی را دارد و این تا زمانی است که اجازه هماهنگ شدن یا مستقیم بودن و تغییر دادن موقعیت را دارد.

مانند دیگر نوشته های مسیحی مانند کتاب عهد جدید و "کتاب وحی" کتاب انجیل مجدلیه در بر دارنده کلماتی است که تحت کنترل بدخواهان آن زمان بوده است.

این عقیده نه فقط در مورد خروج از سلطه بدی و بی عدالتی بوده بلکه موضوعی را بوجود می آورد که ممکن است مقاومت آن بعنوان هدف قرار بگیرد. انجیل مریم مجدلیه این امکان را برای افراد فراهم می آورد که استقامت در برابر خشونت را در شرایط خودشان داشته باشند و این بعنوان بخشی از ملزومات توجیه کننده مقاومت علیه قدرتهایی که تلاش می کنند مردم را تحت بردگی امیال خودشان درآورند می باشد.

خشم..شهوۛ...میل...حسادت و طمع این امیال هستند.

حالت افسانه ای انجیل مریم مجدلیه اجازه می دهد که بتوانیم پیامهای روحانی ..روانشناسی ..جامعه شناسی...سیاسی و زیباشناسی را از خلال یک راهنمایی احساسی دریابیم:

"ایستادگی در مقابل ظالم و سلطه غیر مشروع نادانی و قدرتهای بدخواه."

این کتاب همچنین یک استراتژی را برای مقاومت پیشنهاد می دهد :

"انتشار خبر نیک (انجیل) و بکارگیری آموزه های نجات دهنده در زندگی شخصی فرد."

در یک سطح انجیل مریم مجدلیه خواندگانش را به تشخیص دادن شخصیت حقیقی قدرتها که در جهان وجود دارد دعوت می کند. این کتاب اصرار دارد که جهل.. قضاوت ناصحیح و دروغین.. فریب و امیال قدرتهایی هستند که برای تسلط بر آنها باید از آموزه های مسیحا استفاده شود و افراد نباید بپذیرند که زیر سلطه و خشونت قرار بگیرند.

مردم نیاز دارند که رهایی روحانی را تأیید کنند و زندگی و آزادی را که در حال حاضر هم دارای آن هستند بپذیرند و بدانند که این بخاطر آن است که اصل و ریشه آنها در نیکی مطلق (خداوند) است.

نجات دهنده به حواریون اش نصیحت می کند که فرزند انسانیت حقیقی **“true humanity”** را در درون خویش بیابند.

دانستن حقیقت یک فرد در مورد خودش و مقابله با قدرتهای غیر حقیقی که در جهان قانون وضع می کنند اصول رسیدن به تعالی روحانی و رهایی است.

در سطحی دیگر تعالی روحانی می تواند بعنوان پیروی کردن از یک راه روحانی تفسیر شود که انسان را از خلال ترس و ناپایداری اعتقادش هدایت می کند همانند آنچه که برای حواریون بعد از عزیمت نجات دهنده رخ داد که توسط مریم مجدلیه از ترس و شک نجات یافتند و به صلح رسیدند .

در این داستان قدرتها از درون روح را مورد فشار قرار می دهند که روح باید از پس آن بریاید. متأسفانه ما نمی دانیم چه چیزی باعث می شود که انسان از عهده اولین قدرت بریاید چرا که این بخش کتاب مفقود گشته است.

از عهده قدرت دوم بوسیله دانش در مورد خود روحانی اش بر می آید. با پس زدن جسم بعنوان خود حقیقی از عهده قدرت امیال برمی آید. قدرت نادانی بوسیله آگاهی از طبیعت تغییر پذیر دنیا مغلوب می شود. برای اینکه روح از عهده این قدرت برآید باید خودش را به ریشه نیکی مطلق متصل کند بوسیله رها کردن خاصیت میرای گناه و رها کردن قضاوت که هر دو به دنیای جسمانی وابسته هستند.

با بازگشت به سوی نیکی مطلق روح یک پایگاه برای آگاهی خودش که چه چیزی حقیقی و شکیبایی است ایجاد می کند.

آخرین نیرو (قدرت) قویترین آنها می باشد و در واقع مخلوطی از تمامی آنهایی می باشد که روح تا اینجا با آنها رو در رو شده است اما الان بعنوان یک نیروی واحد تحت عنوان خشم ظاهر شده است.

این نام در حقیقت تمامی این موارد را در بر می گیرد: تاریکی / نادانی / شهوت / ترس از مرگ. اینها قلمرو جسمانی هستند .

اولین آن حماقت است و ابزار آن خشونت و قتل و غلبه است. اما آنچه که روح در صدد درک آن بر می آید این است که خشونت ناتوان است.

همانطور که خشم ادعا می کند روح زیر سلطه اوست چرا که خودش خشم را استخدام کرده و جسم را پس زده و بر نیروهای دیگر غلبه کرده است و روح این عمل را توجیه می کند بعنوان بالاتر رفتن از مرگ و امیال و نادانی.

روح آموخته است که خشونت را بوسیله شناختن آن پس بزند و نیز بعنوان مخالفت آن با روح نیکی مطلق. خشونت و خشم نمی توانند به روح آسیب بزنند چرا که روح به قلمرو جسمانی تعلق ندارد بلکه به قلمرو نیکی مطلق (خداوند) تعلق دارد.

همانطور که می بینیم شرایط روحانی که باعث صعود روح می شوند با روشنائی... پایداری... دانایی و زندگی هستند و شرایطی که باید از پس آنها بر بیاید تاریکی...امیال...نادانی و مرگ می باشد. آزادی حقیقی نجات دهنده است و در مقابل آزادی احمقانه قرار گرفته است که همراه با قضاوت پر از خشم و خشونت می باشد.

ما این تضاد و کتراست را در انجیل مجدلیه می بینیم در جایی که پیترو مریم باهم رو در رو می شوند . پیترو قضاوت می کند و از روی حسادت مریم را محکوم می کند و دلیل کار پیترو این است که جنبه روحانی روح اش کدر شده و نمی تواند حقیقت نهفته در آموزه های مریم مجدلیه را تشخیص دهد.

در طرف دیگر مریم نشان دهنده پایداری ذهنی است و آموزه های مسیحا را ترویج می کند..دیگران را به آرامش دعوت می کند و آموخته های خودش را با دیگر حواریون شریک می شود.

تضاد این دو چهره نشان می دهد طبیعت صعود روحانی روح به سمت طبیعت عالی اش چگونه است. صعود روحانی روح کاری است که باعث برتری می شود. این کار باعث رهایی روح از رنج جسم میرا و قدرتهایی می شود که تلاش می کنند آنرا بعنوان حوادث کاملاً خارجی در بند نگاه دارند. صعود روح می تواند بعنوان رهایی قلمداد شود.

پیش از آنکه روح صعود کند باید آماده شود که با قدرتها روبرو شود. قدرتهای تاریکی..امیال...نادانی و خشم. این آمادگی در گِیرو دار شناختن خویشتن روحانی فرد امکانپذیر می شود و نیز با موافقت و پذیرفتن آموزه های نجات دهنده و نیز پس زدن ایدئولوژی دروغین گناه و قضاوت که به غلبه بر دنیای فانی و وسوسه ها و عدم خشونت در هر شکلی از آن وابسته است.

قدرت غلبه بر شیطان و بدی نیاز به اتکاء یک فرد به نیکی مطلق در برابر بدی دارد و اینکه خودش را به شکل و طبیعت نیکی مطلق درآورد. یک فرد باید صلح و فرزند انسانیت حقیقی را در درون خود بیابد.

افراد نباید قانونی جز آنچه که نجات دهنده گذاشته است از خودشان خلق کنند. قوانین کسانی که آنها را وضع کرده اند را به بند می کشند.

بعنوان یک حادثه درونی صعود روح باید غیر سیاسی و بطور شخصی صورت بگیرد. هنوز هم صعود روحانی وابسته به پیشرفت روحانی درونی است و نیز غلبه بر فشارهای خارجی بدی در مقابل انتشار آموزه های انجیل به دیگران.

همانند آن چیزی که انجیل مریم مجدلیه بعنوان مبلغ یک دیدگاه نوین در دنیاست. دیدگاهی که پتانسیل غلبه بر وسوسه ها و خشم را بوسیله پراکنده کردن روح الهی دارد.

فصل یازدهم:

جدال بر سر آموزه های مریم مجدلیه

هر چند که انجیل مریم مجدلیه بسیار پر موضوع است و آموزه های نجات دهنده را ارائه می دهد اما بخش قابل توجهی از آن بوسیله اختلاف بین حواریون پر شده است.

دقیقا قبل از عزیمت نجات دهنده وی به حواریون پند می دهد که بروند و خبر نیک را بین مردم پراکنده کنند. اما دقیقا پس از عزیمت او آنها دچار ترس و استرس می شوند و به تردید گرفتار می گردند

" ما چطور به سراسر دنیا برویم و خبر نیک را پخش کنیم؟ و نیز خبر در مورد فرزند انسانیت حقیقی را؟"

ناگهان مریم مجدلیه برمی خیزد تا به آنها آرامش بدهد و ذهن و جسمشان را به سوی نیکی مطلق متمایل کند و کلام نجات دهنده را به ایشان یادآوری می کند.

نسخه یونانی می گوید: "او به آرامی تمامی آنها را می بوسد"

به نظر می رسد که کلام وی مجددا هماهنگی را به حواریون باز می گرداند.

این موضوع با این توضیح مستحکم تر می شود که پیتر وی را با عنوان "خواهر" خطاب می کند و اشاره می کند که نجات دهنده توجه ویژه ای به شخص وی داشته است. او از مریم مجدلیه درخواست می کند که برای آنها هر آنچه را که نجات دهنده گفته است و دیگران ممکن است نشنیده باشند بازگو کند.

مریم موافقت می کند و تعداد زیادی از الهامات و گفتگوهایی را که با سرورش داشته است را بازگو می کند. در این نقطه اختلاف نظر حواریون توسط "اندرو" بیشتر می شود. وی سخنان مریم مجدلیه را با انکار او قطع می کند و این طور بیان می دارد که امکان ندارد او این آموزه ها را از مسیحا دریافت کرده باشد چرا که آنها به نظرش بسیار سنگین می آیند. "پیتر" نیز در ادامه اظهار می دارد چگونه ممکن است که نجات دهنده با مریم مجدلیه بطور خصوصی و در خلوت گفتگو کرده باشد بدون آنکه دیگران اطلاعی داشته باشند. پیتر اظهار می دارد که محال است نجات دهنده این آموزه ها را از حواریون مرد (مذکر) دریغ کرده باشد و آنها را در اختیار یک زن قرار دهد و حواریون را وادار کرده باشد که دور هم جمع شوند و به سخنان یک زن گوش فرا دهند.

برخی از مفسران مدرن (امروزی) با این خصومت ناگهانی علیه مریم مجدلیه تفاسیرشان را شروع می کنند. با توجه به این نکته روابط بین حواریون به نظر می آید که دچار خدشه می شود. پیتر خودش آگاهی دارد که مریم مجدلیه عزیزترین یار مسیح از بین زنان بوده و تعجب می کند که چرا مسیحا با مریم مجدلیه در خلوت و زمانی که دیگران غایب بوده اند صحبت کرده است. اما به نظر می آید دیگر حواریون _ حتی پیتر و اندرو _ آمادگی رویارو شدن با پاسخ مریم مجدلیه در مقابل سوالات پیتر را نداشتند. این موضوع خارج از حد انتظارات پیتر بوده است. او از مریم می پرسد که آنچه مسیحا برایش گفته که دیگر حواریون نشنیده اند به آنها بازگو کند اما آموزه های سخت مسیحا بیش از آن چیزی بود که آنها در طول زندگی نجات دهنده شنیده بودند. او الهاماتی از سرور داشت و نیز از خداوند و آموزه هایی پیشرفته را از نجات دهنده دریافت کرده بود.

در نسخه "Coptic" (قبطی) مریم مجدلیه بطور حقیقی یک رهبر معرفی شده است. در آنجا مریم می گوید آنچه را که وی آموزش می دهد از دید حواریون مخفی شده است. این اتفاقی نیست که او چیزهایی را می داند که آنها نمی دانند زیرا که مسیحا او را برگزیده است. در حقیقت او بر حسب آموزه های باستانی به حدی از روحانیت رسیده است که امکانپذیر نیست مگر آنکه انسان میرایی را پشت سر بگذارد و بندهای ذهنی اش را گسسته کند. نجات دهنده به شخصه این توانایی ها را در مریم مجدلیه تشخیص داده است آنجا که می گوید: "چه شگفت انگیز که تو از دیدار من سرآسیمه نشدی"

حالا که مریم اشک می ریزد بدون شک به این خاطر نیست که پیتر به او تهمت زده که همه چیز را از خودش درآورده و او را دروغگو خطاب کرده (همان کسانی که او آنها را به آرامی بوسیده بود) بلکه مریم از رقابت و دشمنی ای که در حرفهای او پیدا بود پریشان خاطر شده بود.

در این نقطه "لاوی" وارد ماجرا می شود. ممکن است که خواننده با خودش تصور کند حرفهای او از دیدگاه نویسنده به مطلب افزوده شده اند. لاوی تندروی های پیتر را ختی می سازد این موضوع خصوصا در نسخه قبطی بیشتر به چشم می خورد. او نه تنها به پیتر می گوید که او مثل همیشه آتشی شده است بلکه به وی توصیه می کند که به دستورات نجات دهنده عمل کند.

هر چند در نسخه یونانی فقط می گوید: "طوری از این زن حرف میزنی که گویا دشمن او هستی" به نظر می آید که در نسخه قبطی فقط مفهوم کلام لاوی آورده شده است. لاوی اشاره می کند که قضاوت و خشم و حسادت کاراکترهای قدرتها هستند نه برای حواریون حقیقی مسیح.

آنطور که لاوی اشاره می کند مریم مجدلیه انسان با ارزشی است و اگر مسیحا او را بیش از دیگران دوست می داشته بخاطر آن بوده که از توانایی های مجدلیه مطلع بوده است. و دیگر آنکه پیتر فکر می کند کی هست که بخواهد مریم را انکار کند و حرفهایش را پس بزند. اما بجای آنکه لاوی موضوع را منحصر به پیتر محدود کند موضوع را به همه حواریون بر می گرداند و از واژه "ما" استفاده می کند و می گوید: "ما باید خجالت بکشیم". او فقط پیتر را به تنهایی مورد شماتت قرار نمی دهد بلکه همه حواریون از جمله خودش را هم نام می برد.

این موضوع به تنهایی روی یک یا دو نفر متمرکز نمی شود بلکه مقصود لاوی روی هماهنگی گروه و تمرکز بر رسالتشان در پراکندن تعالیم انجیل می باشد.

بخاطر داشته باشید در نسخه یونانی مریم مجدلیه می گوید: **"مسیحا ما را برگزیده است و از ما انسان حقیقی ساخته است"**

با تکرار آموزه های مسیحا لاوی به آنها یادآوری می کند: "ما باید خودمان را تبدیل به انسانهای حقیقی کنیم..... و به اطراف برویم برای اشاعه تعالیم انجیل نه اینکه بنشینیم و قانون وضع کنیم یا قضاوت کنیم" و با توصیه لاوی این انجیل در همینجا خاتمه می یابد.

اما این پایان ناگهانی آمیخته با ابهام می باشد. آیا حواریون به توصیه های لاوی عمل می کنند؟ آیا آنها تعالیم مریم مجدلیه را متوجه می شوند؟ آیا آنها موفق می شوند که به هماهنگی با هم برسند و با هم کار کنند و همدیگر را حمایت کنند و به یکدیگر اطمینان و آرامش بدهند؟؟ یا اینکه هر کدام به تنهایی خارج می شوند و راه خویش را جداگانه می پیمایند و تعالیم را درست درک نمی کنند؟؟

ما حتی متوجهی نمی شویم چه کسانی از آنها برای اشاعه تعالیم انجیل می روند. در نسخه یونانی می گوید که تنها **"لاوی"** آنجا را ترک می کند و به اشاعه خبر نیک می پردازد. برای دیگران چه اتفاقی می افتد؟ آیا آنها فقط همانجا می مانند؟؟ نسخه قبطی می گوید "آنها" برای اشاعه انجیل خارج می شوند. اما آنها چه کسانی را شامل می شوند؟؟ مریم و لاوی؟؟ آندرو و پیتر؟؟ تمامی حواریون؟؟

آیا ما می توانیم اطمینان داشته باشیم که تمامی این حواریون تعالیم مسیحا را به درستی درک کرده اند و انجیل حقیقی را اشاعه داده اند؟

هیچکدام این سوالات پاسخی ندارند. ماتنها اطلاع از محتویات انجیل داریم و اینکه حواریون باید انجیل را اشاعه دهند.

این موضوع را چگونه باید تفسیر کنیم؟؟

انجیل مریم مجدلیه جبهه ای از رو در روی مریم مجدلیه و لاوی از یک سو و آندرو و پیتر از سویی دیگر است.

اما آنها چرا از مریم خواستند تعالیم را برایشان شرح دهد اما حتی حاضر نبودند او را تصدیق کنند؟؟ و چرا این کتاب چنین پایان مبهمی دارد؟؟

محققان جدید بر این باور هستند که مریم مجدلیه با لاوی و پیتر و آندرو دو گروه مختلف تشکیل می دهند و از اینجا است که آموزه های مریم مجدلیه و رهبری اش دستخوش بحران می شود چرا که آنها با هم دچار ناسازگاری شدند. اما در صورت حل اختلاف هم این موضوع حل نشده مانده است تا به امروز....

آیا جمله پایانی انجیل مجدلیه اشاره دارد به اختلاف تاریخی ذکر شده بین مریم مجدلیه و پیتر؟؟ اگر چنین است آن تنش ها بر سر چه چیزهایی بوده اند؟؟ آیا مریم مجدلیه و پیتر و نیز لاوی و آندرو باعث بوجود آمدن ایدئولوژی های متفاوت و شاخه های متضاد در آیین مسیحیت اولیه بوده اند؟؟ اگر چنین است آن گروهها کدامها بوده اند؟؟ چه تعالیمی را بوجود آورده اند؟؟ و با هر کدام از این سؤاها باید بپرسیم که نکات اختلاف آنها بر سر چه چیزهایی بوده است؟؟ انجیل مریم مجدلیه از دیدگاه چه کسی نوشته شده است؟؟ انجیل مریم مجدلیه چه چیزی را راجع به مسیحیت در قرن دوم میلادی به ما می گوید؟

ما همچنین باید بخاطر بسپاریم که شخصیت ها و اختلاف بینشان که در این کتاب از آن یاد شده در قرنهای بعد بصورتی متفاوت یاد شده اند. حتی تا همین اواخر. چرا؟؟ و چگونه؟؟

پیش از پاسخ به این سؤال ما باید نگاه دقیق تری بیندازیم به اینکه چگونه انجیل مریم مجدلیه شرایطی را که در آن موقعیت وجود داشته توصیف می کند.

گفتگو بین حواریون در لفافه نصیحت های مسیحا در مورد انتشار انجیل با ترس حواریون شروع می شود و با تحکم لاوی بر توصیه مسیحا پایان می پذیرد. این توضیحات چهره ای ترسو از دیگر حواریون (اکثریت آنان) ترسیم می کند تا حدی که آنها ممکن است وظایف خویش را فراموش کنند. تردید آنها در رفتن برای اشاعه انجیل نشان دهنده آن است که بسیاری از آنان تعالیم مسیحا را به خوبی درک نکرده اند

آنها هنوز به جسم خودشان وابسته هستند و به نظر می آید هنوز تحت سلطه قدرتهایی که به جهان حکومت می کنند هستند. آنها هنوز فرزند انسانیت حقیقی را در درونشان پیدا نکرده اند و به شکل انسان کامل در نیامده اند. حمله پیتر و آندرو به مریم مجدلیه نشان می دهد که آنها هنوز تحت سلطه وسوسه ها و نیروهای دروغین قرار دارند. آنها هنوز موفق نشده اند به صلح درونی دست یابند و از حسادت و نادانی رهایی یابند.

آنها چگونه می توانند انجیل را در حوزه زندگی انسانها اشاعه دهند اگر خودشان آموزه های آن را درک نکرده باشند؟؟

بدون نظارت یک رهبری منسجم و یک قانون مشخص برای ایمان و یک کانون مشخص برای کتاب مقدس و توضیح و درک آموزه های مسیح چگونه موفق می شوند؟؟

قضاوتهایی در مورد درستی و شفافیت اینکه کدام آموزه درست و کدامیک غلط است و کدام کلام حقیقی است چه می شوند؟

در حالی که نزدیک ترین یاران مسیح نیز آن آموزه ها را به درستی درک نکرده اند چگونه مردم دیگر می توانند بفهمند حقیقتا مسیحا چگونه می اندیشیده است؟؟

انجیل مریم مجدلیه نشان می دهد که یاران مسیحا این وظیفه را داشته اند که آموزه های وی را انتقال دهند . حتی در صورت ناآگاهی به آموزه های حقیقی در رستاخیز تردیدی گذاشته نشده است.

در انجیل مریم مجدلیه دو نفر از حواریون قابل اعتماد به نظر می رسند : مریم و لاوی.

هر دو سعی دارند یگانگی و هماهنگی را به گروه بازگردانند با توصیه به دیگر حواریون که به گفته های نجات دهنده توجه کنند.

در بخشی از کتاب مریم بعنوان یک حواری نمونه به تصویر کشیده شده است که سعی دارد دیگر حواریون را شکل دهد و به آنها تعالیم مسیحا را آموزش دهد. دیدگاه و اعتقاد او به نجات دهنده نشان از شخصیت قوی روحانی وی دارد.

این اتفاقی نیست که نجات دهنده او را بیشتر از دیگران دوست دارد. آن عشق و اعتماد بر پایه شناخت کامل مسیحا از مریم می باشد. او بیشتر از سایر حواریون تعالیم نجات دهنده را درک می کند و توانایی تعلیم دادن و نشر انجیل در او بیش از دیگر حواریون می باشد. او ترسی از رفتن برای تعلیم دادن انجیل ندارد چرا که می داند چگونه روح از عهده وسوسه ها بر می آید و بر قدرتهایی که قصد پایین کشیدن آن و سلطه بر روح را دارند پیروز می شود.

در انجیل مریم مجدلیه چهره با صلابتی از مریم و لاوی به تصویر کشیده شده است.

شخصیت روحانی کسانی که تعالیم انجیل را گسترش می دهند بیشتر از خلال انجیلی که گسترش یافته است قابل اعتماد و قضاوت می باشد.

این ماجرا با داستانهای باستانی همخوانی دارد. همانطور که قبلاً اشاره شد معلم ها باید تعالیم خویش را در رفتارهایشان نشان می دادند و آنچه را که تعلیم می دادند نه تنها از طریق گفتارشان که از طریق رفتارشان هم به نمایش می گذاشتند.

در باستان زنانی هم بوده اند که بعنوان معلم و فیلسوف نام برده شده اند. ما همچنین باید به خاطر داشته باشیم که انجیل مریم مجدلیه چه زمانی نگاشته شده است. در آن زمان هیچ قانونی برای مراکز ایمانی متمرکز به رسمیت در نیامده بود. در قرون اولیه مسیحیان پایه صحت انجیل هایشان را بیشتر بر روی قدرت روحانی و استانداردهای بالای آن برای زندگی میرا تفسیر می کردند. تفسیر از قدرت شخصیت مریم و لاوی قدرت اصلی در انجیل مریم مجدلیه به شمار می رود.

به نظر می رسد انجیل مریم مجدلیه بیشتر درگیر حقانیت آموزه هایش در برابر دیگر حواریون در جمعیت مسیحیان بوده است.

اگر پیتر و آندرو بعنوان مثال هستند درگیری ها بر دو نوع بوده اند :

- مخالفت با آموزه های جدید که بر پایه نبوت و رستاخیز خصوصی است
- جنسیت

ما می دانیم که این مسائل در نوشته های قرون اول و دوم میلادی یک موضوع خیلی معمولی بوده است.

“Irenaeus” بطور مثال این موضوع را که حواریون انتقال دهنده رازهایی هستند که بطور خصوصی به آنها رسیده است را انکار کرده است.

او نظرش این است که آنها (حواریون) نظرات و عقاید شخصی خودشان را ترویج کرده اند.

مریم متوجه شد که پیتر شک کرده است که وی همه چیز را از خودش درآورده است. انجیل مریم مجدلیه نشان می دهد که او در برابر این تردیدها می ایستد و شخصیت او را به تصویر می کشد. لاوی از شخصیت مریم با حمله

به پیتر دفاع می کند و پیتر بعنوان کله شق شناخته می شود. این موضوع باعث اختلاف بین گروه حواریون می گردد. لاوی تأکید می کند که نجات دهنده مریم را به خوبی می شناسد و او را بیش از دیگران دوست می دارد. بعد از اینکه لاوی قضاوت و نظر نجات دهنده را در مورد مریم بیان می دارد این انجیل با نشان دادن استحکام روابط مریم مجدلیه و نجات دهنده پایان می یابد.

توصیه لاوی هم قابل توجه است و هم خیر. قابل توجه است چون استحکام در نوشته های اولیه دیده می شود. نابینایی حواریون به قدرت داده های روحانی و اینکه مریم قدرت الهام دیدن دارد و به او وحی می شود. اما چون تمامی حواریون به گفته ها و آموزه های مسیحا نابینا هستند چه قبل چه بعد از رستاخیز و عزیمت وی در حالی که همگی از طرف مسیحا فرمان گرفته اند که به اطراف بروند و انجیل را پراکنده کنند.

توانمندی مریم مجدلیه باعث نمی شود که او از برخوردهای حواریون نرنجد. همانطور که لاوی اشاره می کند مسیحا مریم مجدلیه را بیش از سایرین دوست می دارد. دلیل مخالفت آندرو با آموزه های مریم مجدلیه برای خواننده روشن نیست.

دومین مسأله در مورد مریم مجدلیه و آموزگاریش و حواری بودنش جنسیت او می باشد که در این متن ۳ بار به آن اشاره شده است. در مرتبه اول پیتر به مریم مجدلیه می گوید: "ما می دانیم که نجات دهنده به تو بیش از دیگر زنان علاقه داشت" و مرتبه دوم پیتر می گوید: "آیا نجات دهنده در خلوت با یک زن بدون آنکه ما اطلاع داشته باشیم سخن می گوید؟ آیا ما باید جمع شویم و به این زن گوش بدهیم؟ آیا مسیحا ای زن را به ما ترجیح داده است؟" و سر انجام لاوی پاسخ می دهد: "پیتر می بینم که بر علیه این زن شده ای گویا که دشمن تست"

با اشاره به زنانگی مریم مجدلیه نشان می دهند که در نهایت یکی از مشکلات پیتر این بوده که مریم مجدلیه یک زن است. او مشکلی با اینکه مسیح او را بر دیگر زنان ترجیح میداده ندارد اما نمی تواند موافقت کند که مسیحا او را به حواریون مرد نیز ارجح دانسته است و از آن بدتر اینکه آنها باید جمع شوند و به حرفها و تعالیم یک زن گوش فرا دهند.

پاسخ لاوی نشان می دهد که او متوجه شده که مشکل پیتر بر می گردد به جنسیت مریم مجدلیه و اشاره می کند که مسیح او را بیشتر از بقیه دوست میدارد زیرا که او یک زن با ارزش است. او به این موضوع اشاره می کند که البته که مریم مجدلیه از آنها باارزشتتر است.

موضوع جنسیت به تنهایی در مرحله مقایسه بین دو جنس بر نمی خیزد.

جنسیت مریم مجدلیه در آموزه های انجیل مریم مجدلیه و اصول آن هم تأثیر گذار است. در مسائل مربوط به جسم و نجات این موضوع مهم است.

همانطور که در بالا اشاره کردیم برای انجیل مریم مجدلیه تفاوت های جسمی تأثیری در شخصیت روحانی فرد نمی گذارد.

به این جهت که جسم خود حقیقی نیست و نیز همانطور که نیکی مطلق (خداوند) فراجنسیتی است و جنسیت ندارد و نیز نامیرا است و افضل است پس خود واقعی انسان نیز دارای چنین خصوصیتی است.

نجات دهنده به حواریون اش می گوید: " شما دچار بیماری و مرگ می شوید بخاطر اینکه شما به آنچه که فریبتان می دهد علاقه دارید."

پیتر به ناتوانی اش در دیدن اینکه تفاوت جسم ها مهم نیست آگاه نمی باشد اما نمی داند نیروی روحانی برای رهبر بودن مورد نیاز است. پیتر به طور آشکار عاشق موقعیتی است که جنسیت مردانه اش به او داده است و آن او را به سمت غرور و حسادت رهبری می کند.

زمانی که لاوی انکار پیتر را اصلاح می کند به خواننده کمک می کند که ببیند یکی از اولیه ترین راهها که افراد توسط آن گمراه می شوند توسط جسمشان است.

توانایی و قدرت نباید بر پایه اینکه کسی مرد یا زن است استوار باشد.

قوانین اجتماعی ای را که بر پایه جنسیت بنا شده اند رها کنید و بر توانمندی های روحانی تکیه کنید. آن کسانی که جلوتر از دیگران هستند توانایی روحانی بالاتری دارند. ترقی برای اینکه لایق شوی تا کلام مسیح را بشنوی و او را ببینی کافی نیست. یک فرد باید آنها را در زندگی خویش بکار گیرد.

رهبری تنها برازنده کسانی است که بیدار شده اند و فرزند انسانیت حقیقی گشته اند. آنها راه را به دیگران نشان خواهند داد. همانند کاری که نجات دهنده انجام داد و چنین افرادی می توانند زن نیز باشند همانطور که مردان نیز می توانند.

بر اساس انجیل مریم مجدلیه کسانی که قادر نیستند این حقیقت را درک کنند مانند پیتر درگیر وسوسه ها و میرایی و طبیعت پایتتر خویش هستند. آنها سعی می کنند خودشان را با انکار کسانی که رهبری روحانی زنان را قبول دارند ثابت کنند و نیز با حسادت .. غرور کاذب و کمبود درک و نارس بودن روحانی شان را سرپوش بگذارند.

پس زدن جسم بعنوان خود واقعی راههایی را باز می کند که جوامع مسیحی از آنها بعنوان چگونگی عملکرد رهبری بر پایه رسیدگی روحانی استفاده می کنند.

انجیل مریم مجدلیه دو نظریه بسیار قوی در مورد قدرت دارد:

یکی اینکه بلوغ روحانی که با وحی و استقامت همراه است قابل استنادتر است تا اینکه فقط حواری کسی باشی و دیگر اینکه یکی از پایه های رهبری رسیدن به بلوغ روحانی است نه جنسیت فرد.

بر اساس آن زیر بناها فقط همراه مسیح بودن برای درک آموزه هایش کافی نیست بلکه داشتن یک چشم انداز از جامعه مسیحی نشان می دهد که فردی همانند خود نجات دهنده می تواند معلم و راهنمای نجات باشد.

در نهایت چهره مریم مجدلیه بعنوان یک جایگزین پیشنهاد می شود که تاریکی و نادانی را از جمع حواریون بزدايد و صد البته وی نیز مسیح را می شناسد و آموزه هایش را از مسیح دریافت کرده است اما این دلیلی نیست که او را از دیگران متمایز می کند.

در خلال این انجیل مریم مجدلیه به وضوح بعنوان یک حواری مثال زدنی به تصویر کشیده شده است. او زمانی که مسیحا هجرت کرد خودش را نباخت . او به محل عظمت وی قدم نهاد و سعی کرد دیگران را آرام کند و به آنها استقامت دهد و آنها را دور هم جمع کند. درک روحانی وی و بلوغ روحانی اش در رفتارش و بطور اخص در کارایی اش دیده می شود. این موضوع بلوغ روحانی او را تأیید می کند و قدرتش برای بیان کلمات نجات دهنده را نشان می دهد. او با نام خودش تعلیم نمی دهد بلکه پایه تعلیماتش بر کلام نجات دهنده استوار است و سعی دارد قلبهای حواریون را به سوی نیکی مطلق (خداوند) بگشاید. شخصیت او پشتوانه برخاستن اوست و آموزه های انجیل مریم مجدلیه را استحکام می دهد. این کتاب زمانی اتفاق می افتد و مواجه می شود با دیگر حواریون که در دیگر نوشته ها با قدرت و نبوت زنان مخالفت می شود و آنها انکار می کنند.

باید با این نظریه مواجه شد و آن قوانین خودساخته را پشت سر گذاشت همانطور که نجات دهنده توصیه کرده است.